

افسانه

«خلفهای» ایران

م. ماکان

## مقدمه

نگارش رساله ای که در مورد توجیه تئوریک تجزیه ایران عرضه میشود، تابستان ۱۹۶۹ پایان یافت. از آن زمان تا شون، نویسنده موفق شده است از نصرات رفعتی که آنرا خوانده اند بهره مند شود. این رفقا چند نکته اساسی را یاد آور شده اند که در این مقدمه با اختصار بانها اشاره میشود:

۱- در صحنه ۱۶ گفته ایم که "تجزیه" کثیرالمللیتی "ایران برای نخستین بار در لشکر دوم حزب کمونیست ایران که زیر نفوذ کمینترن استالینی بود عنوان شد، و نه در لشکر نخست ان (لشکر انزلی) که در زمان حیات لنین برقرار گردید.

یکی از رفقا سعی در اختیار نویسنده داشت که مطلب فوق الذکر را "بید میکند". این سند "مرامنامه" حالیه فرقه کامونیست (بولشه ویک) ایران (شعبه ایران) بین الملل کامونیست سیم" است که از طرف کمیته مرکزی ان حزب در ۱۹۲۱ منتشر گردید.

در بند ۴ راجع به سیاست از این "مرامنامه" درباره "مسئله وحدت ملی ایزنیان چنین میخوانیم: "ایران باید جمهوری (خلق) مستقل ولاینک باشد". تا دید حزب کمونیست ایران بر استقلال ولاینک بودن (تجزیه ناپذیری) میهن ما نکته ای را که بدان اشاره کرده بودیم تا "بید" میشود.

۲- رفیق دیگری توجه نویسنده را بد نوشته لنین جلب کرد. این دو نوشته عبارتند از "شرح برنامه برای چهارمین لشکر سوسیال دموکراتهای منطقه لاتویا" (ماه مه ۱۹۱۳) و "قطعنامه های تابستان ۱۹۱۳ کنفرانس مشترک کمیته مرکزی و کارهای حزب سوسیال دموکرات لارتری روسیه، سپتامبر ۱۹۱۳) (بترتیب صفحات ۱۱۹ - ۱۱۰ و ۴۲۹ - ۴۱۷ جلد ۱۹ از مجموعه آثار - انگلیسی چاپ مسکو) - در این دو نوشته لنین بروی وحدت درونی و تشلیلاتی حزب طبقه کارتر روسیه پسا فشاری و تا" کید میشود و بروی مخالفت با هر نوع فدراسیون درون حزب یا فشاری می نماید. این دو نوشته لنین، همانسوریسه در متن این رساله آمده (صفحات ۴۱ - ۴۰) نشان میدهد که حزب توده و فرقه دموکرات، چه در گذشته (که فرقه از لحاظ تشلیلاتی از حزب توده جدا بود) و چه در حال (که فرقه با حزب توده "وحدت" کرده است ولی در عین حال "استقلال" خود را حفظ نموده) تا چه حد در سر اشیب انحلال طلبی، تجزیه کرائی و "بوندیسم" فرورفته اند.

۳- کتاب دیگری که در این فاصله به نویسنده توصیه شد متن صورتجلسات کنفرانسهای تهران - یالتا و پوتسدام است (THE TEHRAN, YALTA, AND POTSDAM CONFERENCES -- English Edition -- DOCUMENTS, Moscow, 1969 -- English Edition --

که وسیله PROGRESS PUBLISHERS در مسکو بتاريخ ۱۹۶۹ منتشر شده است. در این کتاب که عین سخنان سران دول متفق در جنگ جهانی دوم منعقد شده است، نکته جالبی توجه خواننده را سخت بخود جلب میکند. این نکته نحوه بیان استالین است. استالین بعنوان سخندوی اتحاد شوروی و خلقهای ان در تمام مدارات این سه کنفرانس (بجز در دوسه مورد) بجای "شوروی"، "ارتش شوروی"، "مردم شوروی"، "خلقهای شوروی"، "ماشورویها" و غیره همه جا از "روسیه"، "ارتش روسیه"، "مردم روسیه"، "ما روسها" و غیره استفاده میکند. این نکته این امر را میرساند که استالین که خود را "وارث" بلا منازع لنین میدانست، همانگونه که لنین درباره او گفته است از ان غیر روسهای روسیه "ای بود که از هر "ولگاروس سفید" شورونست تر اند. بیان استالین در مذاکرات تهران - یالتا و پوتسدام، پرده از "وضع ملی" او برمیدارد و "حکمت ظلمی روسی" او را برملا میسازد.

این بیان او مؤید این نظر ماست که استالین غرق در شوونیسم روسی بود و منافع سایر خلقها را فدای

این موضع ملی " اختیاری خود می ساخت .

۴- نکته دیگری مؤید نعره مورد اعتراض لوردوران سران حزب توده از رهبران سوسیال شوونیست شوروی است، نکته بسیار مهمی است که یکی از اعضای سابق حزب توده ایران که در یکی از پلنوم های خارج از کشور شرکت داشته ، افشای می سازد . این حقیقت عبارت از اینستکه " در تمام پلنوم های رهبران حزب توده ، از لحظه شروع تا حاتم ، یک یا چند نفر از رههای شوروی در محل هیئت رئیسه پلنوم نشسته و لا یتقطع و مستقیما بنا بر پلنوم نارت میکنند . " ( در باره بعضی از مسائل حزب توده ایران ، بقلم سروان سابق ارتش - امیر یآوری - پاریس ، مارس ۱۹۶۹ ) .

این حقیقت بازگوشده از طرف رفیق یآوری ، هرگونه تردیدی را در مورد در حالت سوسیال شوونیستهای شوروی در امور داخلی احزاب برادر کوچکتر از میان بر میدارد .

همچنانکه در رساله استدلال شده است ، نظرات فوق حقایق ترمای را در مقابل " تز " کمیته مرکزی حزب توده و اطاعت لوردوران آن از اتحاد شوروی چه در زمان استالین و چه در زمان حاضر نشان میدهد .

آلمان باختری ، پائیز ۱۹۶۹

## افسانه (( خلقهای ایران )) - - توجیه تئوریک تجزیه ایران

### مداخل

از دیر زمان میهن ما ایران در معرض خطر تجزیه بوده و هنوز هم این خطر باقیست تا زمانیکه حکومتهای کشوره خوار و مورد دارند تا زمانیکه امپریالیسم جهانی سرنگون نشده و بالاخره تا زمانیکه سوسیالیسم در سطح جهانی مستقر نشده است خطر تجزیه ایران وجود دارد. تنها یک حکومت دموکراتیک ملی بر اساس موازین سوسیالیستی است که میتواند با تکیه به نیروی لایزال خلق ایران را از خطر تجزیه مصون دارد.

آخرین باری که میهن ما آماج تجزیه قرار گرفت هنگامی بود که گروهی به ماوراء مرزهای ایران تعلق خاطر داشتند و می-کوشیدند با استفاده از ناراضیاتی عمیق مردم میهن ما، آذربایجان را تجزیه کرده، با آذربایجان شوروی "متحد" سازند و آزوی دیرینه سوسیال شونیستهای "آذربایجانی" شمال اتر را بر آورده سازند. این نهضت با اصطلاح توده ای شکست خورد و نه از آن جهت که ارتش سوسیالده محمد رضا شاه به آذربایجان لشکر کشید، بلکه از این بابت که فرقه دمکراتیکه توده خلق تکیه داشت و اهداف تجزیه طلبانه اثر مورد حمایت اهالی آذربایجان نبود و بالاخره به نیروی ارتش شوروی تکیه داشت. با خروج این ارتش بود که سران فرقه فرار را بر قرار و مقاومت ترجیح دادند\* و ارتش دربار ایران "توانست" آذربایجان را اشغال کند.

اما فرار سران فرقه دمکرات و شکست جمهوری کردستان هیچیک خطر تجزیه ایران را از میان نبرد. "اتحاد" سران زب توده و سران فرقه دمکرات در پلنوم هفتم (پلنوم وحدت) بار دیگر خطر تجزیه ایران را حانی تازه بخشید. از آن زمان تا کنون، و بویژه در چند سال اخیر (یعنی پس از جدا شدن آنچه از تنه حزب باقیمانده از سران حزب) رهبری حزب توده در تبلیغات خود بطور مداوم از "خلقهای ایران" نام میبرد و در برخی از مقالات محله "دنیا"، ارکان تئوریک و سیاسی این "سازمان"، نیز هر چند گاهی بدین "مسئله مبهم" جامعه ایران اشاراتی میبرد. ما و پیغه خود میدانیم که در باره این "مسئله مبهم" اظهار نظر کنیم، معنای لنینی تئوری "وجود خلقهای مختلف" در ایران را جستجو کنیم و ببینیم که آیا اصولاً پدیده ای بنام "خلقهای ایران" در کشور ما وجود دارد یا خیر، و اگر ندارد چرا چنین تزی از طرف سران حزب توده بر پایه چه نظرات سیاسی صورت گرفته است.

### طرح مسئله

سران حزب توده را عقیده بر این است که در ایران (( خلقهای مختلفی )) زیست میکنند و از اینروست که در طرح برنامه حزب توده ایران مصوب پلنوم هفتم "بهنگام وحدت" فرقه دمکرات و حزب توده چنین میخوانیم:

(( ایران کشوری است کثیر الملله. رشته های مختلفی خلقهای ساکن ایران را بهم پیوند میدهد. این خلقها طی \* نباید اشتباه کرد؛ هم میهنان ما در آذربایجان مانند اهالی سایر نقاط کشور همیشه مورد تجاوز زمینداران بزرگ و نظامیان بوده اند و بهمین سبب در آغاز از فرقه دمکرات استقبال کردند، ولی همینکه با هیئت تجزیه طلبانه آن پی بردند، از آن روی بر تافتند، ولی مع الوصف بهنگام حمله ارتش دست نشانده دربار محمد رضا شاه مردانه از خود دفاع کردند. حساب این میهن پرستان را باید از حساب سرکردگان فرقه دمکرات که وظیفه ای جز خدمتکاری به سوسیال شونیستهای روس داشتند جدا کرد. ))

قزنبای متصداى تاريخ با يکديگر سرنوشت مشترکى داشته اند . در ابداع و ايجاد فرهنگ غنى و برآزنده ايران با هم همکارى کرده اند و در راه استقلال و آزادى متحدان و دوشر بدوش هم فداکارىهاى بشمارى نموده اند . . . . حزب توده ايران طرفدار اتحاد خلقباى ايران بر اساس موافقت داوطلبانه آنهاست ( تکیه از ماست ) و معتقد است که برای ايجاد يك اتحاد واقعى بين خلقباى ايران بر اساس برابرى و دوستى بايد ستم ملي ريشه کن شود . ( ۷ ، صفحات ۷ - ۸ )

در توضیح همین مصوبه حزب توده و فرقه دمکرات است که در شماره ای از مجله " دنیا " می خوانیم : (( در کشوری نظیر ایران یکی از مسائلی که در تحلیلهای خود نباید از نظر دور داریم همانا ترکیب ملی جامعه است . . . . . میهن ما کشور - ایست کثیرالمله در آن خلقهای گوناگونی مانند ایرانیها ( فارسها ) ، آذربایجانیهها ، کرد ها ، بلوچها ، ترکمن ها ، عربها و غیره که سوابق مشترک طولانی دارند زندگی میکنند . اکثریت مطلق ساکنین ایران بزبان فارسی یا بزبانهای که از خانواده زبان فارسی و جزو زبانهای ایرانی است تکلم میکنند . مردم آذربایجان و اقلیت های عرب و ترکمن از این قاعده مستثنی هستند .

آنها بزبانهایی که از خانواده زبان فارسی نیست تکلم میکنند . )) ( ۸ - ( ۳ ) - صفحه ۱۵ ) ( تاکید از ماست ) .  
و یا در مقاله دیگری در همان شماره مجله " دنیا " بقلم آقای احسان طبری می خوانیم :

(( حزب ما طرفدار اتحاد خلقباى ايران بر اساس موافقت داوطلبانه آنهاست و ) تاکید از ماست ) معتقد است که برای ايجاد يك اتحاد واقعى و معنوى بين خلقباى ايران بر اساس برابرى و دوستى بايد ستم ملي ريشه کن شود . و بنا بر این معتقد است که حکومت دمکراتیک در مورد حل مسئله ملی باید عمل خود را بر پایه تأمین حق کامل خلقهای ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش و شناسائی حق اقلیت های ملی ساکن ایران در برخورداری از کلیه حقوق اجتماعی و فرهنگی ملی خویش قرار دهد ( ۸ - ۳ - ص ۱۱ ) . جمله ای را که از برنامه حزب توده و مقالات مربوط بدان نقل کردیم می توان حملات ظاهرالصلاح و کاملاً " دمکراتیک " نامیده ولی اگر کمی دقیق تر شویم در پشت هر یک از این حملات ظاهرالصلاح دنیاى مقاصد سیاسى خواهیم یافت . محتوی حملات بالا را بطور خلاصه میتوان بشکل زیر تنظیم نمود :

- ۱- در میهن ما " ملت های مختلفی " زندگی میکنند ؛
- ۲- علت اساسی وجود " ستم ملی " در ایران همانا وجود " زبانهای " مختلفی است که " ملل گوناگون " ایران مایل بتکلم بدانند ولی " فارسها " که " ملت حاکمند " مانع آن میشوند ؛
- ۳- این " ملت ها " تاریخ مشترکی داشته اند ؛
- ۴- در ایران " ستم ملی " وجود دارد یعنی یکی از " ملت های " ساکن ایران بر ملل دیگر " ستم ملی " وارد میاورد ؛
- ۵- وجود چنین " ستم " ملی است که استقلال و تمامیت ارضی ایرانرا بخطر انداخته است ؛
- ۶- حزب توده طرفدار " اتحاد واقعى " بین این " ملت ها " است اما بشرط آنکه این " ملت ها " همه " داوطلبانه " طرفدار چنین اتحادی باشند ؛
- ۷- یعنی اگر یکی از این " ملت ها " طرفدار چنین اتحادی نبود این " ملت " میتواند از ایران جدا شود دولتی مستقل تشکیل دهد یا بدولت و کشور دیگری بپیوندد .

در خارج کشور در طور برنامه حزب توده ایران این فور استنباط میشود که این حزب در دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران

است. در این طرح همین می خوانیم:

(( حزب توده ایران دفاع از تمامیت ارضی و استقلال و حاکمیت ملی کشور را از وظائف مقدس خود میسرند... )) ( ۲-ستبر ۷ )  
علی الشاهر این بخش از شرح برنامه حزب توده باید هر گونه سوء تعبیری را در مورد موادی که می تواند منحصر به تجزیه طلبی  
شود از میان بردارد. ولی اگر درست توجه کنیم بخند مربوط به " ملت " های ایران که قبلا بدان اشاره شد از آن جهت  
اساسی تر است و بنا بر این برای این بخش اخیر الویت دارد که پایه " وحدت " سران حزب توده را با سران فرقه دمکرات تشکیل  
داده است. حداقل مطلب این است که مواد مربوط به " اتحاد با وظایف خلقهای ایران با ماده مربوط به " وظیفه مقدس  
دفاع از تمامیت ارضی ایران " متضاد است.

برای آینده روشن تعظیم که اصولا چرا حزب توده دچار چنین تناقضی شده است در صورتیکه محور بدانتخاب یکی ازین دو  
رشد متناقض کرد چرا جانب " حمایت از ملت های ستم کشیده ساکن ایران مانند ملت آذربایجان " را بر ضرر وحدت ملی ایران  
خواهد گرفت باید اول بهتعالیه مسئله ملت ها در اسول لنینسیم بپردازیم و باید نخست بدانیم که منشا این تزد در کجا است  
نسر لنین و حزب کمونیست اتحاد شوروی در زمان حیات وی و پس از مرگ او و نظار و اعمال استالین به چه شکلی بوده و بالاخره  
قتلبار یا بهتر بنویسیم قالب گیری حزب توده از این توضیحیم است یا نه و اگر نه چرا حزب توده محبور بچنین قالبگیری شده  
است.

مسئله خلقها در روسیه تزاری و موضع لنین در قبال آن

میدانیم که قبل از انقلاب اکبر کبیر و استقرار حکومت سوسیالیستی در شوروی امپراطوری روس و تمام مستعمرات آن در آسیا و  
اروپا زیر حکومت چهار تزاری اداره میشدند. روسیه تزاری از مرزهای آلمان ( لهستان ) تا آبهای اقیانوس آرام بر خلقهای  
نوناگونی از لهستانی، اوکراینی، قرقیزی، بشکیر، مغولی گرفته تا ایرانی و قزاقی حکومت میکرد. امپراطوری تزاری قسمت  
های عظیمی از این سرزمینهای وسیع را طی جنگهای استعماری بزیر سلطه خود آورده بود و از آن جمله بود بخشی از ایران  
که در جنگهای سرداران تزار با حکومت قاجاریه فتح شد و بزیر اداره امپراطوری تزاری درآمد. ظلم و ستمی که مامورین مستعمراتی  
تزاری چه در آسیا و چه در اروپا نسبت باحیاء این مناطق روا میداشتند امری نیست که توضیحی لازم بدارد و بقول لنین  
( ( ستمی که حکومت تزاری به اهالی مستعمرات وارد آورد در تاریخ جهان نظیر ندارد ) ) . لنین به همین مناسبت روسیه تزاری  
را ( ( زندان ملت ها ) ) نامید. وجود چنین ظلم و ستمی در روسیه تزاری بود که سوسیال دمکراتهای آن زمان، و منجمله  
جناح بلشویک حزب سوسیال دمکرات روسیه را بر آن داشت تا درباره مسئله ملیتهای مختلف ساکن روسیه تزاری اظهار نظر  
کنند و در برنامه سیاسی خود نیز در مورد آینده آنان موضع اختیار نمایند. کنگره بین الملل دوم ( سوسیال دمکراتها )  
در لندن در سال ۱۸۹۶ طی قطعنامه ای حق تعیین سرنوشت خویش را به ملت های زیر حکومت های استعماری شناخت.

قطعنامه مزبور بقرار زیر است: ( ( این کنگره اعلام میدارد که از حق کامل تعیین سرنوشت خود برای همه ملت ها پشتیبانی  
میکند و همدردی خود را با کارگران هر کشوری که اکنون زیر یوغ استبداد نظامی و ملی رنج میبرند بیان مینماید. کنگره از کارگران

همه این کشورها میخواهد که به جرگه کارگران آگاه جهان پیوندند و دوش بدوش آنان برای انهدام سرمایه داری جهانی و نائل آمدن باهدف سوسیال دموکراسی بین المللی مبارزه کنند. (( ( ۶-۷۶ ) .

درتائید همین قطعنامه بود که بعد ها سوسیال دمکراتهای روسیه در کنگره ۳۰۳ خود در مورد حق تعیین سرنوشت خویش برای خلقهای ساکن روسیه تزاری قطعنامه ای گذراندند و اعطای چنین حقی را جزئی از برنامه سیاسی خود اعلام داشتند. لنین در باره این قطعنامه چنین اظهار نظر میکرد:

(( بحقیقه ما این قطعنامه کاملاً صحیح است و برای کشوره ای اروپای خاوری و آسیا در آغاز قرن بیستم همانا این قطعنامه است که با در نظر گرفتن ارتباط لاینفک هر دو قسمت آن دستورالعمل صحیح سبب ست طبقاتی پرولتاریا را در مورد مسئله ملی بدست میدهد. )) ( ۳-ص ۴۲۰ ) .

بعدها پس از اختلافاتی که بین منشویکها و بلشویکها بوجود آمد دسته اول همراه با بوندیستها\* در کنفرانسی که در سال ۱۹۱۲ در وین برگزار نمودند حق تعیین سرنوشت خویش برای ملت‌های زیر استعمار را باصل " خود مختاری فرهنگی " در چارچوب حکومت مکرانیک تفسیر کردند یا بهتر بگوئیم تفسیر دادند. لنین که طرفدار جدی اعطای حق تعیین سرنوشت جزئی بخلقهای زیر ستم ملی ولگا روسها ( روسهای کبیر ) بود در این زمینه مخالفت شدیدی را علیه نظرات نا درست بوندیستها و منشویکها آغاز کرد. لنین بر این عقیده بود که :

(( اگر بخواهیم بمعنی حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش نه از طریق بازی با تعاریف حقوقی یا " اختراع " تعاریف انتزاعی بلکه از طریق مطالعه اوضاع تاریخی و اقتصادی نهضت‌های ملی ( تکیه ازماست ) درست بی ببریم باید ناچار باین نتیجه برسیم که حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش بمعنی حق آنان در جدا شدن سیاسی از ملت احنی ( حاکم بر آنها ) و تشکیل دولت ملی است )) ( ۵۰ ص ۶۳ ) ( تکیه ازماست ) .

در مورد موجبات پیدایش نهضت‌های ملی استقلال طلبان و پایه اصلی تز " حق ملل در تعیین سرنوشت خویش " لنین بترتیب زیر اظهار نظر میکرد :

(( پایه اقتصادی این جنبشها (ی ملی) را این موضوع تشکیل میدهد که برای پیروزی کامل تولید کالائی بازار داخلی باید بدست بورژوازی تسخیر گردد و باید اتحاد دولتی سرزمین‌های اهل آنها بزبان واحدی تکلم نمایند عملی گردد و در عین حال هر نوع مانعی در سر راه تکامل این زبان و تحکیم آن در ادبیات برداشته شود. زبان بهترین وسیله آمیزش بشری است. وحدت زبان و تکامل بلا مانع آن یکی از بهترین شرایط مبادله بازرگانی و اقتصاد آزاد و وسیع و متناسب با سرمایه داری معاصر یکی از بهترین شرایط گروه بندی آزاد و وسیع اهالی بصورت طبقات جداگانه... است بدین جهت تمایل هر نوع جنبش ملی عبارتست از تشکیل دولت‌های ملی که بتوانند این خواست‌های سرمایه داری معاصر را به بهترین وجهی برآورده نمایند. محرک این قوه عمیقترین عوامل اقتصادی ( تاکید ازماست ) است و باین جهت برای تمام اروپای غربی و حتی برای تمام جهان تمدن تشکیل دولت ملی برای دوران سرمایه داری جنبه عمومی و عادی دارد... مارکسیست‌ها نمی توانند عوامل نیرومند اقتصادی را که کوشش برای تشکیل دولت‌های ملی را بوجود می‌آورد ( تاکید ازماست ) \* بوندیست‌ها اعضای جامعه عمومی کارگری پیرویدیان کشورهای روسیه، لهستان، لیتوانی بود که هوادار استقلال سازمانی خود از حزب سوسیال دمکرات روسیه بودند.

از نظر دور دارند)) ( ۳ - صفحات ۷۴ - ۳۶۹ ) .

لنین می افزاید : (( حزب کمونیست بمثابة پیشقراول پرولتاریا در مبارزه برای سرنوین ساختن بورژوازی باید سیاست خود را در زمینه مسئله ملی نیز اول : بر پایه ارزیابی دقیق اوضاع تاریخی و بالاتر از همه بر پایه اوضاع اقتصادی و

نه بر اساس اصول خشک انتزاعی استوار سازد . دوم : سیاست خود را بر پایه تمایز واضح بین منافع طبقات زحمتگر  
بمختشان و استثمار شوندهگان و مفهوم عمومی منافع ملی در مجموع استوار نماید . )) ( ۶ - ص ۲۵۰ ) ( تاکید از ماست )

او سپر در مورد نحوه برخورد با مسئله ملیتیا اضافه میکند که : (( هنگام تجزیه و تحلیل هر مسئله اجتماعی تئوری مارکسیستی بی چون و چرا خواستار است که آن مسئله در چهار جوب تاریخی معینی مطرح گردد و سپس چنانچه سخن بر سر یک کشور . . باشد خصوصیات مشخصی که در حدود یک دوره معین این کشور را از سایر کشورها متمایز میسازد در نظر گرفته شود . )) ( ۳ - ص ۳۷۵ ) .

در باره برنامه مشخص مارکسیستهای روسیه تزاری لنین نظر معینی داشت . او عقیده داشت که برای آنان که حق ملل در سرنوشت خویش نمی تواند معنی دیگری جز جد اشدن سیاسی ملت زیر ستم ملت دیگر داشته باشد .

در این مورد اقوال زیر از لنین بسیار روشن کننده است :

(( مارکسیستها اگر نمی خواهند به دمکراسی پرولتاریا پشت کرده باشند تنها در یک حالت است که پایبند انجام وظیفه اند و آن دفاع از خواست ویژه مربوط به مسئله ملی یعنی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش حق جدا شدن سیاسی آنان است . )) ( ۵ - ص ۱۸ ) .

(( " حق ملل در تعیین سرنوشت خویش " در بر نامه مارکسیستها نمی تواند از نقطه نظر تاریخی اقتصادی معنی

دیگری جز تعیین سرنوشت سیاسی خود استقلال سیاسی تشکیل حکومت ملی داشته باشد )) ( ۵ - ص ۱۷ ) .  
(( این اوضاع و احوال یک وظیفه دوگانه بعبارت صحیحتر دو جانبه در مقابل پرولتاریای روسیه قرار میدهد که

عبارت است از مبارزه با هر گونه ناسیو نالیسم و در درجه اول ناسیو نالیسم رنکدروس با شناسائی نه فقط تساوی حقوق تمام ملتها بطور کلی بلکه همچنین تساوی حقوق آنها در مورد تشکیل دولت یعنی شناسائی حق ملل در تعیین

سرنوشت خویش و حق جدا شدن . )) ( ۳ - ص ۴۵۱ ) .

لنین در پولمیک شدیدی که با روزا لوکزامبورگ مارکسیست آلمانی - لهستانی ، در این زمینه نمود مکرر متذکر میشد که مقایسه لوکزامبورگ بین شرایط روسیه و اروپای غربی ویا حتی اطریش بر این زمینه نا درست است . او میگفت :

(( روزا لوکزامبورگ که در مقایسه خود فرود میکند روسیه در این مورد شرایط مشابهی ( با اروپای غربی ) دارد نه

تنها یک فرود خلاف تاریخی و بکلی نا صحیح می نماید ، بلکه برعین حال بلا اراده بسر اشیب انحلال طلبی میغلطد ))

( ۳ - ص - ۳۸۴ ) .

لنین اضافه میکند که :

(( کشور های گوناگون از لحاظ سرعت تکامل ملی ترکیب ملی اهالی خود چگونه استقرار آنها در کشورها غیره و غیره

نیز از یکدیگر متمایزند بدون در نظر گرفتن کلیه شرایط عمومی تاریخی مشخص در یک کشور معین مارکسیستهای این کشور بهیچ وجه نخواهند توانست برنامه ملی خود را تنظیم کنند . . . سخن بر سر برنامه ملی مارکسیستهای کشور معین روسیه در یک دوره معین، یعنی آغاز فرین بیستم، است)) و ( ۳، صفحات ۷-۳۷۶ ) . . . مطلب بر سر برنامه مارکسیستهای روسیه، یعنی مارکسیستهای جمیع ملیت‌های روسیه است. )) ( ۳، صفحه ۳۹۵، تاکید از ما است. ) .

لنین در مقاله ای که در همین زمینه در سال ۱۹۱۶ نگاشت کشورهای اروپا و آسیا را به سه دسته تقسیم نمود . دسته اول کشورهای اروپای غربی که مرحله انقلاب بورژوازمکراتیک را پشت سر گذاشته بودند و مسئله ملی در آن کشورها حل شده بود . دسته دوم عبارت بودند از کشورهای اروپای شرقی که در آنها هنوز مسئله ملی بصورت مسئله مبرمی وجود داشت .

لنین طبقه کارگر در این کشورها را موظف به دفاع از حق ملل زیر دست در تعیین سرنوشت خویش میدانست . دسته سوم کشورهای نیمه مستعمره مانند چین ایران و ترکیه بودند لنین وظیفه احزاب سوسیال دمکراتاروپا میدانست که از حق آزاد شدن این ملتها از زیر یوغ استعمار دفاع کنند ( ۵ صفحات ۵-۱۴۴ ) .

این تقسیم بندی لنین از این کشورها ناشی از طرز فکر او در مقایسه تحلیلات قالبی رهبران احزاب سوسیال دمکرات اروپا بود . او عقیده نداشت که میتوان کشور اطریش را در مسئله ملی با کشور روسیه تزاری مقایسه کرد و همان راه حل را برای مشکل ملی روسیه نیز انتخاب کرد . مثلا در جواب روزا لوکزامبورگ که بحل مسئله ملی ( بدون اعطای حق تعیین سرنوشت ) در اروپای غربی ویا اطریش استناد میکرد جواب میگفت که کار بست معیار اتریش نادرست است چه در اطریش یک ملت بر ملتها دیگر مقیم آن کشور تفوق ملی نداشته برعکس در روسیه تزاری ملت روسهای کبیر ( ولیکاروسها ) از طریق امپراطوری تزاری بسایر ملل حاکم بوده و ستم ملی روا میداشته اند و ملل دیگر در اداره امور کشور امپراطوری تزاری بهیچ وجه بحساب نمیآمدند . او بخصوص باین نکته تکیه میکرد که ملتها زیر سلطه امپراطوری تزاری خواهان " الحاق دائمی " بروسیه نیستند و میخواهند از روسیه تزاری جدا شوند . او از مخالفین تز خود میپرسید : (( آیا در کشور ما ( روسیه ) بین " ملتها غیر خودی " تمایلی بالحاق به ولیکاروسها وجود دارد که نتیجه هر اس از گرفتار آمدن بستم گری خشن تری باشد )) ( ۳ ص

۳۸۵ ) . او بدین سؤال خود جواب منفی میداد و اضافه میکرد که ملت حاکم در روسیه ستمگر ترین ملت حاکم در جهان است و بدین سبب است که اعطای حق تعیین سرنوشت خود از طرف سوسیال دمکراتهای روسیه به ملل زیر سلطه امپراطوری تزاری از مضامین ضروری و حتمی برنامه سیاسی این حزب است . او پیگیرانه در مورد اختلاف تاریخی و مشخص بین شرایط کشورهای مختلف تاکید مینمود و لزوم اتخاذ چنین سیاستی را از طرف سوسیال دمکراتهای روسیه متکرر میشد :

(( مناسبات کاملا متفاوتی که از نقطه نظر مسئله مورد بحث بین ملل ساکن اطریش و روسیه موجود است دارای اهمیت

بخصوص زیادی است . . . شرایط ویژه روسیه در مورد مسئله ملی درست نقطه مقابل آن چیزی است که ما در اطریش دیدیم

. . . . مقایسه روسیه با اتریش در مورد مسئله تعیین سرنوشت ملتها بیمعنی، مبتذل و نابخردانه است . . . بدین طریق

موضوع شناسائی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش در دوران فعلی بحکم وجود خصوصیات تاریخی مشخص روسیه اهمیت

بخصوص مبرمی پیدا میکند.)) ( ۳ - صفحات ۶-۳۸۵ و تاکید از ماست ).

بنا بر آنچه ملاحظه کردیم تزی که لنین عرضه داشته بود با توجه بشرايط مشخص آن دوران روسیه مربوط میشد بکشور روسیه تزاری و ملیتهايک ( مانند اوکرائینی ها ، لهستانیها ، لیتوانیها ، وغیره در اروپای شرقی و آذربایجان ، بشکیرها ، قزاقها ، تاتارها ، تاجیکها وغیره در شرق ) در روسیه تزاری زندگی میکردند . این تزی بویژه با انقلاب بورژوا در موکراتیک روسیه ارتباط مستقیم داشت .

لنین بر خلاف منشویکها بوندیستها و اولتر انتر ناسیونالیستها مانند روزالوکزامبورگ ، مخالف فدراسیون ویا خود مختاری فرهنگی خلقهای بود که در زیر ستم ملی روسیه قرار داشتند . او طرفدار ایجاد حکومت موکراتیک واحد و متمرکز بود و بهمین سبب سالهای درازی علیه تزیهای نادرست و کرایشهای ملی " که از " خود مختاری فرهنگی " دفاع میکردند مبارزه بسی امان کرد . بحاست برای روشن شدن مطلب اقوالی چند را از لنین در این زمینه متذکر شویم :

(( " خود مختاری فرهنگی " دقیقاً بمعنوم ظریفترین و بنا بر این مضرترین نوع ناسیونالیسم است ( ۵ ص - ۱۸ ) : . . . .

شعار فرهنگ ملی یک فریب بورژوازی است ( ۵ ص - ۲۸ ) . . . . جای کسانیکه از شعاع فرهنگ ملی دفاع میکنند در میان

خرده بورژوازی است نه در میان مارکسیستها ( ۵ ص - ۳۰ ) . . . البته مارکسیستها مخالف عدم تمرکز ( سانسئرالیزاسیون )

و فدراسیون اند باین دلیل ساده که سرمایه داری برای توسعه خود بزرگترین و تمرکز یافته ترین نوع ممکن حکومت را لازم میشمرد

. . . اما تا زمانیکه در حالیکه ملل مختلف یک حکومت یکپارچه ( انتگرال ) را تشکیل میدهند ، مارکسیستها تحت هیچ شرطی

از اصل فدرالیسم ویا عدم تمرکز دفاع نخواهند کرد . حکومت متمرکز بزرگ نشانه گام تاریخی بزرگی از انفصال قرون وسطا می

بسمت اتحاد جهانی سوسیالیستی در آینده است ( ۵ ، صفحات ۴-۵۳ ) . . . . فدراسیون شکل گذرا بسمت اتحاد کامل

همه زحمتگشان ملل مختلف است .)) ( ۶۶ صفحه ۲۵۲ ) .

(( مارکسیستها هرگز نمیتوانند دفاع از فدرالیسم بطور کلی را در برنامه خود فید کنند . و در این مورد حای سخنی هم نیست .

\* لنین در جوابی به نامه شائومیان ، بشویک قفقازی ، در تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۱۳ میدهد ، درباره

فدراسیون و مسئله ملی ، مینویسد : (( ما بطور اصولی مخالف فدراسیون هستیم فدراسیون ارتباط

اقتصادی ( تضعیف میکند و برای یک دولت متحد ( یکپارچه ) غرم مناسبی هم نیست . ما بسایر ملل عضو

امپراطوری میکوشیم : میخواهید تجزیه کنید ؟ اگر شما میتوانید بطور کلی قطع رابطه اقتصادی کنید

و یا بدیگر سخن ، اگر نوع استبداد باهم زندگی کردن " چنان است که روابط اقتصادی را مختل میکند ، پس بروید

به ترک ، و با ما قطع رابطه کنید ؛ نمیخواهید تجزیه کنید ؟ پس لطفا در مورد ما تصمیم نگیرید و فکر

نکنید که شما حق فدراسیون خواهید داشت . . . حق حاکمیت ملی استثنائی است بر مسئله عمومی

سانسئرالیزیم . این استثنا با توجه به ناسیونالیسم شدیدا ارتجاعی و نگاروسها مطلقاً ضروری است .

(( تاکید از ماست ) . کوچکترین انکار این استثنا اپورتونیسم است و خود را بطور ساده بازپچه دست

ناسیونالیسم بسیار ارتجاعی ولگا روسی ها کردن است .)) ( ۲۳ ، صفحه ۵۰-۶۴ ) - همچنین

نگاه کنید به نامه لنین به شائومیان ( مورخ ۶ دسامبر ۱۹۱۳ ) مندرج در پیوستهای این رساله .

و اما در خصوص خود مختاری باید متذکر شد آنچه راکه مارکسیستها از آن دفاع میکنند "حق" خود مختاری نیست بلکه خود خود مختاری یعنی اصل عمومی و جامع دولت دمکراتیکی است که از لحاظ ملی رنگارنگ بوده و اختلاف شرایط جغرافیائی و غیره در آن شدید است . . . . . )) ( ۳ ص - ۴۳۲ ) .

ژوزف استالین در کتاب مسائل لنینیسم نظولنین را در باره مسئله موربحث بشرح زیر تفسیر میکند :

(( سابقا اصل حاکمیت ملل بر سرنوشت خود معمولا صحیح تعبیر نشده وجه بسا معنا آن بحق خود مختاری ملل محدود میگردد . بعضی از لیدرهای بین الملل دوم حتی تا آنجا پیش رفتند که مسئله حق حاکمیت ملل بر سرنوشت خود را بحق داشتن استقلال فرهنگی بدل کردند . . . . . لنینیسم مفهوم تعیین سرنوشت را وسیع کرده آنرا حق ملل مظلوم کشورهای غیر مستقل و مستعمره در جدائی کامل و ایجاد دولت مستقل تعبیر نمود . )) ( تاکید از ماست ۴ ص - ۸۶ ) .

اکنون باید دید همین لنین که از "حق جدا شدن" ملل زیر ستم ملی روسهای کبیر دفاع بی تردید میکرد در مورد حزب طبقه کارگر روسیه و شکل سازمانی آن چه نظر داشت . لنین طرفدار بی چون و چرای وحدت کامل و ارگانیک حزب طبقه کارگر بود . او در مقابل احتجاجات بوخارین را بر اینکه اعطای حق حاکمیت ملی به ملل ساکن روسیه تزاری به همبستگی کارگری لطمه وارد میاورد مصرأ جواب میداد که چون حزب کمونیستیک پارچه است و نمیتواند بشکل فدراسیون "گل و گشادی" از

احزاب ملیت های مختلف تبدیل گردد خطر تضعیف همبستگی طبقه کارگر وجود ندارد ( ۱۲ ص - ۱۴۹ ) . لنین مخالف جدی "استقلال ملت" های مختلف در درون حزب طبقه کارگر بود . در همین مورد او با بوندیستها که طرفدار استقلال داخلی یهودیان عضو حزب بودند بشدت مبارزه کرد . او هرگونه فدرالیسم حزبی را محکوم میکرد ( ۲۳ ص - ۶۴۴ ) او عقیده داشت ( و این عقیده خود را نیز در عمل بکار بست ) که حزب یکپارچه و غیر قابل تجزیه است . تمام شعبات حزب حتی در دورترین نقاط مستعمرات زیر سلطه امپراطوری تزاری میبایست تابع بی چون و چرای کمیته مرکزی حزب و مقررات سانسور الیسم دمکراتیک باشند . این نکته آخر در سال ۱۹۱۹ جزو مقررات داخلی حزب منظور شد ( ۱۲ ص - ۲۲۳ ) . او در همین زمینه صریحا نوشت :

(( منافع طبقه کارگر و مبارزه آن ایجاب میکند که کارگران همه ملیتهای روسیه سازمان پرلتری مشترک سیاسی و کارگری ( و غیره ) داشته باشند . )) ( ۱۴ جلد ۲ - ص ۱۴۵ ) .

(( منافع طبقه کارگر و مبارزه آن علیه سرمایه داری همبستگی و نزدیکیترین اتحاد کارگران همه ملل را ضروری می شمارد . )) ( ص ۹۴ ) . بنا بر آنچه که در بالا از لنین نقل شد میتوان نظرات او را در این زمینه بشرح زیر خلاصه کرد :

۱ - اعطای حق تعیین سرنوشت خود بهمه مللی که زیر سلطه ملت دیگری مورد استعمار و ستم ملی قرار میگیرند از جمله وظایف سوسیال دمکراتهای روسیه است .

۲ - اعطای چنین حقی فقط بمعنی اعطای حق جدا شدن سیاسی و تشکیل دولت مستقل ملی است .

- ۳- در جنبش ملی بر پایه انگشت‌نمایشات (development) اقتصادی استوار است. پیدایش سرمایه داری در هر کشوری موجب پیدایش جنبش ملی می‌گردد. زبان ملی از واجبات هر جنبش ملی است که می‌خواهد مناسبات فتوالتی را از هم بگسلد و مناسبات سرمایه داری را جایگزین آن کند.
- ۴- مارکسیستها در طرح برنامه سیاسی خود باید عمیقترین عوامل اقتصادی را که محرک جنبش‌های ملی هستند در نظر بگیرند ارزیابی دقیق اوضاع مشخص تاریخی و اقتصادی هر کشور در بررسی مسئله ملی حائز اهمیت درجه اول است.
- ۵- مارکسیستها در برخورد با همه مسائل و از جمله در برخورد با مسئله ملی باید آنها را در چارچوب معین تاریخی مورد بررسی قرار دهند.
- ۶- وظیفه مارکسیستهای روسیه تزاری عبارت است از دفاع بدون چون و چرا از خواستهای ملی ملل زیر ستم امپراطوری تزاری و ملت ولیکایروس دایر بر جدائی ملی و تشکیل حکومت مستقل ملی.
- ۷- مقایسه شرایط نامشابه حاکم در کشورهای مختلفی که در مراحل مختلف تحول تاریخی هستند عملی است نادرست و ضد مارکسیستی. در طرح هر برنامه مشخص حزبی، مارکسیستها باید شرایط ویژه کشور مربوطه را در نظر بگیرند.
- ۸- مارکسیستها طرفدار جدی حکومت متمرکز غیر فدرال هستند و از حکومت فدرال بهنگام لزوم فقط برای مرحله گذار استفاده میکنند.
- ۹- مارکسیستها با خود مختاری فرهنگی نه تنها مخالفند بلکه آنها مضر و گرایش بورژوا منشانه میدانند.
- ۱۰- حزب طبقه کارگر در روسیه تزاری حزبی است یکپارچه و در درون آن هیچ ملیتی مذهبی یا فرقه‌ای وجود ندارد.
- ۱۱- همه شعبات حزبی پیروی از اصل سانترالیسم دمکراتیک تابع کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی‌اند.
- بطور خلاصه اینست تزلنینی "ملیت‌ها" که در شوروی تا قبل از مرگ او بمورد اجرا گذاشته شدند.
- حال برای اینکه بدانیم اصولا چنین تزی در مورد ایران قابل اجرا است یا نه آیا نظر حزب توده در تقلید از این تزی صحیح هست یا نه، باید در درجه اول طبق معیارلنینی ملت ببینیم که در ایران "چند ملیت" زندگی میکنند "وزیر ستم ملی" چه ملتی قرار دارند و بقول لنین مشخصات ملی در ایران گذشته و در حال حاضر چگونه بوده و هستند.
- با اصطلاح ملیت‌های ساکن ایران
- بزرگم رهبران حزب توده، در ایران "خلفهای مختلفی" زندگی میکنند. ظاهرا مللت اساسی چنین تشخیصی رایج بودن یا اصطلاح زبانهای مختلف در مناطق مختلف ایران است و بویژه در آذربایجان (در مورد ویژگی آذربایجان بعد بیشتر صحبت خواهیم کرد).
- اعضای کمیته مرکزی (نی توان با اطمینان گفت که همه آنها بر این عقیده‌اند چون ماهنامه "مردم" مینویسد که در مذاکرات "وحدت" در پلنوم هفتم عده‌ای که مخالف "اتحاد" بودند منفرد شدند نگاه کنید به ۹) را نظر اینست که در میهن ما، ایران، اهالی کشور "زبانهای" مختلفی تکلم میکنند. این زبانها کدامند؟ و زبان فارسی (که از قرار زبان "ملت

ستمگر است) زبان کدام يك از "ملك" مقيم ايران است. برای روشن شدن این مطلب نخست باید دانست "زبان چیست و آیا میتوان لهجه های مختلفی که در ایران رایج اند ( و متاسفانه عده ای از آنها نیز در سرانسیب نابودی قرار دارند ) لفظ "زبان" را اطلاق کرد ؟ و بالاخره "زبان فارسی" "زبان کدام" "ملت" ساکن ایران است ؟

زبان و بطور اخص زبان فارسی

زبان چیست فرهنگ فلسفی چاپ شوروی ( ۲ - ص - ۲۳۷ ) زبان را بشرح زیر تعریف میکند : (( زبان پدیده ایست اجتماعی و در طول تکامل تولید اجتماعی پدید میاید و جنبه اجتنابنا پذیر از این پیروسه است )) اکنون باید دید که طبق این تعریف زبان فارسی ( دری ) چه زبانی است و روابط آن با تاریخ ایران چیست ؟ لهجه های مختلف رایج در ایران کدامند ؟ کدامهای آنها میتوان نیمه زبان و کدام را میتوان زبان دانست. برای روشن شدن این مطلب ناگزیریم بطور خلاصه نگاهی بتاریخ تطور زبان فارسی و لهجات متداول آن بیاندازیم. پس از کوچ برخی از قبایل هند و اروپائی بغلات ایران زبانی نیز باین سرزمین آورده شد که آنها مستشرقین زبان ایرانی مینامند. این زبان چند شاخه داشته که دو تای آن تا امروز شناخته شده است. این دو شاخه عبارتند از پارسی باستان ( که در سرزمین هخامنشیان متداول بوده ) و دیگری زبان اوستائی است که کتاب مقدس زرتشت بدان نوشته شده است. ( بعقیده ملك الشعراى بهار زبان فارسی باستان زبان اوستائی " فرق اندك دارد " ( ۱۸ - ص - ۱۵ ) . عده دیگری بر این عقیده اند که زبان دیگری نیز در حوالی همدان فعلی متداول بوده که زبان قوم ماد است ( ۲۱ - ص - ۷۳ ) . استاد ملك الشعراى بهار را عقیده اینست که زبان هخامنشیان و مادها ( که هر دو از طوایف ایرانی هند و اروپایی بوده اند ) تفاوتی نداشته است ( ۱۸ - ص - ۵ ) . بهر حال از این زبان ( مادی ) اثر مهمی در دست نیست. زبانی که در ایران زمان ساسانیان بدان تکلم میشد زبان " ایرانی میانه " خوانده میشود. این زبان بدو شاخه شرقی و غربی تقسیم شده است. گروه غربی را زبان پهلوی مینامند که خود باز بدو شعبه ۱ - پرتوی ۲ - فارسی میانه تقسیم میشود. اهالی آذربایجان و خراسان و کرگان در زمان ساسانیان بزبان پهلوی شمالی و شرقی تکلم میکردند و مردم دیگر نقاط ایران بزبان پهلوی جنوبی. زبان گروه شرقی به شاخه های مختلفی مانند : ۱ - سغدی ( که در ناحیه بخارا و سمرقند متداول بوده ) ۲ - سگائی ( که اهالی ختن در شمال شرقی کاشغر بدان تکلم میکردند ) ۳ - زبان خوارزمی ( که در شمالی ترین نقطه سکونت اقوام ایرانی معمول بود ) تقسیم میشود. مستشرقین بزبانها لهجه ها و نیمه زبانها ای که از فتح اسلام تا کنون در ایران رواج داشتند نام " ایرا - نی جدید " داده اند. مهمترین آنها " دری " است که از قرن سوم هجری ۵۰۰ هـ زمان با قیام ملی ایرانیان علیه اعراب بمثابه زبان رسمی و ادبی ایران معمول گشته و وسیله ارتباطی در سراسر کشور بوده است. اصل و منشأ این زبان را از شمال شرقی ایران یعنی خراسان میدانند. ملك الشعراى بهار مینویسند شکی نیست که زبان دری خاص مردم خراسان و شرق ایران بوده است ( ۱۸ - ص - ۲۴ ) . علت گسترش " دری " بمثابه زبان عام در سراسر ایران را باید در تاریخ اجتماعی و تحولات سیاسی ایران بعد از اسلام جستجو کرد. همه میدانیم که در حدود دو قرن بعد از فتح ایران بدست اعراب نهضت های رهائی بخش در نقاط مختلف ایران ظهور کرد و همه میکوشیدند یوغ اعراب را از گردن بردارند و استقلال ملی ایرانیان را از نومستقر سازند. قیام صفاریان ( یعقوب لیث

رویکر زاده تا قیام مازیار در طبرستان و جنبش مقفع ( که در میان زحمتکشان و دهقانان نفوذ وسیع داشت )، قیام بابک خرم دین در آذربایجان، قیام ابومسلم خراسانی و غیره همه جنبشهای ایرانی ضد عرب بودند\* اولین حکومتهای مستقل ایران در شرق کشور مستقر شدند و بهمین دلیل نیز زبان "دری" که زبان رایج آن دیار بود کم کم با اوج نهضت استقلال طلبانه در ایران عمومیت یافت و بزبان علمی و ادبی ایران تبدیل گردید. ملک الشعرای بهار در اثر بزرگ خود "سبک شناسی" مینویسد: (( ظهور یعقوب پسر لیث سر سلسله خاندان لیث صفاریان بنا بر تریخ سیستان جنبش علمی و ادبی زبان فارسی (دری) را سبب گردید... در اواخر قرن سوم و آغاز قرن چهارم در همه این دربارها حرکتی ادب بزبان فارسی دری محسوس است و چیزی که ما را باین عقیده وادار میکند آن است که سبک تحریر کتب فارسی در قرن چهارم طوری پخته و منسجم است که نمیشود باور کرد که این نوع تحریر مولود سی جمل سال باشد بلکه باید گفت دانشمندی از آغاز اسلام معلومات و هنر خود را سینه بسینه پشت پشت و کتاب بکتاب بفرزندان مرده ری ( میراث ) نهاده بودند...)) (۱۸-۱۷)

۲۳۴) . مسلم اینست که در حدود زمان فتح ایران بدست اعراب شاخه های مختلف زبان " ایرانی میانه " یا لهجه های متداول در ایران همه بیک قدرت در منطقه مخصوص خود نفوذ داشته اند. شاخه های مختلف زبان ایرانی میانه مانند سفدی خوارزمی، دری، طبری، گیلکی، آذری سگری، هرروی، کردی و لری در ایران هنوز تکلم میشده اند اما پس از فتح اسلام و منقرض شدن حکومت اسلامی در ایران زبان فارسی دری بهمین دلیل که قبلاً متکثر شدیم یعنی آغاز جنبشهای رهایی بخیر ضد عرب بر سایر لهجه ها تفوق یافت. تفوق این زبان بر سایر شاخه های فارسی میانه نتیجه تاریخ مشخص دوره جنگهای استقلال طلبانه مردم ایران علیه اعراب است. شعرا و نویسندگان ایرانی که عده زیادی از آنان از میان توده خلق برخاسته بودند همه منظومه و منظومه های خود را بهمین زبان آورده اند. فردوسی با منظم ساختن شاهنامه بزبان ایرانیان در هنگام نفوذ تازیان نه تنها میکوشد ایرانیان را از نظر زبانی از قید اعراب آزاد سازد بلکه نهضت استقلال طلبانه را با حماسه های میهنی تقویت کند. او مهمترین نمونه تجلی جنبش ملی استقلال طلبانه خلق ایران علیه اعراب است. ولی زبان دری که در اواسط قرن سوم و چهارم در سراسر شرق ایران به " زبان همه ایرانیان " بدل گشته بود در زمان غزنویان و سلاجقه (( بتدریج بسبب فتوحات آن سلاطین دری و جبال و گرگان و اصفهان و آمیختن فضلا شرق و غرب میهن و انتشار اشعار و کتب تاریخی و ادبی خراسان در سایر شهرستانهای ایران و سیر دواوین شعر از خراسان بسایر نقاط ایران... زبان ادبی و علمی ایران شناخته شد...)) ( ۸۱، صفحه ۲۳ )\*\*\*

بنابراین بطوریکه دیدیم زبان کنونی که بدان " پارسی " اطلاق میشود زبان " خلق " خاصی از ایران نیست شاخه ای است از زبانهای ایرانی که در بخشی از ایران در حدود هزار سال پیش متداول بوده و ظرف هزار سال گذشته در اثر تحولات تاریخی در سراسر ایران متداول گشته و فرهنگ آن پر است از واژه های مختلفی که از سایر شاخه های زبان ایرانی میانه بدان افزوده شده آنها غنی بخشیده. باید دانست که زبان فارسی کنونی با لهجه های متداول در خراسان فعلی نیز تفاوت دارد چه این زبان شکل تکامل یافته و در هم آمیخته ای از لهجه های مختلف ایرانی است فارسی دری در حقیقت آن شاخه ای از زبانهای ایرانی است که توانسته با جذب بخش مهمی از محتوی شاخه های دیگر خود را در سطح اقتصادی علمی و ادبی و در مقیاس ملی جانشین \*

\* برای جزئیات نگاه کنید به کتاب مرتضی راوندی ( ۱۹ ) و مجله " دنیا " سال اول ( ۴ ) و سال ۲ ( ۳ ) -

\*\* نگاه کنید به ( ۱۸ ) و ( ۲۱ ) و ( ۳۹، صفحات ۱۹۸-۱۷۴ ) - \*\*\* نگاه کنید به نوشته استاد معین ( ۴۵ ) .

مجموعه آنها نماینده بنا بر این نمیتوان مدعی شد که "خلقی از خلقهای" ایران بزرور و جبرزبان فارسی دری اسپانراهنالی  
تحمیل کرده است. ما عقیده داریم که درست بهمین دلیل است که یکی از اعضا "کمیته مرکزی حزب توده ایران - آقای احسان  
طبری - در مقاله ای که در مجله دنیا (سال دوم شماره ۳) انتشار داده است از زبان فارسی فعلی "فرزند بلا فصل پارسی  
- ری" بنام (( عمده ترین زبان ایرانی )) نام میبرد در همین مقاله در باره سیر تکاملی زبان فارسی چنین میخوانیم (( زبان  
پارسی بسبب همین نضج معنوی بزودی بزبان خلقهای مختلف خاور میانه و آسیای مرکزی و جنوبی بدل شد و از دهلی  
تا قسطنطنیه و از کاشغر تا بغداد سوودن شعر و نگارش کتب بدین زبان معمول و متداول گردید و هر خلقتی و هر  
مدنیتی چیزی از جمال روحی و کمال علمی خوینتر را در این زبان بودیعه نهاد و این کیفیت تا اواسط قرن گذشته ادامه داشت.

( ۸، صفحه ۷۹ - تاکید همه جا از ماست ) .

همین آقای طبری در مقاله دیگری بنام "ارثیه ادبی ما" ( ۸ - ۲ - سال سوم - ص ۴۶ ) مینویسد :

(( ادبیات ایران مانند دیگر رشته های فرهنگ این سرزمین ثمره تلاش جمعی و هماهنگی خلقها و اقوام گوناگونی است که

در فلات ایران میزینند یا میزیسته اند . . . )) \*

بدین سان حتی میتوان بقول مبرزترین فارسی شناس حزب توده استشهاد کرد و نتیجه گرفت که زبان فارسی ما و ادبیات و فرهنگی  
کما و وسیله آن ضبط شده و از نیاکان بما ارث رسیده است نه تنها از طریق "ستم ملی" به "خلقهای" ساکن ایران تحمیل  
شده بلکه آنچه امروز زبان فارسی و ارثیه ادبی ایران نام دارد ثمره تلاش مشترک و هماهنگی همه ساکنین ایران است.  
با تکیه بهمین نوشته های "غیر سیاسی" دیگر لزومی ندارد که بجزئیات تاریخ ادبیات فارسی وارد شویم.  
کافیست اشاره کنیم که شاعران طراز اول ایران هر بیت از گوشه ای برحاسه اند و برغم وجود لهجه ها  
نیم زبانها و حتی زبانهای محلی، همواره منثور و منظومه خود را بزبان فارسی دری تحریر کرده اند. از نمونه های  
بارز آن میتوان بشرح زیر یاد کرد: نظامی کجوی ( آذربایجان )، ناصر خسرو ( بلخ )، غزالی ( طوس )  
خاقانی ( شیروان، قفقاز )، فردوسی و رودکی ( خراسان )، سعدی و حافظ ( فارس )، قطران تبریزی ( آذربایجان )  
فخرالدین بلیقانی ( اران، قفقاز )، همام تبریزی ( آذربایجان )، شیخ محمود شبستری ( آذربایجان )، محمد  
حسین خلی تبریزی ( آذربایجان )، از ادبا و محققین ادبی قرن یازدهم مولف "برهان قاطع"، نخستین فرهنگ  
جامع فارسی).

\* احسان طبری در جای دیگر در همین باره چنین میاورد: (( جامعه کشور ما نیز تابع همان قوانین عامی است  
که جوامع دیگر انسانی بر حسب آن ها و بمقتضای آنها تصور و تکامل یافته اند. طی فریب هفت هزار سال  
تاریخ در کشور ما، که در تضاد آن اقوام و قبایل کوناگون، از نژاد های مختلف آریائی و سامی و ترک و مغول  
بفلات ایران یورش برده اند و بتدریج باهما گسنانند در آمیخته اند حیات مادی جامعه ما، از جهت ماهیت  
خود، همان مراحل را پیموده است که بشریت در دیگر نقاط دیگر سیاره ما گذراده است. )) (تاکید  
از ماست - دنیا، سال سوم، شماره ۲ - صفحه ۹۱) . در این نقل قول آنچه شایان توجه است اینست که  
آقای طبری (تئوریستین حزب توده) بصراحت اعتراف دارد که اقوامی که با ایران کوچیده یا یورش برده اند،  
با اهالی این کشور در آمیخته اند و بصورت واحد های قومی یا ملی باقی نمانده اند .

بدین سان میبینیم فارسی دری "بمتابه یک پدیده اجتماعی" نه از طریق قهر بلکه طی تکامل احتمالی تاریخ بزبان همه ایرانیان بدل گشت و پروسه تفوق لهجه دری بدیگر لهجه های متداول ایران و تبدیل این زبان خراسان بزبان ایرانیان از دوران قیام های استقلال طلبانه ایرانی ضد عرب آغاز میگردد و در دوران صفویه که نوعی سرمایه داری دولتی در ایران بشکل جنبینی پایه ریزی میشود، بنقطه اوج و تکامل خود میرسد.

باید توجه داشت که در طول این دوره هزار ساله بقول مورخین ایرانی و غیر ایرانی در حدود سی لهجه یا نیمه زبان در نقاط مختلف ایران تکلم شده است. اغلب آنها تحریری نبوده اند و بهمین دلیل از میان رفته اند. برخی دیگر مانند طبری آنری و کردی دارای ادبیاتی نیز بوده اند پس زبانی را که در طول تکامل تاریخی ایرانیان پدید آمده تکامل یافته و به زبان همه آنها تبدیل شده است جز زبان ملی این مردم نمی توان خواند. گنجینه ادبی آن دسترنج کار "فارسها" نیست بلکه حاصلی است که همه اهالی ایران زمین در ابداع آن نقشی برابر ایفا کرده اند. و اگر بپذیریم که فرهنگ پدیده ایست تاریخی و محصول کوششهای دسته جمعی خلق است لاجرم باین نتیجه میرسیم که فرهنگ پر افتخار ایران دسترنج همه مردم ایران است. اینکه در اینجا و آنجا این شاعر یا آن نویسنده اثری از آثار خود را به "زبان" کردی یا طبری نوشته است به هیچ وجه از اهمیت اصل مطلب نمی گاهد. حال با توجه باتجه که در بالا گفته شد باید دید که چه "زبانهایی" در آنرا بیجان و کردستان و بلوچستان رایجند که حزب توده را این گونه طرفدار باصطلاح حق حاکمیت ملل خیالی ساکن این نواحی میکند. لازم است در اینجا "زبانهای" محلی در ایران را مورد بررسی قرار دهیم. قبلاً در باره آنچه که در بلوچستان ایران متداول است اشاره ای کردیم. بقول ایرانشناس شوروی ((پیکولین)) و ((زبان بلوچ دارای دو لهجه است که هر دوی آنها تعداد کثیری از لغات اقوام مجاور خود را پذیرفته است. ۰۰۰۰ (و) ۰ لهجه غربی از لغات زبان فارسی و بطوریکه در بعضی از نقاط بلوچستان ایران تفاوت محسوس با زبان فارسی ندارد.)) (۸- سال ۵ شماره ۲ صفحه ۱۲۲).

بدین سان مطلب روشن می گردد و لازم نیست در مورد بلوچستان و باصطلاح زبان ملی آن صحبت بیشتری کنیم. بحاجت دیگری نیاز نیست.

\* در حالیکه در خود دربار صفویه زبان ترکی متداول بود.

\* اطلاق سرمایه داری دولتی بنوع تقویت تجارت و صنعت در دوران صفویه بمعنی قبول فتوای ایسم در ایران ماقبل از صفویه نیست. با احتمال بسیار قوی سرمایه داری دولتی دوران صفوی خود انکشاف طبیعی است از شیوه تولید آسیائی که مارکس و انگلس بدان توجه کرده اند.

\* هنوز لهجه های بسیاری در میان اهالی ایران متداول است. از آن جمله اند: آذری خالص (در برخی از روستاهای آذربایجان مانند قرچه داغ و جلفا)؛ لهجه های مختلفی کردی (در حدود ۲۰ لهجه متفاوت) بختیاری، فارسی (شیرازی)؛ تنکستانی؛ لارستانی؛ تاتی؛ طالشی؛ کیلکی؛ کیش-ابوری؛ شوشتری؛ دو شاخه موسوم به بلوچی؛ مازندرانی؛ زازا؛ کورانی؛ نائینی؛ یزدی؛ سمنانی؛ سرخه ای.

برخی از اینها مانند لهجه های بلوچی با فارسی متداول (زبان ادبی علمی) تفاوت محسوس ندارند.

(۸- سال پنجم شماره ۲، صفحه ۱۲۲). باید اضافه کرد که برخی از محققین ایرانی در حال حاضر مشغول جمع آوری و ضبط لهجه ها و نیم زبانهای متداول در ایران اند. در این شماره میتوان از فرخنگهای سمنانی، کرمانی، لارستانی، کیلکی و لری و غیره که تا کنون منتشر شده اند نام برد. (۳۸- صفحه ۳۴۱).

## آذربایجان و باصلاح زبان ملی آن

در مورد آذربایجان بهتر است با تار بزرگترین مورخ معاصر ایران احمد کسروی تبریزی استناد کنیم .  
چسب نه تنها او معتبرترین مورخ معاصر ایرانی است بلکه خود از اهالی آذربایجان است و بسختی میتوان مدعی شد که او  
در داورى هایش در چار "شونیسیم فارس" شده است .

کسروی مینویسد "آذربایجان اولین سرزمین اقوام ایرانی است که از جنوب روسیه بفلات ایران کوچ کردند . علی رغم هجوم و  
حملات بسیاری از اقوام ترک و آذربایجان کرده اند ، کسروی مینویسد ، اینکه اهالی آذربایجان ترک هستند مسخره و نادرست  
است و آنان "جز از نژاد ایران" نیستند ( ۱۷ ص - ۹ ) . اهالی آذربایجان تا چند قرن پیش بیکی یا چند از شاخه های  
زبان فارسی منجمله فارسی "دری" صحبت میکردند . قبلاً گفتیم که تا قبل از اسلام اهالی شمال ایران و از جمله آذربایجان  
بیزبان پهلوی شمالی شرقی تکلم میکردند . بطوریکه کسروی از قول مسعودی تاریخ نگار ایرانی مینویسد ، بعد از اسلام مردم  
آذربایجان "نیمه زبانهای گوناگون پهلوی ، دری ، آذری و دیگر مانند اینها" سخن میگفته اند ولی نیم زبان عمده ای که در میان  
اهالی این خطه ایران معمول بوده همانا (( شاخه ای از فارسی بوده و آنرا "آذری" مینامیده اند )) . ( ۱۷ ص - ۱۱ - ۱۰ )

زبان ترکی زبانی است که قبایل مختلف ترک با آذربایجان آورده اند . کسروی در این زمینه مینویسد :  
( ( آنچه ما جستیم و میدانیم ترکی با آذربایجان از زمان سلجوقیان و از راه کوچ ایلهاى ترك در آمده . . . با اینهمه در زمان  
سلجوقیان زبان آذربایجان همان آذری بوده و ترکی جز زبان ترکان تازه رسیده شمرده نمیشد . . . ( ۱۷ ص - ۱۳ ) .

بعد از سلجوقیان اقوام دیگر ترک با لشکر کشیهایی که با آذربایجان میکنند کم کم قلمرو نیمه زبان آذری را تنگتر میکنند و استقرار  
سلطه نظامی خود بر این منطقه از ایران زبان خود را نیز ابتدا در شهرها و سپس در دهات تحمیل میکنند . ولی این تنها

دلیل توسعه ترکی در آذربایجان نیست . در دوران صفویه بسبب شکستهایی که پادشاهان این سلسله از سلاطین عثمانی  
خوردند ، تبریز و سایر شهرهای بزرگ آذربایجان ( بجز در زمان شاه عباس ) اغلب زیر حکومت ترکان عثمانی قرار داشت . بهمین  
جهت آذری قدرت خود را بمتابه "زبان" این منطقه از دست داد و اکنون فقط در برخی از دهات آذربایجان بشکل خالص  
بدان تکلم میشود ( ۱۷ ص - ۲۴ ) . ولی باید دانست که زبان ترکی هیچ گاه بشکلی که مثلاً در ترکیه قدرت یافت در ایران  
نتوانست بزبان مستقلی تبدیل گردد . "زبانی" که اکنون بر آذربایجان ایران بدان تکلم میکنند ملغمه ایست از ترکی ، آذری  
( فارسی دری و پهلوی ) و عربی .

بنا بر این دیده میشود که اولاً "زبان آذربایجان همیشه شاخه یا شاخه هایی از زبان فارسی قدیم بوده ، ثانیاً "زبان ترکی  
زبانی است که اقوام ترک که با آذربایجان لشکر کشیده اند با اهالی این منطقه تحمیل کرده اند و ثالثاً "زبان فعلی"  
ملغمه ایست از حداقل سه زبان عربی ، ترکی ، و شاخه های فارسی . در مورد تحمیلی بودن زبان لازم است قلم را بدست کسروی  
تبریزی بدهیم :

( ( باید دانست که پراکندگی ( انتشار ) زبان ترکی در ایران در زمان صفویان بیلاترین پایگاه خود رسید و چون ایشان سپری

شدند. پیشرفت ترکی نیز با زیستاد و سپهر رویه پشت نهاد. بویژه پس از آغاز مشروطیت و پیدایش شور کشور خواهی در ایران و بنیاد یافتن روزنامه و دبستانها که همه اینها ترکی را باز پر میبرد و از میدان آن میگذارد. در این باره خود آذربایجان پیشگام است و از آغاز مشروطه یکی از آرزوهای آذربایجان برگردانیدن فارسی بانجا بوده است و همیشه در برابر نگارشهای روزنامه های استانبول و باکو روی سرد نشان داده اند. (۱۰۰) (۱۷ صفحات ۵-۲۴) .

سروی سپهر میافزاید: این شکفتیهاست که آذربایجانیان با آنکه از قبلها زبانشان ترکی گردیده همیشه در نوشتن فارسی را بنا میبردند. نه تنها در کتاب نویسی و جامه سرایی در نوشتن بیکدیگر هم جز آن بکار نمیبردند و کتون نیز نمیبردند (تاکید از ماست ۱۷ صفحه ۳۱) \*

جالب اینجاست که نام "زبان آذربایجانی" از زمان استقرار حکومت شوراهادر جمهوری آذربایجان شوروی متد اول شده و بانجا رسماً آذربایجان میگویند. علت آنهم اینست که رهبران سیاسی این خطه مایل نبودند کوچکترین "گزگی" بدست رکان برای الحاق این منطقه بترکیه بدهند. ولی ایرانی ها نیز از استفاده نام "آذربایجان" وسیله قفقازیهای شمال ارس سیز خرسند نبوده اند. رهبران ساکن شمال ارس طرفدار "اتحاد" با اهالی آذربایجان ایران بوده اند و شاید علت انتخاب نام "آذربایجان" برای جمهوری خود نیز چنین امری بوده است. بهر حال ایرانی ها تمایلی بچنین "اتحادی" که منجر به جدائی از ایران بشود نداشته اند. اگر آنها بچنین اتحادی راغب بودند چه در زمان قیام تبریز بر بهبری ستار خان و باقر خان وجه بهنگام قیام خیابانی باسانی میتوانستند نه تنها خواستار آن شوند بلکه نیز در جهت اتحاد قدم عطفی بردارند. ولی میدانیم که چنین چیزی هیچ گاه صحت نداشت. کسروی مینویسد که: بهنگام قیام خیابانی و پس از تاسیس جمهوری مستقل آذربایجان در شمال ارس آذربایجانیان که بیجان یگانگی خرسندی نداشتند و از ایرانی گری چشم پوشی نمیخواستند

\* درباره زبان آذری، نفوذ ترکی در آن و غیره اخیراً تحقیقات جانبی صورت گرفته. ما در اینجا بی مناسبت نمیدانیم بمنظور روشنتر شدن مطلب مورد بحث بیکی ازین تحقیقات اشاره کنیم. مطلب زیر از مقدمه کتاب (( تعبیرات و اصطلاحات و امثال مشترک فارسی و آذربایجانی )) از انتشارات دانشگاه تبریز آورده شده (۴۴).

(( از مجموع تحقیقاتی که تا کنون بعمل آمده این مسئله بشبوت رسیده است که اگر امروز مردم آذربایجان بزبانیکه مزدوجی از زبان آذری و یک زبان بیگانه (ترکان مهاجم) است سخن میگویند، در روزگار گذشته... یعنی تا عهد صفویه بزبان آذری که زبانی صد درصد ایرانی بوده تکلم میکردند... بشهادت جغرافی نویسان و دانشمندی چون یاقوت و مسعودی و ابن حوقل و مقدسی و ابن الندیم، زبان دیرین مردم آذربایجان آذری یا پهلوی یا فارسی بوده است... گویندگان آذربایجان مثل شاعران دیگر نقاط ایران بقارسی دری شعر گفته اند ولی گاهگاهی تغنن کرده، بزبان محلی و لهجه آذری شهر خود نیز شعر سروده اند. بعنوان نمونه اشعار آذری، میتوان غزل همام تبریزی و یازده دو-بیتی از شیخ صفی الدین و سه دو-بیتی از اطر-افغان شیخ و یک غزل و سیزده دو-بیتی از شمس الدین محمد مغربی... (الخ) (یادکرد) ...))

مقارن تشکیل سلسله صفویه و نفوذ و تقرب ترکان در پیشگاه سلطان صفوی و عوامل دیگر موجب شد که زبان ایرانی مردم این سامان جای خود را بزبان بیگانه ترکی بسپارد...

در زبان کونی آذربایجان واژه های آذری، فارسی (دری) و بطور کلی ایرانی فراوانست و تقریباً همنامهای پیشه ها و اصطلاحات کشاورزی و دامداری و خانه داری و صدی هشتاد اعلام جغرافیائی و اسامی امکنه آذربایجان ایرانی و فارسی میباشند و لغات ترکی زبان آذربایجان بیست و سی درصد مجموع لغات این زبان را شامل نیست. (( ۴۴ صفحه الف از مقدمه )) :

از آن نام گذاری ( نام آذربایجان برای جمهوری که پایتختش باکوست ) قفقازیان سخت رنجیدند و چون آن نامگذاری شده و گذشته بود کسانی میگفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم همانا پیشنهاد "آزادستان" از این راه بود.

( ۱۶ ص - ۸۷۷ ) .

کسروی متذکر میشود که حاج اسمعیل آقا امیر خیزی که از مشروطه خواهان بنام آذربایجان بوده نام آزادستان را پیشنهاد کرده بود .

ریشه های خود مختاری آذربایجان: بنا بر آنچه که در بالا ملاحظه کردیم این نتیجه بدست میاید که آذربایجانیها در هیچ لحظه ترکی یا "آذربایجانی" را زبان "ملی" خود نمیدانستند و هیچگاه طرفدار جدایی از ایران نبوده اند. حال این سؤال پیش میاید که از چه زمانی مسئله "جداشدن" آذربایجان از ایران، بمعنی قلب شده لنینی آن یعنی "اعطای حق تعیین سر-نوشت خویش" به باصطلاح ملت آذربایجان در ایران عنوان شده است. همانصوری که گفتیم نه در زمان مشروطیت و نه در زمان قیام خیابانی مسئله "خود مختاری" آذربایجان مطرح نگردید. از کنگره اول حزب کمونیست ایران در انزلی ( که در آن عده زیادی آذربایجانی بنام شرکت داشتند مانند جواد زاده پیشه وری سلطانزاده حیدر عموغلی ) سندی در دست نیست بتوان دانست "مسئله ملی" در آن کنگره مطرح شده و جزو آن برنامه بوده است، یانه؛ ولی آنچه مسلم است این است که کنگره دوم حزب کمونیست ایران ( کنگره اورومیه ) در برنامه خود باصطلاح مسئله ملی را نیز منظور داشت. \* این امر مضاف است با در دست گرفتن کامل قدرت وسیله استالین در حزب کمونیست اتحاد شوروی و اعمال تمام نثرات او نه تنها در شوروی بلکه در تمام احزاب کمونیست دنیا از طریق کمیتهون. \* \* \* ولی حزب کمونیست ایران بهر حال بعلت استقرار دیکتاتوری رضاشاه نتوانست مبارزه ای را که آغاز کرده بود بسط دهد و بنابراین مبارزه برای آزادی باصطلاح "ملل مختلف" ایران از زیر "ستم ملی" نیز بجائی نرسید. در اینجا باید متذکر شد که گروه بعدی که در ایران بنام مارکسیست فعالیت میکرد و در داسر آنان شادروان دکتر تقی ارانی قرار داشت تا آنحاکه ما اطلاع داریم در مورد وجود خلقهای گوناگون "در ایران سخنی بمیان نیآورده است. شادروان ارانی نیز در دفاعیه اثر در قمارگاه رضاشاه همیشه "از ملت ایران نام میبرد. آقای رضارادمنش ( صدر بوروی سیاسی کمیته مرکزی ) در مقاله ایکه بمناسبت بیستمین سال قیام فرقه دمکرات در مجله دنیا نوشته اعلام میکند که ( ( مسئله ملی در دوران نهضت ۲۱ آذر برای اولین بار ) تاکید از ماست ) در تاریخ جنبشهای محلی در آذربایجان با مشخصات ویژه زیرین مطرح گردید یعنی با مضمون حق خود مختاری از طریق تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در داخل واحد جغرافیایی ایران و حق استفاده از زبان مادری در مدارس و ادارات دولتی و در محاکم قضایی. ) ( ۸ سال ششم شماره ۴ ص - ۱۶ ) .

\* ما به نقل از مجله دنیا ( ۴ سال اول ) ، بخشهای مربوط به مسئله ملی از برنامه حزب کمونیست را نقل می کنیم. ( ( همچنین لازم است که اهمیت بزرگی به مسئله ملل کوچک که در جزو مملکت ( بقیه در صفحه بعد ) در باره عدم استقلال احزاب برادر در مقابل حزب برادر بزرگتر در زمان استالین این اشاره آقای احسان طبری در کتاب اخیرش " یادداشتها و نوشته های فلسفی و اجتماعی " کافیهست : ( ( . . . ) بقیه در صفحه بعد ) \* \* \* نگاه کنید به متن دفاعیه او مندرج در دنیا ( ۸ سال چهارم ۱۴ و ۲۰ ) سوسیال دمکراتهای ایران و حتی گروه " اشتراکیون اکثریون " کمونیستهای بلشویک ایران ) نیز در بیاننامه ایکه در حد و ( بقیه در صفحه بعد )

ولی باید باستاناد بجله " دنیا " تاکید کرد که مسئله ملی " خلقهای " ایران از کنگره دوم حزب کمونیست ایران عنوان شده است نه زودتر و نه دیرتر. اکنون لازم است نگاهی نیز اجمالا " بمسئله " جمهوری خود مختار آذربایجان " بیاندازیم . همانگونه که همه میدانیم میهن ما علی رغم اینکه در جنگ جهانی دوم " بیطرف " مانده بود مورد اشغال نیروهای متفقین قرار گرفت که علیه توسعه طلبی آلمان هیتلری میجنگیدند . کنفرانس تهران با شرکت سران دولت شوروی بریتانیا و امریکا طی اعلامیه ای تمامیت ارضی وقوه حاکمیت ملی ایران را تاکید کرد و مقرر داشت که حد اکثر شش ماه پس از پایان جنگ نیروهای این سه کشور ایرانرا ترک خواهند کرد .

اینکه در این دوران اشغال چه مشقاتی بمردم زحمتکش ایران ، بخصوص از نظر اقتصادی ، وارد آمد ( که کمتر از ستمهای دوران رضاشاهی نبود ) اکنون مورد بحث ما نیست . از جمله حوادثی که در آن دوران رخ داد رد اعتبارنامه های نمایندگان اول و دوم تبریز در مجلس چهارم هم ( یعنی پیشه وری و یکنفر دیگر ) بدون هرگونه دلیلی از طرف اکثریت دست نشانده این مجلس بود . پیشه وری پس از رد اعتبارنامه اش با ذریبایجان بازگشت ومقدمات " نهضت ۲۱ آذر " را فراهم آورد . در اواخر تابستان ۱۳۲۴ ناگهان کمیته ایالتی حزب توده انحلال خود را - حتی بدون مشورت و کسب اجازه از کمیته مرکزی حزب - اعلام داشت و چند روز بعد فرقه دمکرات آذربایجان بسرکردگی جعفر جواد زاده پیشه وری با برنامه جدید موجودیت خود را اعلام نمود . یکی از مصوبات اولین کنگره " فرقه دمکرات " که در اواخر ماه سپتامبر ۱۹۴۵ تشکیل شد عبارت

« ایران زندگی میتمايند داده شود . حزب کمونیست ایران باید مطالبات و شعار عمومی تمام احزاب کمونیستی دنیا را راجع به مسئله ملی یعنی شعار حق ملل بر استقلال کامل خود ، حتی تا مجزا شدن از حکومت مرکزی را جزو پروگرام خود قرار داده و موافق آن اقدام نماید . حزب کمونیست ایران در همان حال کسه برای نابود کردن رژیم سلطنت کار میکند موظف است در همه تشکیلات ملل کوچک ایران که در آن عناصر کارگر و دهقان موجود است داخل شده و آن عناصر را در اساس مطالبات انقلابی ملی تحت تشکیلات در آورد . . . . . در داخل ایران حالیه يك سلسله ملل مختلفه ( « عرب ، ترك ، ترکمن ، کرد و غیره ) زندگی میکنند که زحمت کشان آنها در حقیقت از دو طرف زیر فشار استثمار و ظلم واقع شده اند . . . . حزب کمونیست ایران نسبت باین ملل وقت و توجه کافی بعمل آورده تشکیلات خود را در میان توده زحمتکش این ملل تاسیس و مستحکم نماید » در برنامه حزب کمونیست ایران که هوادار تاسیس " جمهوری فدراتیو " بوده سپس چنین آورده شده : « حزب کمونیست ایران برای آزادی کامل و استقلال داخلی ملل ایکه جزو مملکت ایران زندگی میکنند حتی تا مجزا شدن ایشان از مرکز ) در صورت تمایل بودن اکثریت زحمتکش آن ملل بر این امر مبارزه میکند . » ( ۸ ، صفحات ۱۱۳ ، ۱۱۸ ) .

« . . . میبایست با کشورهای سوسیالیستی واحزاب برادر ، روابط بر اساس همبستگی متساوی الحقوق برادرانه و انترناسیونالیسم پرو لتری برقرار کرد و غیره و غیره . در واقع پس از مرکز استاین حرکت در همین سمت صحیح انجام گرفه و میگردد . . . . » ( ۳۰ ، صفحه ۱۳۷ ، تاکید از ماست ) .  
 « . . . . سال ۱۳۰۰ خورشیدی منتشر کرده اند ، هیچگاه از " خلق ها " و یا " ملتها " ی ایران صحبتی نمیکند ، بلکه از " ملت قدیم ایران " و " ملت مظلوم ایران " یاد میکنند ( نگاه کنید به این سند در مجله دنیا ) - ۸ - سال ۳ ، شماره ۱ ، صفحات ۱۱۸ - ۱۱۴ ) . مقایسه این بیاننامه که در زمان حیات لنین نوشته شده با برنامه همین افراد چند سال بعد که در زمان حکومت بلا م نازع استالین تدوین شده بسیار گویاست .

بود از ایجاد ارتش مستقل برای آذربایجان بنام "ارتش فدائیان". در آذرماه پس از خلع سلاح نیروهای دولتی در آذربایجان "کنگره ملی خلق" آذربایجان تشکیل شد و "حق تعیین سرنوشت خویش را در خارج جغرافیائی ایران" از دولت مرکزی درخواست نمود. از جمله دیگر تصمیمات این کنگره "رسمی کردن زبان ترکی به عنوان زبان آذربایجان تشکیل دولت خود مختار آذربایجان" تحت کنترل "مجلس ایالتی آذربایجان" بود. امروز همانند آن روزهای پرغوغا رهبری حزب توده ادعا میکند که فرقه دمکرات قصد تجزیه آذربایجان از ایران را نداشت و چنین ادعائی فقط از طرف "دربار پهلوی" علیه "میمن پرستان آذربایجان" اقامه میشود (۹ دوره ششم - شماره ۹). ولی این کسانی که میکوشند جنبه تجزیه طلبانه فرقه دمکرات را منکر شوند هرگز توضیح ندادند که علت تشکیل ارتش فرقه دمکرات در عین مذاکره با ارتش شاه چه بود؟ و چرا ارتش شوروی وظیفه خود میدانست بخاطر دفاع از "خود مختاری آذربایجان" تا روشن شدن اوضاع\* بر خلاف موافقت نامه سابق النکر در باره خروج فوری نیروهای متفقین پس از پایان جنگ، در ایران باقی بماند؟ و چرا پس از خروج نیروهای شوروی از ایران، ارتش فرقه دمکرات نتوانست حتی مقاومتی مختصر در مقابل ارتش پویشالی محمد رضا شاه بنماید؟ اگر ادعا کنند که ارتش فرقه بخاطر بسط قیام مسلحانه بسراسر ایران ایجاد شده بود آنوقت باید پرسید ارتشی که نتواند لحظه ای در مقابل ارتش ارتجاعی دربار در چارچوب آذربایجان مقاومت کند آیا هرگز میتواند جنبش را بدیگر نقاط ایران بسط دهد؟ ثانیاً، چنین قصدی در کدام اعلامیه نشریه فرقه دمکرات یا حزب توده بیان شده است؟ سؤال اساسی اینست که اصولاً چرا ارتش باصلاح فدائیان اصولاً فرار اختیار کرد؟ اگر قصدش، چنانکه رهبران حزب توده مدعی اند، توسعه "جنبش" بسایر نقاط کشور بود، پس میباید، چنانکه جنبه آزاد بیخس ویتنام کرده است، ایستادگی بخرج میداد و یا حکومت مرکزی دست نشانده امپریالیسم را شکست میداد و جمهوری دمکراتیک خلق را بوجود می آورد یا با افتخار و سر بلندی شکست میخورد ولی سنت انقلابی بجا میکند. ولی فرقه دمکرات چنین نکرد و برخلاف آنچه انقلابیونی چون جنبه های آزاد بیخس میکنند، با دولت مرکزی، با قسوام السطنه، نمایندگی کثیفترین جناح هیئت حاکمه ایران، و سران ارتش از در مذاکره وارد شد، یعنی در واقع راه (( مذاکره مسالمت آمیز)) را در پیش گرفت.

آیا ارتش "خلق" فرقه دمکرات که بیشتر از هجده هزار سرباز و فدائی در اختیار داشت باید در مقابل ارتش پویشالی شاه آنچنان جا خالی کند و مردم آذربایجان را آنچنان بی پناه گذارد که جانباں شاه هرچه بخواهند \* در اینجا باید بیاد داشت دولت شوروی بدولت ایران در مورد ممانعت از ورود ارتش شاه باذربایجان، که در واقع نشانه بارزی از وابستگی فرقه دمکرات بارتش شوروی ایست اشاره کرد. در این یادداشت از جمله گفته شده است: (( با در نظر گرفتن اینکه از هرگونه حواش نامطلوب برای دولت ایران و همچنین دولت شوروی باید احتراز کرد، و این موضوع با ورود نیروهای نظامی تازه ایرانی باستانهای شمالی ایران بستگی دارد، دولت شوروی در این موقع انجام این امر را صلاح نمیداند و باید در نظر گرفت که چنانکه نیروی تازه علاوه بر ارتش منظم ایرانی و ژاندارمری که در نواحی مزبور میباشند وارد شود، آنگاه این عمل باعث اغتشاشات خونریزی در استانهای شمالی ایران خواهد کرد و باین مناسبت دولت شوروی هم ناگزیر خواهد بود که بمنظور حفاظت نظم (کدام نظم؟) و تأمین امنیت برای پادگان شوروی نیروی تکمیلی خود را بایران وارد نماید و چون دولت شوروی به ورود تکمیلی خود بایران مایل نیست، باین لحاظ ورود نیروی تکمیلی ایران را باستانهای شمالی ایران در این موقع صلاح نمیداند. )) (بتاریخ ۵ آذرماه ۱۳۲۴ - به نقل از پیمان (۵۱) - صفحه ۳۸).

بکنند؟ آیا اینست مقصود از توسعه جنبش سایر نقاط ایران؟ مسلماً نه. این واقعیت نه تنها نشانه اینست که فرقه دمکرات کوچکترین دلبستگی ب مردم ایران و میهن آنان نداشت، بلکه حاکی ازین حقیقت نیز هست که هنگامیکه اتحاد جماهیر شوروی پس از کسب امتیاز نفت از دولت قوام السلطنه دیگر حاضر نبود مناسباتش را دولت مرکزی ایران تیره کند و لذا بفرقه دمکرات فرمان داد تا "انقلاب" را فدای فرار داد قوام شوروی نماید. و فرقه هم که در ایران و با ایرانی مناسباتی نداشت و الهامش را از دیگر جای می گرفت، فوراً اطاعت نمود.\*

در باره نحوه برخورد سرکردگان فرقه دمکرات با مسئله جنبش رهاشیر و شیوه مبارزاتی شان نقل قول زیر بسیار گویاست. این نقل قول از مصوبه نخستین "کنگره خلق" است که وسیله فرقه دمکرات و با شرکت عده ای از زمینداران بزرگ آذربایجان، از جمله شبستری که ریاست همان کنگره را داشت، برگزار شد: (( در پایان، کنگره نظر دولت ایران و تمام دول دمکراتیک را بمطالب مذکور در فوق جلب و اعلام میدارد برای اجرای این مقاصد فقط بوسیله تبلیغ و تشکیلات اقدام خواهد کرد و جنگ داخلی و برادر کشی را اجازه نخواهد داد. اگر دولت مرکزی بخواهد حق قانونی مردم را بزور اسلحه و قهر غلبه از بین ببرد، در این صورت بهر قیمتی باشد از حقوق خود دفاع خواهد کرد و تا یک فرد آذربایجانی، زنده است در راه خود مختاری ملی مبارزه خواهد نمود.)) همین قطعنامه، میافزاید: (( امید داریم مقامات صلاحیتدار ایرانی و دول بزرگ دمکرات برای اجرای مقاصد ملی ما از کمکهای نوع پرورانه مضایقه نکنند.)) (تاکید از مس است - ۵۱، صفحه ۶۳). سند دیگری که از مقاصد تجزیه طلبانه فرقه دمکرات پرده برمیدارد، مسافرت سران "جمهوری کردستان" به تبریز و مذاکراتی است که بین "سران جمهوری آذربایجان" و کردستان صورت گرفت و منتج با مضای (( پیمان مودت بین دو ملت)) در سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ گردید. در این "پیمان مودت" از جمله گفته میشود: (( در آنجا که لازم میدانند هر دو دولت و حکومت حق برقراری سفارت و کنسولگری را در خاک یکدیگر داشته باشند... در موقع لزوم بین حکومت ملی آذربایجان و کردستان اتحاد جنگی و سرپازی بعمل خواهد

\* در اواخر بهمن ماه ۱۳۲۴ قوام السلطنه عازم مسکو شد تا در باره واقعه آذربایجان و مسئله نفت مذاکره کند. او قبل از سفرش بمسکو در نطقی (۱۸ بهمن ۱۳۲۴) اظهار داشت: (( بر اثر تلکرافات پر محبت ژنرال ایسم استالین و ابراز مودت کامل از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی و با اعتماد به حسن نیت و توجه همسایه نیرومند شمالی عازم مسکو...)) میبود. در مسکو پس از موافقت "کامل" بین او و سران دولت شوروی مقرر شد: (۱) ارتش سرخ ظرف یکماه و نیم خاک ایران را تخلیه کند، (۲) یک شرکت مختلط ایران- شوروی با سهام، بترتیب، ۵۱/۴۹ برای استخراج نفت تاسیس گردد، (۳) آذربایجان یک امر داخلی تلقی گردد. پس پایان این مذاکرات بود که ساد چیکف، سفیر شوروی در ایران، طی نطقی در ۳۱ فروردین بگونه زیر از قوام، نماینده بورژوازی کمپرا دور و بخشی از زمینداران ایران، تمجید کرد: (( باید متذکر شوم که شخصیت و صداقت و حسن عمل جنابعالی که زمام امور کشور ایران را در دست دارید، مهم ترین و موثرترین کمک جهت ایجاد حسن تفاهم دو کشور و اخذ نتیجه مطلوبه بوده است...))

\*\* دکتر حسین فاطمی، وزیر فقید خارجه صدق، در شماره ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۹ (( باختر امروز)) در باره روزه "فتح" ارتش شاه، و نحوه پیروزی شاه بر فرقه دمکرات نوشت: (( در آذربایجان خطر خیلی بزرگتر از آن بود که یکی دولشکر نظامی بتوانند آنها دفع کنند، زیرا اگر در بحبوحه کار دست بشمشیر برده میشد، من که در این مورد اطمینان دارم چیز مهمی نصیب قشون (شاه) نمیشد؛ و اگر هم ارتش پیشه وری را از آذربایجان بآنطرف ارس فرستاده بود، تازه افتخار او محسوب نمیشد... آنروز که توانستید شیخ بحرین را به تکمیل در آورید یا خون خود را در راه آزادی و استقلال ایران بریزید، افتخار سرپازی را تکمیل کرده اید... آنقدر که حل موضوع آذربایجان به ناخن سیاست احتیاج داشت، بشمشیر سرپاز محتاج نبود و بهمین جهت نباید از نظر نظامی این واقعه را بزرگ جلوداد...)) (تاکید از مس است.)

آمد . و آنچه لازمست برای کمک یکدیگر بموقع اجرا خواهند گذارد . . . هر کس برای بهم زدن مقام دوستی و اتحاد تاریخی دو قزاق آذربایجان و کردستان و از بین بردن اتحاد دمکرات ملی و یا لکه دار کردن اتحاد آنها سعی باشد هر دو طرفی با یکدیگر متحداً مرتکبین را بجزای خود می‌رسانند . ( )  
 ( تاکید از ماست . ۴۷ ، صفحه ۱۵۹ ) . از متن این قرارداد بخوبی دیده میشود که رهبران فرقه دمکرات و حزب کومله کردستان هر دو خود را حکومت‌های مستقل از ایران فرض میکرده اند ، و گرنه چگونه بخود اجازه می دادند به باز کردن سفارتخانه در کشورهای یکدیگر اقدام کنند ؟ آیا جمهوری تاجیکستان در ارمنستان ، و اوکراین در آذربایجان شوروی ، و جمهوری فدرال روسیه در قزاقستان کنسولگری دارند ؟ نه . این قرارداد افشا کننده ترین سند است که از ماهیت تجزیه طلبانه هر دو دسته پرده برمیدارد . علاوه بر این اینکه رهبران دو دسته تجزیه طلب قائل باین اند که آذربایجانها و کردان " دو نژاد " مختلف اند باز اینرا می‌رسانند که آنها هرگونه پیوند تاریخی ، اقتصادی سیاسی و فرهنگی را با سایر اهالی ایران نفی کرده منکر بودند - امری که ، چنانکه دیدیم ، حزب توده امروز جرات اظهار آنرا ندارد .

البته رهبران حزب توده بمنظور موجه جلوه دادن احتجاجات خویش بنطق های دکتر مصدق توسل میجویند . دکتر را منتر در یکی از مقالاتیکه بر این زمینه نوشته است ( دنیا - سال ششم - شماره ۴ ) . بخشی از نطقهای دکتر مصدق را در مجلس چهارم مجلس شورای ملی نقل میکند و میگوید دکتر مصدق را طرفدار فرقه دمکرات معرفی کند . ولی این کوشش جز جعل اسناد تاریخی نیست . این درست است که دکتر مصدق در مجلس چهارم مانند همیشه با طرح شکایات هم میهنان ما در آذربایجان ( و حتی برخی از نامه های پیشه وری ) دفاع از آذربایجانها را بعهده گرفت ولی مصدق در همان مذاکرات که مورد استناد دکتر را منتر است پس از حمله بدولت وقت و اشاره به مردم غیر عادلانه اعتبار نامه پیشه وری در آغاز کار مجلس چهارم گفت :  
 « رفتار هیئت حاکمه سبب شد که مردم آذربایجان همان استانیکه ۹ ماه استانداری نداشت . . . ناراضی شوند و عده قلیلی هم از عدم رضایت آنها استفاده نموده دعوی خود مختاری کنند . » ( تاکید از ماست - ۲۲ ص - ۲۰۵ ) .

بدین سان میبینیم که دکتر مصدق هوادار " فرقه دمکرات " نبود . او در واقع بین مردم آذربایجان و این " دسته سیاسی " فرق قائل میشد . همین مصدق در مورد اعلامیه شوروی در باره عدم تخلیه نیروهای خود در سر موعده مقرر ( یعنی پس از گشت ۶ ماه از پایان جنگ ) گفت : « قرائت آن هر ایرانی را دچار شگفتی و نگرانی مینماید » . دکتر مصدق در باره ادامه توقف نیروهای شوروی و نقشه ایکه وزیر خارجه بریتانیا ، ارنست بویلین برای تقسیم ایران به مسکو نزد استالین برده بود چنین گفت :  
 « متأسفانه برخلاف انتظار اکنون بیش از شش ماه از خاتمه جنگ میگذرد نه فقط خاک کشور ما از نیروهای بیگانه تخلیه نشده است بلکه نغمه هائی برای ما ساز کرده اند که موجودیت و تمامیت و همه چیز آینده ما را تهدید میکنند و برای ما اوضاع ناگواری پیش آمده است که ما را بطرف تجزیه و جنگ های داخلی و برادر کشی سوق میدهد . . . تازه برای قانون اساسی ما غمخواری میکنند و اظهار تأسف مینمایند که اگر قانون اساسی ما در قسمت انحصار های ایالتی و ولایتی اجرا شده بود ایران بشکل یک کشور متحد در آمده بود و تازه دارند برای ما موضوع زبان و اقلیت را پیش میکشند . » ( ۲۲ ص - ۲۷۵ ) .

مصدق در همین مجلس چهارم هم بطرح تهیه شده برای کنفرانس مسکو ( با شرکت آمریکا بریتانیا شوروی ) سخت تاخت و از دولت وقت خواست هرگونه مذاکره در این مورد را بلافاصله قطع کند . در موا ۶ و ۷ این طرح بترتیب از " اصلاح مقررات انجمنهای ایالتی و ولایتی " و " استعمال زبانهای اقلیت ترکی عربی کردی " سخن میرفت . مصدق در باره حوادث آذربایجان

معتقد بود که اولاً نباید با "مردم جنگ کرد" و باید بشکایات آنان رسیدگی نمود و در رفاه آنان کوشید. در مورد فرقه دمکرات عقیده داشت که باید با آنها مذاکره نمود و اگر نتوان با آنان مسئله را حل کرد باید با دولت شوروی وارد مذاکره شد تا "اختلاف حل شود" (۲۲ - ص - ۲۲۵). لذا دیده میشود که دکتر مصدق در عین اینکه از وضع دردناک اهالی آذربایجان آگاهی داشت در رفع مشکلات آنان میکوشید و مبارزه میکرد و از خواست‌های آنان دفاع مینمود همیشه حساب فرقه دمکرات را از حساب اهالی آذربایجان جدا میدانست و بخوبی نیز میدانست که برای رفع "خود مختاری" باید با دولت شوروی مذاکره کرد.

دکتر مصدق در آغاز "نهضت ۲۱ آذر" در مجلس چهارم گفت که بین ایران و شوروی "سو" تفاهمی پذیر آمده و پیشنهاد ترمیم کابینه را داد و تارفع این "سو" تفاهم "با همسایه شمالی بشود". در باره رابطه فرقه دمکرات با شوروی نیست به نوشته‌های حزب توده مراجعه کنیم. دکتر را در منبر مینویسد:

(( توقف قبلی و نسبتاً طولانی برخی سران فرقه دمکرات آذربایجان در آذربایجان شوروی و بعضی تظاهرات و زیاده رویها از طرف مسئولین محلی زمینه مناسبی برای نظیر اتهاماتی (یعنی تجزیه طلبی) را بفرقه دمکرات آذربایجان فراهم نمود. ))  
( دنیا سال ششم شماره ۴ - تکیه آزماست )

آیا این "انتقاد" دکتر را در منبر صحت این ادعا بعضی مورخین را که معتقدند اصولاً سر جنبانان اصلی فرقه دمکرات (البته بجز جوادزاده پیشه‌وری) از اهالی آذربایجان شوروی بودند، تأیید نمیکند؟ امر دیگری که باین مدعی قوت بیشتری میبخشد دخالت بیدریغ باقراف و نخست وزیر آذربایجان شوروی در امور آذربایجان و فرقه دمکرات و حتی مسئله کردستان است. اینکه

\* مصدق تنها کسی نبود که این عقیده را اظهار کرده بود. از جمله کسانی که باین عقیده بودند که برای حل (( اختلاف )) باید با دولت شوروی مذاکره کرد رهبران حزب توده بودند. نگاه کنید باین نطق دکتر را در منبر در مجلس (( ... یک قضیه را به تنهایی نمیشود مستقل فرض کرد. این حادثه (آذربایجان) قطعاً بیک جریان تاریخی، بسایر معالک (شوروی؟) بسایر قسمتهای کشور (کردستان؟) مربوط است. بتعام اوضاع مملکت مربوط است. دولت حکیمتی عوض تمام این اصلاحات (رفرم‌های پیشنهادی حزب توده) پرداخت به مبادله یک سلسله یادداشتها و نمایندگان (ایران) در پایتخت‌های انگلستان، آمریکا و فرانسه دستور داد تا بر علیه نهضت آذربایجان اقداماتی بکنند. اگر عوض اینها از راه منطقی یک مذاکره با همسایه شمالی میکرد، بهتر نبود؟ ))

\* مصدق پیشه‌وری را خوب میشناخت. پیشه‌وری یکبار در جواب به مصدق (روزنامه آذربایجان) می‌نویسد: (( ۱۳۲۳ )) گفته بود: (( عده بیشماری "شمال" را قبله حاجت خود شناخته و از گفتن و نوشتن آن هم عار ندارند. )) خوشحال این چنین "مارکیستها" که مارکیسم - لنینیسم را تا حد مذهب با قبله حاجات تنزل داده‌اند

\* در یکی از جلساتی که بعد از "افتخار" افسران فرقه دمکرات در باکو برگزار شده بود، باقراف به فرقه دمکرات می‌تازد، زیرا بعقیده او فرقه به مثله "ملی" و "وحدت ملت آذربایجان" کم بهاد داده بود. پیشه‌وری در جواب اظهار داشته بود که برعکس عدم توجه کافی به "ضرورت اتحاد آذربایجان با سایر خلق ایران" موجبات شکست جنبش را فراهم آورده بود. باقراف در اینجا به پیشه‌وری می‌تازد و بحث بهمانجا ختم میشود. برای علل مرگ پیشه‌وری که در یک "تصادف اتوموبیل" در اتحاد شوروی فوت شد نگاه کنید به (۳۱ - صفحات ۸۲-۱۸۰). باقراف نیز پس از آغاز مبارزات ضد استالینی در شوروی بدست خروشچف در سال ۱۹۵۶ تیر باران شد.

پیشروی بعد ها بزرگترین اشتباه فرقه دمکرات را در این دانسته که به "ضرورت اتحاد" آذربایجان با همه خلق ایران توجه کافی نشده خود دلیل دیگری بر این است که در "نهضت ۲۱ آذر" گرایش تجزیه طلب گرایش کاملاً غالب را تشکیل میدهد است اظهار نظر خسرو روزبه هر گونه تردیدی را در مورد غالب بودن گرایش تجزیه طلبی بر این "نهضت" از میان بر میدارد.\*

پس میبینیم که فرقه دمکرات قبل از اینکه نهضتی برای رهبری ایران از ستم امپریالیسم و ارتجاع داخلی باشد، اقدامی برای تجزیه ایران و متحد ساختن آذربایجان با آذربایجان شوروی بوده است. بی سبب نیست که آقای رادمنش هم مینویسد:

(( شایان ذکر است که در برنامه فرقه دمکرات آذربایجان مبارزه علیه امپریالیسم توجه کافی نشد... باین ترتیب در برنامه و عمل فرقه دمکرات شعارهای اصلی (یعنی مبارزه با امپریالیسم و زمینسواران بسزرگ) جنبه فردی و شعار ضمنی (مسئله "زبان ملی" و خود مختاری) جنبه اصلی پیدا کرده است و این خود عمده ترین خطا در نهضت آذربایجان بوده است )) در دست بهمین دلیل نیز ما معتقدیم که "نهضت ۲۱ آذر" هدف مبارزه با امپریالیسم انگلیس و آمریکا نبود.

بی سبب نیست که امپریالیستها بمنظور تحقق بخشیدن بنقشه خود برای تجزیه ایران بمناطق نفوذ از "نهضت ۲۱ آذر" حمایت کردند. رادبوی لندن از اواسط دیماه ۱۳۲۴ - یعنی فقط چند هفته پس از اعلام "جمهوری خود مختار" دفاع از آنها آغاز کرد و بطور مداوم از "محق بودن" فرقه دمکرات داد سخن میداد (۲۲-۲۱-۲۱۸) در اینکه امپریالیستها در این زمان قصد داشتند قرار داد ۱۹۰۷ را از نو - اینبار با کمک اتحاد شوروی بمورد اجرا گذارند شکی نیست و حتی سرلشکر حسن ارفع - یکی از نوکران قدیمی و مهر خورده امپریالیسم در ایران بدان اعتراف دارد (۳۵، صفحات ۵۱-۳۴۹). سرلشکر ارفع در کتاب خاطراتش از قول یک دیپلمات انگلیسی مینویسد که انگلیسیها قصد داشته اند ایران را بجمهوری های مختلف کردستان، مازندران، پراگان، گیلان، آذربایجان، خوزستان، بهختیاری، فارس و غیره تقسیم کنند هدف آنها همانطوریکه در اشاره بنطق دکتر مصدق در مخالفت با آن متذکر شدیم "کمک با اقلیتهای ملی" که زیر "ستم ملی فارسها" میزیسته اند بوده است. بطوریکه از نطق مستر ارنست بوین (وزیر خارجه حزب کارگر که از رویزیونیستهای قدیمی بود) در مجلس عوام کاملاً روشن است، قضیه آذربایجان و "سایر اقلیتهای زیر ستم ملی" بر سر "لحاف ملا نصرالدین" یعنی نفت بود - شورویها در شمال - امریکایی ها و انگلیسها در جنوب.

\* ماهنامه توده ارکان "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور" (شماره ۲، اردیبهشت ۴۵) در باره نظر خسرو روزبه بشرح زیر اظهار نظر کرد: (( تردیدی نیست که روزبه بین مردمی که در مساله آذربایجان میکوشیدند از آن بعنوان اهرمی برای آزادی تمام ایران استفاده کنند با آنها تیکه این نیت پاک را طعنه خود ساخته و میخواستند "در خانواده شوروی با موجود آوردن آذربایجان واحد... بایجاد زندگی مسرور و سعادت تضد موفق کردند (نقل قول از روزنامه آذربایجان شماره اول تیر ۱۳۲۹) تفاوت عظیمی قائل بود. تصور اینکه روزبه مدافع پشتیبان دارندگان و مبلغین چنین باطلی بود بزرگترین توهین به روزبه است و یک ظلم تاریخی در باره اوست. روزبه همچنانکه بمردم آذربایجان و مبارزین آن با علاقه و احترام مینگریست، از دارندگان چنین اندیشه هائی که اهم اکنون نیز در صد فرقه دمکرات قرار دارند،

متنفرو بیزار بود.))  
\* برای اینکه روشن شود امپریالیستهای انگلیسی تا چه حد برای "اقلیتهای ملی ایران اشک تصاح میریختند لازمت بخشی از نطق وزیر وقت خارجه انگلستان را در زیر نقل کنیم: ((... حالاً اجازه میخواهم در باره ایران صحبت بدارم. در این مجلس از من سئوال کردند که آیا منافع انگلستان را حفظ خواهم

خوشبختانه استالین پس از مدتی شور پیشنهادات ارنسب بویین را نپذیرفت. برخی میکوشند این عدم قبول پیشنهادات از طرف شوروی را به "خیرخواهی دلسوزی یا ماهیت سوسیالیستی" اتحاد شوروی نسبت دهند، ولی همه میدانیم که این امر صحت ندارد چه هنوز مسئله "مناطق نفوذ" در اروپا بین فاتحین جنگ حل نشده بود. در این نمیتوان شک کرد که تخلیه نیروهای شوروی از ایران و موافقت سه دولت بزرگ بر "بیطرف" نگاه داشتن ایران جزئی از موافقت کلی آنان در سطح جهانی بوده است. و اینکه آقای دکتر راد مندر در مقاله "در باره نصرت ۲۱ آذر ۱۳۰۱ - سال ششم - ۴" مینویسد:

(( روزنامه مردم که بجای رهبر ارگان که میتمرکز میزد حزب توده ایران منتشر میشد در شماره ۱۸ دیماه ۱۳۲۴ خود در اینباره چنین نوشت: )) با کمال صراحت اعلام میکنیم که موافقت با چنین کمیسیونی ( مقصود همان کمیسیون سه جانبه بویین است ) ملت ایران را بدرجه يك ملت مستعمره یا تحت قیمومیت تنزل خواهد داد )) و در عین حال که صحت دارد بکامل نیست چون حزب توده تنها زمانی چنین موضعی را اعلام داشت که دولت شوروی قبلاً پیشنهاد را رد کرده بود، اگر حزب توده قبل از رد پیشنهاد دولت بریتانیا از طرف دولت شوروی "این اعلامیه" را صادر نموده بود، آنوقت میشد بصد اقت آنان کمتر شک برسد.

کرد یانه ؟ ... در پاسخ اظهار داشتیم که حافظ منافع بریتانیا هستیم. اما مسئله ایران را من بعنوان رقابتی بین روسیه و خودمان تلقی نمیکنم و سعی من بر آن بوده است که چنین کاری جلوگیری کنم. من اذعان دارم که کیفیت نهضت آذربایجان مرا مشغول داشت. اگر اظهار من سوء تفاهم ایجاد نکند میخواهم بگویم که این نهضت در ۱۹۰۵ تقریباً در نتیجه اوضاعی که خیلی شبیه اوضاع فعلی بود شروع شد و با آنکه من نسبت بجریان فعلی سوءظنی نداشتم، در این فکر بودم که بدانم که کیفیت امر از چه قرار است، بخصوص که بنمایندگان مطبوعات و اشخاص دیگر اجازه رفتن بآن سامان را نمیدادند. بنظر من وقتیکه چیزی در پرتو اختفایمانند، ناچار نقشه در ایجاد تردید و سوءظن ایفا میکند. بنابراین وقتیکه بمسکو رفتم راجع باین موضوع مذاکراتی بعمل آوردم تصور میکنم نماینده محترمی که اظهار میدارد که از لحاظ دمکراسی و آزادی انتخابات و غیره ایران را نمیتوان بیفعل و غیرداندست کاملاً ندیجی است. قانون اساسی ۱۹۰۶-۷ ایران هرگز بموقع اجرا گذاشته نشده است و گرنه ایران بشکل دولت متحد درآمده بود. بنابراین چنین حس میکردم که موضع زبان و اقلیت قابل حل بوده باشد و بهمین ملاحظه فکر میکردم که با همه جنب و جوش و ناراحتی های حزب توده و سایر مردمان نیک در ایران شاید میسر باشد که کمیسیونی مرکب از نمایندگان سه دولت متفق بایران رفته و با استناد بمواد قانون اساسی ۱۹۰۶-۷ مسائلی را از قبیل مسئله زبان که اهمیت حیاتی دارد مورد دقت و حل و فصل قرار دهد.

در عین حالیکه باید زبان فارسی را بعنوان زبان ملی قبول داشت، زبانهای اقلیتها از لحاظ عدم آراستری که در این کشورها روی میدهد نهایت اهمیت را دارد؛ بعلاوه مسئله کردستان نیز در میان بود و نیز نباید این حقیقت را پنهان داشت که در میان تمام این کیروارها منافع حیاتی کشورهای متحده آمریکا، انگلستان و روسیه شوروی نسبت بموضوع نفت هم که با مسائل دفاعی انگلستان بسیار مربوط است وجود داشت. بنابراین پیشنهاد هائی برای مراد و مطالعه این کمیسیون در نظر گرفتم و آنها را پس از ورود بمسکو تنظیم نمودم و حقیقتاً تصور میکردم مورد قبول واقع خواهد شد. در سند مزبور بطور وضوح اظهار داشتیم که در این باب موافقت دولت ایران را جلب نکرده ام، زیرا فرصت مشاوره با حکومت مزبور برای من دست نداده بود و در این اظهار خود صادق بودم (؟). من با تشکیل کمیسیون سه دولت بشرط موافقت دولت ایران موافق بودم. وقتی که موضوع موافقت دولت ایران را بمیان آوردم اعتراضاتی باین کار شد و در نتیجه آن پیشنهاد من بجائی نرسید. پس از مراجعت دوباره مساعی خود را تجدید کردم و لیکن موفق بجلب موافقت دولت ایران نشدم.)) ( همه جا تاکید از ملستد ۲۲، صفحات ۷۷-۲۷۵ )

پس اینکه امروز ماه نامه "مردم" ( دوره ششم شماره ۲۱ ) مینویسد: (( جنبش دموکراتیک آذربایجان یک جنبش ضد فتوای ضد امپریالیستی آزادی خواهانه و مترقی بود ( و ) سران آن جنبش بارها دل بستگی خود را بحفظ تمامیت ارضی و استقلال تام و تمام ایران اعلام داشتند )) و از نظر تاریخی سخن درستی نیست! فقط کوششی است عیث در موجه جلوه دادن "شادانها" اشتباهات و کژ رویها "ی گذشته یعنی مویه جلوه دادن اقدام بتجزیه ایران چه اگر جز این بود خود دکترا را بمنتر تأیید میکرد" شایان ذکر است که در برنامه عمل فرقه دمکرات به مبارزه علیه امپریالیسم توجه کافی نشده است. درست بدلیل اینکه "نهیضت ۲۱ آذر" جنبشی نبود که خواستار تحکیم دموکراسی در ایران از طریق تشکیلات "نیروی" ای ارتجاعی و وابسته با امپریالیسم باشد و خون بتوده خلق تکیه نداشته و روی ارتش سرخ حساب میکرد. نتوانست پس از یورش ارتش پهلوی استقامت کند در حالیکه "ارتش فدائیان" را نیز در اختیار داشت.

البته پس از فرار مفتضحانه سران فرقه دمکرات مسئله از طرفی خواناران آن بچند شکل توجیه میشد. سران فرقه دمکرات اعلام داشتند که مقاومت در مقابل ارتش پویشالی در بار محمد رضا شاه بدخالت نظامی امپریالیستهای امریکایی و انگلیسی در جوار مرزهای اتحاد شوروی منجر میشد. یعنی لغتاً کردند که منافع شوروی را به ادامه نهضت خلقی ( چنان که خودشان بدان نام نهاده بودند ) ترجیح دادند. رهبری حزب توده "عقب نشینی" موقت را تحت این معانی بر که "منطق انقلابی" و "تحلیلی از اوضاع واحوال بین المللی" آنها لازم میشمارد، موجه جلوه دادند. ولی بنظریکه در بالا دیدیم توافق اتحاد شوروی در سطح جهانی با امپریالیستها و اخذ امتیاز نفت از دولت قوام علل اصلی باصطلاح شکست فرقه دمکرات را تشکیل میدادند و نه اوضاع

\* در حد محلی ایران، این توافق بصورت امضای قرارداد ادانفت قوام ساد چیکف و خروج نیروهای شوروی از ایران تجلی نمود. همانطوریکه قبلاً اشاره شد، در مقابل اعضای قرارداد ادانفت برای استخراج در پهنج استان شمالی، دولت شوروی متحد شد که نیروهای خود را تا ۹ مه ۱۹۴۶ از ایران خارج سازد. ( نگاه کنید به ۳۲، صفحات ۹-۱۰۸ ) . برخی این ایراد را خلاً هندکرفت که این نحوه برخورد با شوروی سوسیالیستی از موضع غیر مارکسیستی است و لذا درست نیست. در پاسخ باید گفت بسیاری از اقدامات دولت شوروی تا قبل از مرگ استالین اقداماتی نبوده اند که ماهیت سوسیالیستی داشته باشند و لذا باید از نظر تئوریک هنوز مورد تحلیل عمیق قرار گیرند، چون هر اقدام سیاست خارجی یک دولت سوسیالیستی که از موازین سوسیالیستی عدول میکند دارای مبنای واقعی در زیربنای اقتصاد است. بهر حال نمیتوان گفت که توضیحات حزب کمونیست چین که مسئله را بطور کلی درست دیده است کافیست: (( ... استالین هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی اتحاد شوروی مرتکب بعضی اشتباهات جدی شد. شیوه های کار استالین که مبتنی بر خودرانی بود تا حدودی باصل مرکزیت دموکراتیک در حزب و در امور دولتی اتحاد شوروی زیان وارد ساخت و در برخی موارد قوانین سوسیالیستی را نقض کرد ... او در حل بعضی مسائل مشخص به شوونیسم عظمت طلبانه متعایل بود و روح برابری حقوقی باندازه کافی در او وجود نداشت. ... استالین در اواخر عصر از بعضی پیروزیها و مدیحه سرائیهای بی دریغ دچار سرکیجه شد و در شیوه تفکر جزئاً ولی جدا از ماتریالیسم دیالکتیک عدول کرد و بشیوه تفکر ذهنی ( سوبژکتیویسم ) دچار گردید ... او حتی گاهی بنا بر دست در امور داخلی بعضی از کشورهای برادر و احزاب برادر دخالتهایی میکرد که عواقب بسیار وخیمی ببار آورد ... )) ( ۵۳، صفحات ۲۵-۱۹ ) .

واحوال بین المللی بمعنی مساعد نبودن شرایط عینی<sup>۱</sup> ادامه مبارزه و گسترش آن بسایر نقاط ایران . لذا اقدام فرقه دمکرات در ایجاد "جمهوری خود مختار" آذربایجان را نمیتوان کوششی در راه "رهایی آذربایجانها از زیر ستم ملی فارسها" دانست بلکه آنها میتوان فقط قدمی در راه متحد ساختن "همه آذربایجانها" در "خانواده خود شهبخت شوروی" بحساب آورده . حال که مسئله "زبان ملی" و "سابقه نجات ملی" آذربایجان روشن شده، لازم است نظری نیز اجمالاً بمسئله "کردستان - مستقل" و ریشه های تاریخی آن بیا فکنیم .

### زبان کردی و تاریخچه "خود مختاری" در کردستان .

بر خلاف آنچه در مورد آذربایجان صادق است ، در مورد کردستان باید گفت که "نهضت استقلال" البان<sup>۲</sup> "سابقه قدیمی تری" دارد . اینکه میگوئیم قدیمتر نه از این جهت است که "حادثت" آنها درست میدانیم ، بلکه از اینروست که مسئله "استقلال" و تشکیل "دولت مستقل کردستان" به ماقبل از تشکیل دومین کنگره حزب کمونیست ایران بر میگذرد . درست است که برخی - و فقط برخی - از قبائل کردستان به علت اینکه سنی بوده اند در دورانهای مختلف سلطنت صفویه و قاجاریه علیه دولت ایران علم قیام بر گرفتند و بیشتر تحت تحریکات دولت عثمانی . اما "نهضت های استقلال طلبانه" کردها با رسوخ جاسوسان امپریالیستهای اروپایی بویژه انگلیس آغاز وسط مییابد .

اولین قیامیکه پان کردیستها بدان نام "نهضت ملی کردستان" مینهند، خیزش امیر بدرخان در سال ۱۸۴۳ علیه حکومت عثمانی در منطقه کرد نشین عراق فعلی است . این خیزش مورد حمایت دولت ایران قرار گرفت . از دستاورد های این خیزش که با کمک دولت ایران ( انتقام جویانه ) علیه دولت عثمانی صورت گرفت قتل عام ده هزار آسوری بیگانه مرز نشین بود . خیزش بدرخان پس از چهار سال بالاخره دچار شکست شد و از میان رفت . خیزش دیگری که پان کردیستها بدان "قیام ملی" میگویند خیزش شیخ عبدالعلیه دولت ایران بین سالهای ۸۱ - ۱۸۷۸ است . شیخ عبدالله که از زمینداران بزرگ این منطقه بود در بیشتر د مقاصد خود برای تامین "استقلال کردستان" نه تنها از امریکاییها ( از طریق تماس با مسیونرهای مدهی ) بلکه حتی از انگلیس نیز کمک خواست ( برای توفیقات بیشتر نگاه کنید به ۲۷ - صفحات ۴ - ۶ ) .

همین سران یابی کرد بعد ۱۵ بدعوت نیکلای دوم تزار روسیه بدان کشور سفر کرده و در ایام فراوانی دریافت داشتند ( ۲۷ - ص ۷ ) . شیخ عبدالله در نامه ای بکنسول انگلیس نوشت ( ( ملت کرد خلقی در کواست ) ) و نزد این کنسول از "اعمال ظالمانه دولت ایران شکایت برد" \*

انتشار روزنامه "کردستان" در سال ۱۸۶۲ در قاهره توسط خانواده امیر بدرخان تحت حمایت مسئولین امپریالیسم انگلیس در مصر صورت میگرفت ( ۲۶ - ص ۵ ) . همانگونه که قبلاً یاد آور شدیم با بسط نفوذ انگلیسیها در ایران مسئله تجزیه ایران نیز در دستور کار قرار گرفت . امپریالیستها بخاطر بسط تسلط سیاسی<sup>خوبش</sup> جاسوسان خود را بلباسهای گوناگون بنا میسازند

مدهی . مستشرق و دیپلمات بنقاط مختلف شرق و از جمله ایران و در ایران بکردستان میفرستادند . که مولف گزارش محرمانه در باره منطقه علیسمانیه کردستان " ا . ب . سوان از آن دسته مستشرقین انگلیسی است

\* نگاه کنید به پانویس \*\* صفحه ۳۰ این رساله .

پس از فرا گرفتن زبان فارسی بکردستان سفر کرد. و بعنوان يك "فارس" بخدمت یکی از حکمرانان این منطقه بنام عادل خانم درآمد. سوان مدتها منشی این عادل خانم باقی ماند. ایگستون مولف کتاب "جمهوری کرد" مینویسد:

(( جای شکفتی نیست که هنگامیکه نیروهای اشغالی بریتانیا (پس از جنگ جهانی اول) نفوذ خود را تا سلیمانیه بسط دادند، سوان را بعنوان کمیسر سیاسی بآن محل اعزام داشتند)) (۲۷ صفحات ۵-۴). آقای عبدالرحمن قاسملو مولف کتاب "کردستان و کردها" نیز بدینکه جاسوسان خارجی دست اندر کار فعالیت در کردستان بودند اعتراف دارد. او مینویسد کردستان به پهنه رقابت امپریالیستها بدل گشته بود و جاسوسان خارجی بلباس میسیونر، دیپلمات و غیره بدین منطقه سرانبر شدند (۲۵ ص-۴۱). او میافزاید که این جاسوسان با پرداخت رشوه به طلا به سران برخی از قبایل آنان را علیه سران دیگر قبایل میسورانیدند؛ مثلاً شورش گهریها و کرانیها علیه سنجابیها (۲۵ ص-۴۲).

پس از پایان جنگ جهانی اول کردهای زیر حکومت عثمانی بتحریر جاسوسان انگلیسی که بخاطر تضعیف دولت نوبنیاد آنتورک دست بکار توطئه بودند علم قیام استقلال طلبانه برداشتند. در ایران نیز که بعزت جنگ جهانی اول و اختلافات احزاب سیاسی دولت بسیار ضعیف شده بود، برخی از قبایل کرد، باز هم بتحریر امپریالیسم انگلیس که در حدود تحمیل قرارداد ننگ آور ۱۹۱۱ بود، قد علم کرده و بکشتار مردم بیگناه آن منطقه اقدام کردند.

سران یانگی کرد ادعای خود را برای استقلال بر پایه "چهارده اصل" ویلسن رئیس جمهور وقت آمریکا را بر اعطاء حق حاکمیت ملی باقلینهای ملی استوار میکردند. بالاخره باتشکیل کنفرانس سور (SEVR) توسط حکومتهای ظفرمند اروپا بکردهای زیر حکومت عثمانی نیز قول تشکیل دولت خود مختار کردستان داده شد، و این کنفرانس در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ حق کردهای ساکن شرق فرات را بر تشکیل دولت مستقل ملی برسمیت شناخت و دولتهای انگلیس، فرانسه و ایتالیا را مسئول تهیه گزارش و ترتیب مقدمات آن نمود. یکی از طرفداران پان کردیستها آقای کنیان (۲۶ ص-۶۴) مینویسد مامورین بریتانیا از ماهها قبل از جنگ جهانی و الغای قرارداد آذربایجان با عثمانیها با سران کرد در تماس بودند. انگلیسیها بلافاصله پس از پایان جنگ، سید محمود را بهکمداری ولایت کردستان (عراق) برگزیدند. قاسملو مینویسد او را "شاه کردستان" کردند.

ولی یک سال بعد که قدرت او رو بزونی گناشت انگلیسیها او را در جنگی سرکوب و برکنار کرده به هندوستان تبعید کردند. ولی در سال ۱۹۲۲ باز شیخ محمود را بکردستان باز کردند تا در مقابل تحریکات ترکها "ناسیونالیسم کرد" را تحریک کنند. همین نویسنده از قول ارموند، یکی از مسئولین حکومتی بریتانیا در محل، مینویسد: ما از اینکه نتوانسته بودیم بسا قدرت خود جلوی ترکان در آیم مایوس شدیم و ناچار شیخ محمود را باز گرداندیم تا بتوانیم (توسط او) حس ملی کردان را قوت بخشیم و از این طریق بمحمود برسیم. (۲۶ ص-۳۷).

در ایران نیز چون دولت ونیزوهای مرفقی حاضر بقبول قرارداد ۱۹۱۶ نبودند مامورین بریتانیا در کردستان بتحرکات مشغول شدند. قیام سران ایل شکاک که چند سال و تا "ظهیر" رضا خان بطول انجامید، یکی دیگر از نتایج آتش افروزیهای جاسوسان امپریالیسم در منطقه کردستان است.

اسماعیل خان سیمکو در برابر این شورتر قرار داشت حکومت ایران بخاطر خاموش ساختن این شورتر او را بیست حکمران منطقه غرب دریاچه رضائیه انتصاب نمود. ولی قطع سیمکو بیشتر از آن بود که حکومت ایران حاضر بود که بدان تن در دهد. از طرف دیگر انگلیسیها که در بخش سیمکو اهم بسیار مناسبی برای اعمال فشار بدولت ایران یافته بودند تا پیدا شدن رضا خان بخاطر بیشتر مقاومت خود در ایران آب با سیاب سیمکو میریختند. گنجان مینویسد ( ۲۶ - ص ۳۸ ) نامورین انگلیس میکوشیدند بین سید محمود، شیخ طها و سیمکو همکاری نزدیک ایجاد کنند تا از این طریق بتوانند قوتی در مقابل ترکمان ( اتاتورک ) و مسلمان دولت ایران که حاضر بقبول قرارداد ۱۹۱۶ نبود - بوجود آورند. ولی رقابتهای شخصی این سه سر قبیله مانع ایجاد چنین اتحادی میشد.

سیمکو در اول قیام خود، کشتار وسیعی از مردم بیگانه آسوری و غیره منطقه جنوب آنرپایجان و شمال کردستان نمود و پسر از " نامور " رضاخان و حمایت انگلیسیها از او به راق فرار کرد و خود را در اختیار انگلیسیها قرارداد ( ۲۶ - ص ۴۷ ) . ولی انگلیسیها که در این زمان در مقابل همساز بسط نفوذ بلشویکها در ایران بتقویت رضاخان مشغول بودند حاضر بقبول سیمکو نشدند \*

در همین مورد نقل قولی از آقای قاسملو که از هارولد نیکولسون انگلیسی میاورد بسیار جالب است. نیکولسون گفته است: (( زمانیکه ما کرد را بتشکیل یک حکومت ملی تشویق میکردیم، از خود علاقه ای نشان ندادند. تا که در سال ۱۹۲۲ تقاضای خود را بر پایه " چهارده اصل " نمودند، زمانیکه دیگر بسیار دیر شده بود )) . ( ۲۵ - ص ۷۰ ) در اینجا مقصود آقای نیکولسون بسیار روشن است. مقصود او این است که اگر سران کرد هنگامیکه " ما " مایل بودیم میتوانستند حمایت ما در تشکیل " حکومت ملی کردستان " بر خوردار شوند. اما پس از اینکه رضا خان در ایران مورد حمایت " ما " بود و نظرات ما را موافق اجرا میکرد، دیگر لزومی نداشت از این سر قبیله یا آن فتوالا محلی استفاده کنیم. بدین سان روشن میگرد که قیامهای کردستان در ایران " پایه ملی و علمی " نداشته و بلکه بتحرک اجنبی و برای تامین مقاصد امپریالیستها صورت میگرفته است. لذا ادعای پان کردیستها، منجمله آقای قاسملو، ایر بر اینکه سیمکو بخاطر بزرگی از کردستان را از یوغ استعمار ایران " آزاد ساخته بود " نه تنها جعل تاریخ است بلکه تقلید بیعزمه و نا بخردانه ایست از ادبیات انقلابی. باید دانست که بین قیام یک رئیس قبیله - فتوال یا زمیندار بزرگ - بتحرک اجنبی با مقوله آزاد ساختن یک خلق از زیر یوغ فتوالیسم و حامیان خارجی آن تفاوت فاحش وجود دارد و آقای قاسملو بعنوان یک " مارکسیست " باید بتواند این تفاوت فاحش را بشناسد. همین آقای قاسملو در جای دیگری در کتاب سابق الذکر خود در باره انگیزه تحمیل قرارداد سور بترکان و سپس تکمال کردن همان توسل دول ظفرمند اروپایی مینویسد: اکنون این سؤال پیش میاید چرا فرانسیان و انگلیسیها قدرت های بزرگ امپریالیستی بتشکیل کردستان خود مختار که بعد مستقل میشد رضایت دادند. آیا آنها واقعا - آنچنانکه موکدا متذکر میشدند نگران تامین حق حاکمیت خلق کرد طبق " چهارده اصل " و پلسن بودند ؟ خود او سپس باین سؤال پاسخ میکوید: (( نگرانی واقعی و بزرگ آنان پیشگیری از توسعه بیداری بود که انقلاب کبیر اکبر ( در این منطقه ) ایجاد کرده

\* در باره عطیات و کشتار سیمکو و نگاه کنید به کسروی ( ۱۶ ، صفحات ۴۵ - ۸۳ و ۶ - ۸۵۰ ) .

بود. آنان ( امیر یالیستها ) قصد داشتند يك حکومت بزرگ نفوذ الوی عقب افتاده ای برپا کنند که بتواند بمثابة حائل بین ترکیه و روسیه شوروی و بالاخره بمنزله يك منطقه استراتژیک علیه شوروی در نزدیکی مخازن نفت قفقاز تحت کنترل آنها باشد . امیر یالیستها که از همکاری فعالانه بین کرد ۱۵ و کمالیستها نگران بودند از این طریق کوشش برای تشکیل حکومت کردستان خود مختار ( قصد داشتند آناتولی شرقی را از ترکیه تجزیه کنند و لذا بموقعیت حکومت کمالیست ترکیه، چون اهالی آن از نالیستها حمایت میکردند، لطمه وارد آوردند . انگلیسیها که مهمترین نفخر را در قرار داد سور داشتند و میکوشیدند موصل را که در آن نفت کشف شده بود از ترکیه جدا کنند و وزیر نفوذ خود در آوردند ، تشکیل چنین حکومتی ( حکومت خود مختار - کردستان ) را قدمی در راه ایجاد تحت الحمايه دیگری برای خود میدانستند )) \* ( ۲۵ صفحات ۸ - ۴۷ ) .

بدین ترتیب میبینیم که واقعیت تاریخی آنچنان غیر قابل انکار است که حتی آقای قاسملوی پان کردیست که جانبدار " استقلال و آزادی " کرد ۱۵ از " ستم ملی فارسها " است ناچار اذعان میکند که قیامهای کردستان در طول قرن گذشته و اوایل سده حاضر بتحرک و تحت حمایت امیر یالیستها صورت می گرفته است و جاسوسان امیر یالیست زمانیکه تفهیف دولتین ایران و ترکیه را مورد نظر داشتند ، از سران ( زمیند اران بزرگ ) برخی قبایل کرد استفاده کرده ، آنان را دعوت بمبارزه برای " استقلال ملی " میکردند ؛ و زمانیکه لزوم چنین تفهیفی از میان میرفت یکباره دست از حمایت برمیداشتند . پس اینکه قاسملو مینویسد : (( نیروهای اصلی را در تمام قیامها ده هفتاد تشکیل میدادند که در درجه اول زیر فشار غیر قابل تحمل استثمار فقر و ستم ملی بمبارزه کشاند . شدند )) ، حرف باطلی است و کوشش عیثی است برای خلقی و توده ای نشان دادن قیامهای برخی سران قبایل کرد که بتحرک اجنبی و بخاطر ارضای امیال شخصی و جاه طلبیهای فردی و تحکیم موقعیت خویش بمثابة زمیند ار بزرگ علم طایفیان بر میافراشتند باید از این " مورخ " پان کردیست پرسید اگر قیام اسماعیل خان سیمکو قیامی ده قانی بود پس چه لزومی داشت در طول شش سال ( ۲۴ - ۱۸ - ۱۹ ) یانگی گری به قدرت ده هفتاد آسوری و مسلمان منطقه غرب ایران ببرد از تا کودکان و زنان را بی سرپرست کند و بیخانمان سازد ، این است معنی قیام رهایبخش میهنی ؟

انرا دعای آقای قاسملو درست است که این طایفیانها خیزشهای ده قانی بودند ، باید پرسید پس چرا در سال ۱۹۱۶ جامعه ملل ، که بقول سلطانزاده سوسیال دمکرات ایرانی و از سران حزب کمونیست ایران برای سرکوبی انقلاب پرولتری بوجود آمده بود ، از این قیامها حمایت میکرد ؟ جواب این سؤال کاملاً روشن است . این قیامها خیزشهای ده قانی نبودند اگر چه سران ایسل شکاه از نیروهای ای کرد و اهلهای قبایل که خود مورد استثمار بیرحمانه بودند - برای غارت ده هفتاد دیگر استفاده میکردند .

پس شرکت کورکورانه و نا آگاهانه این دهقان در این خیزشها آن طایفیان نمیتواند به ما بیت اقداماتی چون خیزش اسماعیل خان سیمکو ماهیت ده قانی بدو در هر گونه کوششی در جهت جعل تاریخ و توده ای نشان دادن طایفیان زمیند اران بزرگی چون سلطانزاده در سال ۱۹۲۱ جامعه ملل را بشرح زیر تحلیل کرد : (( الیکارشی کشورهای بزرگ سرمایه داری ، بیت شرکت سهامی بنام " جامعه ملل " ایجاد کرد . تا از یکسو ترغیفات شده را بین آنها تقسیم نماید ، و از سوی دیگر با استفاده از توریته و قدرتش پرداخت غرامات جنگی و نزول قرصه های مالی را تصمین کنند . . . جامعه ملل آخرین حربه ایدئولوژی بسوزوا ، آخرین رویای آنکدان نیست که با ادامه حیات سرمایه داری و عطلکرد صالمت آمیزش چشم داشتند . )) ( ۴۱ ص ۲۶۲ ) .

سیکونا درست زیانآور و ضرر ماردیستی است .

اکنون لازم است نظری نیز به "جمهوری مهاباد" افکنده نکات اصلی آنرا همراه نتایج چند یادآور شویم . در مورد "جمهوری مهاباد" تاکنون چندین مقاله و کتاب نوشته شده است و جامعترین آنها باعتراف پان کردیستها ، همان کتاب ایگستون ( ۲۷ ) است . ما در اینجا وارد جزئیات پیدایش و شکست این اقدام نمیشویم برای دست یافتن به جزئیات بهتر است به کتاب نامبرده رجوع کرد .

پایه این "جمهوری خود مختار" در ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۱ یعنی درست یکسال پس از ورود نیروهای اجنبی بخاک ایران ریخته شد . پس از ورود نیروهای شوروی مدتی از سران کرد با اتحاد شوروی دعوت شدند . بعد از قاضی محمد و برادر او رفقای سایر باین جنبش کشانده شدند . در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ قاضی محمد طی مراسمی موجودیت "جمهوری کردستان" در ۱۷ سپتامبر ۴۵ یعنی یکماه پس از اعلام "جمهوری" پرچم ملی ایرانرا که بر فراز عمارت دادگستری افراشته بود ، پائین کشیدند و "پرچم کردستان" را بجای آن بر افراشتند .

"جمهوری کردستان" برنامه سیاسی و اقتصادی خود را بطور مختصر در چندین ماده اعلام داشت ، و از آن جمله بود "خود مختاری کردستان" ، "تشکیل شورای ایالتی طبق قانون اساسی ایران" ، و انتخاب زبان کردی بعنوان زبان رسمی و آموزشی در کردستان ، هنوز چند روزی از تشکیل "جمهوری کردستان" که با شرکت زمینداران بزرگ این منطقه در حکومت آن بسپا شده بود نگذشته بود ، و هنوز مرکب برنامه حزب دمکرات کردستان که در آن از "موت با جمهوری خود مختار آذربایجان" سخن رفته بود ، خشک نگردیده بود که "اختلافات مرزی" بین "دو جمهوری خود مختار" رخ داد . قاضی محمد دو سفر به تبریز کرد تا در مورد "اختلافات مرزی" که بشورهای خوی ، میاندوآب ، ارومیه ( رضائیه ) و میاندوآب مربوط میشد ، با سران حکومت "خود مختار آذربایجان" مذاکره نماید . نمایندگان شوروی که با احتیاط خاصی از "جمهوری کردستان" حمایت میکردند و بیشتر میکوشیدند آنرا بجزیر نظارت سران "جمهوری آذربایجان" در آورند ( ۲۷ صفحات - ۲ - ۷۶ ) بالاخره در مورد "اختلافات مرزی" وساطت کردند و "قرارداد مودت" را بین دو گروه "خود مختار" موجب گردیدند که در ۲۳ آوریل باامضاء قاضی محمد و پیشه‌وری رسید . ماده ۱۴ این "قرارداد مودت" مقرر میشد است که "به هنگام زوررت يك اتحاد نظامی ( بین دولتین دو جمهوری ) ایجاد خواهد شد و کماضروری متقابل امضا خواهد کردید " ( ۲۷ - ص ۸۲ ) این نکته را باید تاکید کرد که امضاء قرار داد "مودت" بین "دو جمهوری" کردستان و آذربایجان خود از نظر حقوقی گواه حادقی است بحریانات تحزیه طلبانه رهبران این دو جنبه و کونه "اتحاد نظامی بین این دو جمهوری" که هر دو "استقلال و تمامیت ارضی" ایرانرا قبول داشتند نمیتوانست معنی داشته باشد . باید متوجه بود که از نظر نظامی "جمهوری مهاباد" تنها بشورهای نظامی سران قبایلی تکیه داشت که همکاری خود را با "جمهوری" اعلام داشته بودند . این "جمهوری" پس از خروج نیروهای شوروی از ایران و واژگون شدن "حکومت خود مختار آذربایجان" حتی بدون آنکه نیروهای ارتش دربار پهلوی بخاک کردستان وارد شوند از هم پاشید . قاضی محمد و برادرش سیف قاضی خودرا تسلیم

سرتیپ همایونی، نماینده ارتش پهلوی کردند. (۲۷، ص ۱۸، ۱۰۹۰). دیر سران قبایلی که از این جنبش حمایت کرده بودند، مانند عصرخان شکاک، از طریق گولکری آمریکا به قوام، نخست وزیر وقت، پیغام دادند که در صورتیکه دولت ایران بانان پناه دهد، حاضرند وفاداری خود را بدولت اعلام دارند. و چنین هم شد. تنها ملا مصطفی که از کردان عراق بود بانبروهای مسلح خود با اتحاد شوروی کوچ کرد. قاضی محمد وعده ای دیگر از سران این جنبش را بعد هادریکی از قضاصکاهای پهلوی محاکمه کرده بدارآویختند و بدین سان جنبش تجزیه طلبانه از میان رفت.

در باره جنبش تجزیه طلبانه در کردستان باید چند نکته تاریخی دیگر را نیز یاد آور شد.

نخست، از یکطرف قاضی محمد که از خانواده ای متوکل، سرشناس و از رهبران مذهبی کردستان بود، بهننام اعلام موجودیت "جمهوری کردستان"، بمتابه "پیشوای اعظم" قسم نامه ای قرائت نمود که در آن کوچکترین اشاره ای از علاقه او با سایر "جمهوریون کردستان" به ایران دیده نمیشود.\* این قسم نامه همه چیز را برای قاضی محمد عزیز میسازد بجز ایران و تمامیت ارضی این کشور؛ از سوی دیگر شیخ احمد بایزانی، برادر بزرگ ملا مصطفی به مقامات نظامی دولت ایران میگفت: (( بخدا قسم که ما سر جنگ بسیار شمارا نداشته و در فکر مخاصه نیستیم... ما با ایرانیها کاری نداریم و چون کرد هستیم خود را ایرانی میدانیم. اگر دولت عراق اجازه ندهد بآن کشور مراجعت کنیم، در اطراف تهران یا هر نقطه ای که دولت معین نماید توقف کرده رعیت ایران میشویم. )) (۴۷، ص ۲۵). (و حال دیده میشود که همان ملا مصطفی ای که خواستار "آزادی خلق کرد" بود، و در سی ام آورماه ۱۳۲۵ نیز در مهاباد در دفتر فرماندهی ارتش شاه "اطاعت و انقیاد" خود را نسبت بحکومت شاه اعلام داشته بود (۴۷، ص ۱۴)، امروز از نو "رعیت" دولت شاه شده و دست بدست نازیهای وطنی، دست اندر کار همکاری با محمد رضا شاه است.)

نکته دیگری را که از نظر تاریخی باید بروی آن تکیه کرد، اینست که "جنبش استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی" کردستان که قاعدتا میبایست علیه زمینداران بزرگ و نفوذ امپریالیستها در ایران عمل میکرد، حتی اقدام با اصلاحات ارضی نمود، زیرا طبیعی است اقدامی که بدست ملاکین و سران قبایل آغاز و رهبری شود نمیتواند اقدام ببهبود وضع دهقانان نماید. در عین حال محافل شوروی مذبحانه میگویند، بمنظور توجیه دخالت خود بمتابه "رهبری جنبش جهانی کارگری"، نقش پرولتاریای کردستان را در جنبش استقلال طلبانه کردستان برجسته کنند. (۵۰، ص ۲۲۵۰).

البته همه میدانند که در کردستان نه تنها طبقه کارگری وجود نداشت، بلکه تعداد کارگران صنعتی آن نیز بسیار ناچیز بود. ولی بهرحال، وعده اینست که رهبری این اقدام در دست زمینداران بزرگ و روسای قبایل قراره اشتونه کارگران، با این همه رهبری اتحاد شوروی از استفاده از حزب کومله قاضی محمد که بقول خود باقر اصفهانی رئیس جمهور آذربایجان شوروی، بدست جاسوسان انگلیس بمنظور پیشبرد مقاصد امپریالیسم انگلستان بوجود آمده بود (۵۰، ص ۲۲۸)، برای تامین منافع تنگ نظرانه و سوسیال شوونیستی خویش روی گردان نبودند.

\* قسم نامه قاضی محمد (پیشوای اعظم کردستان): (( من بخدا و کلام عظیم خدا (قران) و میهن و شرافت ملی اکراد و پرچم مقدس کردستان سوگند یاد میکنم که تا آخرین نفس زندگانی ام و ریختن آخرین قطره خونم بجان و مال و در راه باید از نمودن آزادی و پند کردن پرچم کردستان سعی خواهم نمود و بریاست جمهوری کردستان و اتحاد آزاد و آدر-

بایجان مطیع و وفادار باشم. )) (۴۷، ص ۱۵۷).

\* باید متذکر شد که در ستم بکردان، مانند ستم بسایر ایرانیان، از طرف حکومت مرکزی و همچنین زمینداران بزرگ شکلی نمیتوان داشت؛ نکته مهم در اینست که سران قبایل شکایت خویش را نزد امپریالیستهای انگلیسی میبردند و نجات خود را در دخالت آنان جستجو مینمودند.

از جنبش از مطالعه بالا در باره جنبش "استقلال طلبانه کردستان" نتایج زیر بدست میآیند:

- ۱ - این جنبش بر خلاف گفته عبد الرحمن قاسملو پان کردیستها یک جنبش توده ای و زاده تفکر کرد ۱۵ نبود .
  - ۲ - این اقدام بدست عده ای از زمینداران بزرگ بحمايت شوروی انجام گرفت ولی سران آن حاضر بودند حتی از ایالات متحده نیز کمک بگیرند ( ۲۷ - ص - ۱۰۹ ) .
  - ۳ - بر خلاف ادعای آقای قاسملو که شکست "جمهوری مهاباد" را معلول "انحصاراتی ایالات متحده امریکا" و "ضعف اتحاد شوروی ناشی از جنگ جهانی دوم" و بالاخره "ذهنی گریهای دوران کثیر شخصیت استالین" میدانند ( ۲۵ - ص ۸۱ )، این جمهوری تنها بدلیل اینکه بتوده مردم متکی نبود، چون جنبشی تجزیه طلبانه بود، بدون برخورد جدی نظامی با ارتش پهلوی از هم پاشید .
  - ۴ - تشکیل ارتش مستقل برای "جمهوری مهاباد" و تعویض پرچم از جمله اقداماتی است که جنبه تجزیه طلبانه این اقدام را برملا میکند .
  - ۵ - عدم قبول پیت نهاد قوام دایر بر تشکیل استان جدیدی بنام کردستان باستانداری قاضی محمد از طرف شخص اخیر دلیل دیگری بر نظرات تجزیه طلبانه است .
  - ۶ - اظهاراتی که بقاضی محمد نسبت میدهند دایر بر اینکه او در غیاب قدرت دولت ایران و وجود خلافت سنیسی از طرف شورویها مجبور بتشکیل "جمهوری مهاباد" شده بود دلیل دیگری است بر عدم اصالت ملی این اقدام و وجود نفوذ خارجی در آن .
  - ۷ - نهضت کرد که در اسر آن زمینداران بزرگ کوچک و سران قبایل قرار داشتند از حمایت دولت خارجی برخوردار بود، بر خلاف ادعای آقای قاسملو ( ص - ۲۳۵ ) نه یک جنبش ضد امپریالیستی بود، و نه یک نهضت ضد فتودالیسم .
  - ۸ - همانگونه که آقای قاسملو معترف است، بهنگام تشکیل "جمهوری مهاباد" هنوز مناسبات فتودالی و قبایلی در کردستان حکمفرما بود ( ص - ۸۵ ) و پیش از نیمی از سران و پایه گذاران حزب دمکرات کردستان از زمینداران کوچک و میانه حال و سران قبایل بودند ( ص - ۸۲ ) .
- بر این نهج هیچگونه تودیدی در عدم "اصالت ملی جنبش استقلال طلبانه" پان کردیستها باقی نمیماند . حال که جنبه تار-یخی مسئله "ملت کرد" را بررسی کردیم بدست باین مسئله بپردازیم که آیا اصولاً بکردها میتوان لفظ "ملت" یا "خلق" را خطاب کرد یا نه . مسلماً در این تحقیق باید موافق "معیار لنینیستی" ملیت بهتر رفت وگرنه جاره ای جز تن دادن به تحقیقات باصطلاح بیطرفانه مستشرقین غربی ( یعنی کارمندان علنی و غیر علنی دستگاههای حکومتی کشورهای امپریالیستی ) که دولشان همیشه در صدد تجزیه کشورهای آسیای بوده اند، نخواهد بود .

همانگونه که قبلاً دیدیم لنین معیار اصلی ملت را وحدت اقتصادی یک مردم میدانند. این عوامل اقتصادی اند که بینوا را هر چیز وحدت ملی خلقی را بوجود میآورد. عوامل اقتصادی خود موجب تحکیم یا تضعیف این زبان یا آن زبان در میان مردم میشوند. حتی پان کردیستی مانند آقای قاسملو خود معترف است که ۱۵ از وحدت اقتصادی برخوردار نبوده و نیستند چه قزلباشت برخی از آنان در خارج از مرزهای ایران زندگی میکنند. برعکس کردها در ایران قزلباشت که با سایر اهالی ایران وحدت اقتصادی داشته اند و همین وحدت اقتصادی آنان بوده که وحدت سیاسی و فرهنگی آنان را با سایر مردم ایران بوجود آورده است. برخواستن سلطانی در ایران بنام کریم خان زند که - بنا بر اجماع پان کردیستها - ویسا شاعری مانند بابا جواهر عریان و تعلق آنان به جامعه سیاسی و فرهنگی ایران خود بهترین دلیل اینست که کردها با بقیه ایرانیان همیشه وحدت اقتصادی داشته اند. از نظر تاریخی همانه وریکه میانیم کردها از مردم ایرانیند که قرنهای قبل از شمال قفقاز بغلات ایران کوچ کرده اند و آنچه که بدان تکلم میکنند شاخه ایست از زبانیکه کوچ کنندگان بغلات ایران بدان سخن میگفتند و امروز زبان شناسان بدان "زبان ایرانی" نام نهاده اند. زبان ولجه متداول کنونی در کردستان (ایران) همان رابطه ای را با فارسی گری دارد که لهجه های مختلف خراسانی، کیلیکی، شیرازی، تنگستانی و سمنانی و دیگر سخن گری نیز مانند سایر شاخه های "زبان ایرانی" اثر و میر و نشان خود را بروی آن دیده که امروزه روزه "فارسی" معروف است گذشته یعنی در غنی ساختن آن سهم مهمی داشته است. همانگونه که آقای قاسملو معترف است گری بمانند یک زبان شکل امینی واحدی کسب نکرده است و بلکه های مختلفی تأخیر میآورد. پان کردیستها با بابا جواهر عریان که یکی از شعرا "فارسی زبان" است بزرگترین شاعر کرد میدانند. آیا این دلیل نیست که کردها و سایر ایرانیها یک ملت و یک فرهنگ دارند که با ادبیات و یک تاریخ، کریم خان زند و حکومت او که از نظر رابطه اثر با مردم شاید در تاریخ ایران بینوا بر باشد دلیل دیگری است بر وجود وحدت سیاسی (ملی) بین کردها و سایر اهالی ایران است.

البته اینکه کریم خان زند با اینکه کرد بوده بدنیال استقلال کردستان نوشته و توجیه داده است که "ایرانی بعاند" موجب عدم رضایت برخی پان کردیستها مانند قاسملو را فراهم آورده که مینویسد بعد از سال ۱۰ اسارت بالاندره - سلسله زندیه به پسر نردکی کریم خان (( فصل با شکوهی در تاریخ کردها باز کرد ... )) (و) این امر البته فرصت مناسبی برای اعلام استقلال کردها بود اما ... کریم خان زند رهبری ایرانرا به عهده گرفت (( ص ۳۷ ) .

ولی علی رقم همه این دلایل انکار ناپذیر تاریخی قاسملو پان کردیست به "دایره المعارف بزرگ شوروی" متوسل میشود که مینویسد ( ص ۲۱ ) : (( اشغالگران متعدد اجنبی ( تاکید از ماست ) مانند ترکها و ایرانیها که نقش مستحیل ساختن

کردها در میان خود را در سر دارند، دست آورده ای مادی و معنوی کردها را یا غصب کرده یا بطلی مردم ساخته اند . معلوم نیست نویسندگان "دایره المعارف شوروی" این اطلاع عزیز را از کجا آورده اند که ایرانیان میخواهند کردها را در بنا بر نظر سوان، مامور دولت بریتانیا در کردستان تا قبل از جنگ جهانی اول، مردم ایل مگری بزبانی تکلم میکنند که شبیه زبان اوستایی است.

در خود مستحیل کنند ( حتماً کریم خان زند هم بکرده اذ خیانت کرده و میخواست به عنوان شاه ایران کرد ها را در میان " فارسیها " مستحیل کند . ) موافق همین نظر مورخین شوروی است که آقای کنیان انگلیسی - از طرفداران جدی پان- کردیست ( ۲۶ - ص - ۴ ) مینویسد: (( در ترکیه و ایران دولت میکوشیده است همونی فرهنگ خود را برکردان تحمیل کند )) . توافق نظر مورخین شوروی و جانبداران پان کردیسم در میان انگلیسیها از لحاظ خط سیاسی بسیار جالب است !

آقای قاسملو در جای دیگر مینویسد : (( برخی دیگر با سوء استفاده از قرابت زبان کردی و فارسی کردها را نیز ایرانی میدانند یعنی فارس ( ۳۳ ) و سپس میافزاید کردها ایرانی نیستند . ))

آری پان کردیستها آنچنان صحو اساطیر ساخت جاسوسان امپریالیسم درباره " ملت " کردها شده اند که حتی کارشان بنژاد پرستی نیز میکشد و ( مانند پان ایرانیستها ) کردها را " نژاد پاک " مینامند .

برخی دیگر از پان کردیستها ( مانند عصمت شریف - ۲۸ ) تند تازی نمیکند و غربت فارسی و کردی را میپذیرند . ولی معتقدند که (( خلق کرد به معنی عینی کلمه ( اینجا ظاهره ) مراد از علمی همان دیار اولنینی ملت است ) ملتی است که یک کشور پاک زبان و روایا داخلی اقتصادی و فرهنگی و آگاهی ملی مختص به خود را دارد . )) ( ۲۸ - ص - ۴ ) . اکنون ببینیم این " عامیت " در کجا است . قبلاً دیدیم که کردان " یک زبان " ندارند و لهجه عمده یا زبان کورمانجی و سوانی و بیزریازده لهجه غیر عمده در میان کردان ستد اول است ( همانگونه که در گیلان چندین لهجه مانند کیلکی طوالشی و مادالی روان دارد ) . ثانیاً همانطوریکه قبلاً دیدیم کردان ساکن خارج مرزهای ایران هیچگاه با کردان ایرانی وحدت اقتصادی نداشته اند . نکته دیگر اینکه موافق نظر لنین جنبشهای رهایی بختر ملی باید بدست بورژوازی و بورژوازی ملی آغاز گردد چه این عناصرند که میخواهند که اقتصاد ملی خود را بسط دهند و نه و مینداران . اما در مورد کردان قبلاً دیدیم که اولاً تحریکات عوامل امپریالیسم مایه اصلی " نهضت استقلال طلبانه " کردان رانشین راده و این " نهضتها " بدست زمینداران بزرگ شروع و ادامه یافته است . و بورژوازی تجاری کردستان همیشه با مبارزه ملی خلق ایران همگام بوده است و هرگز با جنبشهای تجزیه طلبانه همصدا نشد .

در مورد زبان فارسی دری این نکته را باید باز در اینجا متذکر شد که درست بعلمت وجود وحدت اقتصادی بین کردستان و بقیه ایران این زبان فارسی بوده که بپیروی از قوانین اقتصاد مبادلاتی در تمام کردستان زبان تجاری و رسمی بوده است . سسوان انگلیسی سابق الذکر " در گزارتر محرمانه " اثر بدولت بریتانیا مینویسد که در سالهای قبل از جنگ بین المللی اول هنگامیکه او در سلیمانیه ( زیر حکومت عثمانی ) میزیسته مشاهده کرده است که زبان فارسی را اغلب تا حدی میدانسته اند و بسیاری آنها بخوبی صحبت میکردند . او اضافه میکند که زبان نوشته در این منطقه فارسی بوده و تجارت باین زبان صورت میگرفت ( ص - ۱۶ ) . بدین سان میبینیم که حتی در زمان حکومت عثمانیها در سلیمانیه تحتی از منطقه کرد نشین عراق مردم اغلب فارسی را میفهمیدند و بسیاری آنها خوب میدانته اند یا بزعم کنیان انگلیسی ( مدافع پان کردیستها ) ایرانیها همونی فرهنگی خود را حتی بماوراء مرزهای خود تا سلیمانیه نیز تحمیل کرده بودند .

این نکته را نیز باید یاد آور شد که حتی اگر معیار استالینی "ملت" را بپذیریم باز هم نمیتوان بکرد های ساکن ترکیه - شوروی - ایران و عراق لفظ "ملت" را اطلاق نمود ، چه استالین در کتاب معروف خود که در سال ۱۳۱۶ نوشته بصراحت میگوید که وحدت یا شباهت زبان دو گروه از مردم تنها دال بر اینکه آن دو گروه يك ملت را تشکیل میدهند نمیشود خاصه اینکه کرد های ترکیه و ایران - شوروی و عراق همه بیک لهجه و یا زبان قابل فهم برای یکدیگر تکلم نمیکنند ( نگاه کنید به استالین ۴۶ - صفحات ۱۳ - ۷ ) .

بنا بر آنچه در بالا در مورد آذربایجان و کردستان متذکر شدیم معلوم میگرد که از نظر تاریخی موافق نظر لنین یعنی از نقطه نظر تاکید و عامل وحدت اقتصادی تنها در سراسر ایران يك ملت يك خلق و يك مردم زیسته و زندگی میکنند . در عین حال این درست است که برخی از مردمی که با ملت ایران تاریخ مشترك داشته اند بفرهنگ یگانه ای بنام فرهنگ ایرانی خدماتی کرده اند ، امروز خارج از مرزهای سیاسی ایران زندگی میکنند . اما این امر بهیچ وجه دلیل بر وجود " خلقهای گوناگون در ایران نیست . بجاست در اینجا بشخص لنین که ایرانرا خوب میشناخته است استناد کنیم . در قطعنامه پاریس سوسیال دمکراتها ( بلشویک ) در مورد ایران و دخالت های روسیه تزاری در امور ایران از " ملت کبیر ایران " نام برده میشود . وان ورس مارکسیست ( بلشویک ) فرانسوی در نطقی که علیه تجزیه ایران وسیله انگلیس و روس ( تائید فرانسو از قرارداد ) ایراد کرد گفت : ایران ملت بزرگ و نحیبی است که سابقه آن معلوم است . . . و یا فرقه اجتماعیون - عامیون ( سوسیال دمکراتها ) ایران در قفقاز در اعلامیه خود که در حدود سال ۱۹۱۱ انتشار دادند نوشتند (( ما خواهان استقلال و تمامیت کلیه ملت ایران هستیم . . . )) ( ۸ - سال سوم - ۴ صفحات ۵۸ - ۷۷ ) . ولی بهتر از همه شاید قطعنامه ای باشد که بلشویکها در ژانویه ۱۹۱۲ در پراگ بپیشنهاد لنین در مورد تجاوز روسیه تزاری به آذربایجان تصویب کردند .

در این قطعنامه که شخص لنین تهیه کرده بود چنین میخوانیم: (( حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه علیه سیاست غارتگرانه دارو دسته تزار که مصمم بخفه کردن آزادی خلق ایران شده و در این مورد از هیچ گونه عمل وحشیانه ورنیلا نه ای خود داری نمیکند اعتراض مینماید . کنفرانس اعلام میدارد که اتحاد دولت روسیه با دولت انگلیس که بانحاه مختلف از جانب لیبرال های روس مورد تعریف و تمجید و پشتیبانی است بیشتر از هر چیز علیه جنبش انقلابی دمکراتهای آسیا است و این اتحاد دولت لیبرال انگلستان را شریک و حشیکویهای خونین تزاریسم مینماید . ))

کنفرانس همدردی کامل خود را با مبارزه خلق ایران و از آنجمله و بویژه با حزب سوسیال دمکرات ایران که در نبرد علیه ستیم - کاری تزاری آنهمه قربانی داده است برآز میدارد . )) ( ۶ - صفحه ۳۹ ) . ( ۶ - صفحه ۳۹ )

لنین در حمله ای که در اکتبر ۱۹۰۸ بیک روزنامه نیمه رسمی روسیه تزاری در مورد تجاوز روسها به تبریز کرد از ستارخان بنام " در پیوندهای انقلابی ایران " نام برد . لنین در تظاهراتها پیشتر در مورد استبداد صفیر در ایران و قیام دلیرانه ۵۸الی تبریز بره ببری ستارخان همیشه از قیام کدگان بنام " انقلابیون ایران " نام میبرد . ( ۶ - ۷ - ۲۶ ) .

پس چگونه است که لنین ژان ژورس سوسیال دمکراتهای ایرانی همه و همه از "خلق" ایران "ملت ایران" صحبت کرده اند؟ بنظر ما هیچ دلیل دیگری وجود ندارد جز اینکه در ایران طبق معیار علمی (تاریخی - اقتصادی) تنها يك ملت وجود دارد که فرهنگی درخشان آن نیز دسترنج همه آنان است.

ما قبلاً دیدیم که "غاری" به عنوان حامل دسترنج تمام اهالی ایران زبان مشترک همه ایرانیان است. دیدیم که ایران همیشه وحدت سیاسی و اقتصادی داشته فرهنگی غنی و درخشان آن دست آورد مشترک همه اهالی آن است معلوم نیست پس اگر اینها معیار تشخیص ملت است چرا باید در ایران وجود "ملل" مختلفی را قائل شد؟ در حالیکه فرهنگ فلسفی شوروی منتشره در زمان استالین (نگاه کنید به ۱ - صفحات ۱۸ - ۱۷ و همچنین به ۴۶ - ص - ۷۶) مینویسد: (( ملت ایتالیا از رومنها، ژرمنها، یونانیها و غیره و ملت فرانسه از کولواژها، ژرمنها، برتونها و غیره تشکیل شده است چگونه است که یونانسی و ژرمن میتوانند در ولایت ایتالیایی داشته باشند اما آذربایجانی و کرد نمیتوانند ایرانی باشند؟ در اینجا باید بدنبال انگیزه های سیاسی چنین تقسیم بندی مفرضانه ای در باره ایران رفت. ریشه اصلی "ملیتها" در ایران از کجا آمده؟

قبلاً یاد آور شدیم که مسئله "خلقهای" ایران و رهائی آنان از زیر "ستم ملی فارسها" برای اولین بار در کنگره دوم حزب کمونیست ایران (معروف بکنگره ارومیه) عنوان شد. اینها هم ذکر کردیم که این کنگره همزمان است با صعود استالین و تحکیم قدرت در دست او و از میان رفتن مطلق ویا نسبی همه رقبای او برآورد شد. از این تاریخ (۱۶۱۷) به بعد است که استالین همه نظرات خود را در عرصه داخلی و خارجی بمورد اجرا گذاشت. یکی از این موارد هم "مسئله ملت" بود. خوشبختانه بر اینمورد مشخص اقدامات استالین از زمانی شروع شد که نوز لنین حیات داشته و فرصت میگردد باحوال و شکایات رسیدگی کند و نظر خود را در مورد مسائل مورد اختلاف و شیوه عمل استالین و دستیارانش اظهار دارد. مورد مشخصی که لنین در باره آن اظهار نظر کرده است که در واقع یکی از پایه های قضاوت لنین در باره روشهای ولوتاریستی استالین است که سالها از طرف حزب کمونیست شوروی مخفی مانده بود (مسئله گرجستان است. در اینجا لازم نیست که وارد جزئیات مسئله شویم. همین قدر کافی است اشاره شود که پس از انقلاب اکتبر گرجستان که یکی از مستعمرات روسیه تزاری بود، بدست سوسیال دمکراتهای منشویک افتاد. اینان در ماه ۱۹۲۰ با روسیه شوروی قراردادی امضا کردند که در آن حکومت اخیر دولت گرجستان را برسمیت شناخت. يك سال بعد حکومت گرجستان بدست بلشویکها افتاد اما در طول کار پیوسته ساختن گرجستان به اتحاد شوروی توسط استالین اختلافاتی بین بلشویکهای گرجستان از يك سو و ارژنیکدزه از سوی دیگر که از اهالی گرجستان بود که روسی شده بود و استالین پیش آمد. بلشویکها بالاخره شکایت خود را باستحضار لنین رساندند. لنین پس از تحقیقات در ماه مه ۱۹۲۳ از تر و تسکی در خواست کرد که مسئله گرجستان را در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مطرح سازد. لنین بتروتسکی چنین نوشت: (( مجدانه در خواست دارم که شما دفاع مسئله گرجستان را در کمیته مرکزی به عهده بگیرید. این مسئله اکنون تحت "تعقیب" استالین و ژرژ تسکی است و نمیتوانم به بیطرفی آنان اطمینان کنم. رونوشت این نامه

به کامنف و مدیوانی نیز فوستانده میبود . متاسفانه نه در اساسه کمیته مرکزی و نه در آخرین کنگره ای که در اول حیات و بستری شدن لنین تشکیل شد تروتسکی بنا بر ملاحظات شخصی خود در این مسئله را در مورد استالین طرح نکرد و مسئله همانگونه که استالین میخواست یعنی بشکل ولونتاریستی و شوونیستی روسیه ای کبیر "حل" شد . لنین در جای دیگر درباره این روز استالین چنین نوشت :

از فکر میکنم که عجله استالین شیفتگی او درباره جنبه صرفاً اداری مسائل همراه با کینه اثر عمیق "سوسیالیسم ملی" پسند نام در اینجا نقش مهمی ایفا کرده است . . . همچنین میترسم که رفیق وژونسکی که برای رسیدگی باین "جنایت" "سوسیالیستهای ملی" بقتضای سفر کرده بود از خود "اصالت" نشان داده باشد ( اینرا همه میدانند که کسانی که از ملیت‌های دیگرند و روسی میشوند ) ( از خود روسها روسی تو فکر میکنند ) و بی حرفی کمیسیون او از غرب و شتم افراد وسیله ارژنیکووه باندازه کافی هویدا است ) .

لنین سپر اضافه میکند : ( و البته مسئولیت سیاسی همه این کارزار اوقاتاً ناسیونالیستی ولگا - روس باید بر دوش استالین و وژونسکی قرار گیرد ) ( تاکید از ماست ) ( ۱۴ - جلد سوم - صفحات ۶ - ۸ - ۳ - ۱ ) \*

هدف از اشاره باین حادثه در طول تاریخ اتحاد شوروی این بود که نشان دهیم همانطوریکه لنین بدرستی ملاحظه کرده عناصر غیر روس که روسی میشوند ، پیش از یک روسی از خود ناسیولیسم روس نشان میدهند . استالین نیز از جمله غیر روسه ایی بود که بقول فرنکی هم روسیفیه شده بود . شایان ذکر است که استالین در پایان جنگ جهانی دوم از ملت روس بنام "برجست" ترین خلق خلقهای شوروی نام برد . پر اودا ۲۵ مه ۱۹۴۵ ) \* \* عجله و شیفتگی او در متحد ساختن سایر خلقهای همجوار روسیه و ایجاد اتحاد شوروی بدست استالین را نباید نادیده گرفت بخصوص که در برخی از موارد نیز علیه تمایل آن خلقها صورت گرفت . از جمله تظاهرات "شونیسم ولگا - روس" که استالین بنان در چار بود یکی نیز چشم داشت او با ذریعگان ایران بود . در واقع "تزمیتهای" لنین را استالین بحریه ای برای توسعه ارض اتحاد شوروی تبدیل نمود . استالین پس از انقلاب اکبر مسئله تجزیه و جدائی از اتحاد شوروی را طوری دیگر میدید و حتی طی نطقی در اینمورد گفت ( هرگونه درخواستی در جهت جدا ساختن مناطق مرزی ( شوروی ) وسیله سایر ملل ساکن آن کشور در این مرحله از انقلاب جدا ضد انقلابی خواهد بود ) ( نگاه کنید به ۴۷ - ص - ۷۰ ) .

بهمین جهت بود که همزمان با افزایش قدرت او مسئله "خلقهای" ایران نیز وارد دستور حزب کمونیست ایران که از ( کمینترن ) بین الملل سوم پیروی میکرد میگردد .

\* برای توضیحات بیشتر در این باره نگاه کنید به ( ۱۳ ، صفحات ۸-۷۷ و ۵-۵۶۴ ) و ( ۱۲ ، صفحات

۷-۲۲۳ ) .

\* \* همین لفظ "برجسته ترین خلق شوروی" در مورد ولگا روسها در کتابهای شوروی نیز آمده . نگاه کنید مثلا به

( ۱ ، صفحه ۱۱۸ ) .



یک نظریه لنینی نیست بلکه لنین با آن مبارزه کرد و آنرا ارتجاعی و مخرب بشمار میآورد. لذا سران حزب توده و فرقه دمکرات که وظیفه ای جز اجرای سیاست توسعه طلبانه سوسیالی شورویستهای روس را بعهدہ نداشتند بیهوده میکوشند "خرد رپوست شیر" خود را لنینیست معرفی نمایند و اهداف تجزیه طلبانه خود را با سوء استفاده از نام و اعتبار لنین قالب بزنند. آنچه دفاع از "فرهنگ ملی و فرهنگی" برای حزب توده پیشتر میآورد "بوندیسم" یا "منشیسم" هم نیست، بلکه در غلطیدن در سرایش خیانت بمصالح ملی ایران تجزیه ایران بکشورهای مختلف و تامین اهداف توسعه طلبانه سوسیالی شورویستهای روس

بمطلب از جنبه دیگری نگاه کنیم. گفتیم تنها مبنای احتجاجات سران حزب توده و فرقه دمکرات همانا وجود نیمه زبانی و لهجه های محلی در ایران است. همه میدانند که در اتحاد شوروی ملت‌های مختلفی زندگی میکنند این ملل با ملت روس وجه مشترکی تاریخی تا قبل از انقلاب اکبر نداشته یا مگر اینکه زیر ستم امپراطوری تزار قرار داشتند. در اینجا سخن از ملل مختلف بمعنی واقعی آن است. چه آن ملل و قبایل که در زیر حکومت استبدادی تزاری زیست میکردند کوچکتر بین وجه مشترکی چه از لحاظ اقتصادی فرهنگی با روانشناسی و زبانی با خلق روس نداشتند و ظرف سیمد سال گذشته بزور بزر سلطه امپراطوری در آورده شده بودند. ما در اینجا در باره نحوه ایجاد اتحاد شوروی سخن نخواهیم گفت. تنها اضافه میکنیم که پیشرفتهای درخشان و بی سابقه اتحاد شوروی در زمینه های گوناگون علمی و فرهنگی ملل ساکن مناطق عقب افتاده روسیه تزاری را که تا قبل از انقلاب اکبر زیر ستم تزاریسم قرار نداشتند از مذلت و خواری نجات داده رفاه و آسایش آنان را فراهم ساخته است. آنچه در اینجا در رابطه با "فرهنگ ملی" مهم است اینست که در شوروی (طبق آمار رسمی دولتی) به بیش از ۵۳ زبان تکلم میشود (نگاه کنید به ۴۰) غالب این زبانها کوچکترین رابطه ای با زبان روسی ندارند. اما در همین اتحاد شوروی که در آن به بیش از ۵۳ زبان تکلم میشود، زبان آمیزش عام LINGUA FRANCA همانگونه که لنین پیش بینی کرده بود زبان روسی است. باین نکته نه از آنجهت اشاره میکنیم که معتقدیم اگر در روسیه چنین و چنان شد پس باید در ایران هم چنین و چنان شود. ما قبلاً روشن ساختیم که هر گونه مقایسه مکانیکی را در هر زمینه ای و همچنین در زمینه "مسئله ملی" بین ساکنین ایران و ساکنین شوروی غیر علمی و لذا خرد مارکسیستی میدانیم. اشاره ما به "زبان آمیزش عام" تنها از این لحاظ است که بدانیم حتی در میان خلقهای گوناگون شوروی که از نظر تاریخی دارای سوابق یکسان نیستند و تا سالهای ۱۹۳۰ کمترین در آمیختگی فرهنگی و اقتصادی نداشتند امروزه روز باین دلیل که چارجوب یک سیستم فدرال سانترالیزه با هم زندگی میکنند استعمال زبان آمیزش عام (و در اینصورت خاص زبان روسی) ضرورت یافته است. این ضرورت نه از ره تحمیل است بلکه ضرورتی است تاریخی و از در آمیختگی اقتصادی خلقهای غیر روس با خلق روس ناشی شده است (نگاه کنید به نامه لنین به شائومیان در این رساله صفحه ۴۹). بدین سان میتوان مشاهده کرد که حتی یک زبان بیکانه میتواند برای خلقهای گوناگون بدون آنکه ستم ملی روا داشته شود بزبان مشترک آنها بدل گردد.

لذا میبینیم اگر در ظاهر احتجاجات سران حزب توده " بر اساس " وجود لهجه و نیمه زبانهای محلی در ایران " استوار است دلیل اصلی موضع اختیاری این گروه در باره مسئله " ملتها " در ایران را باید در جای دیگری یعنی در اطاعت کور کورانه و بلا قید و شرط این دسته از رهبری حزب کمونیست شوروی در گذشته و حال جستجو نمود . این نکته گفتن دارد که این " انتقاد " مختصری که از (( اشتباهات خطا و کژیها )) ی " نهضت ۲۱ آذر " میکنند نیز با اجازه اتحاد شوروی انجام گرفته است . در جمله دنیا و سایر نشریات حزب توده مکررا نوشته اند که مذاکرات و مشاوره بین کمیته های مرکزی حزب توده و فرقه دمکرات از سال ۱۳۳۶ ( اولین جلسه در شهریور ماه ۱۳۳۶ ) آغاز شد و بعدها منتج به " وحدت و سازمان طبقه کارگر " ایران گردید . اینجا میتوان ملاحظه کرد که " وحدت " و " انتقاد " هر دو درست یکسال پس از تشکیل کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۶ ( یعنی کنگره ای که در آن خروشچف سخت با ستالین تاخت و او را از اوج قدرت به حضیض نالت از مقام " خدائی " بدرجه یک " قاتل " رساند ) آغاز میگردد . این مسئله شایان توجه بسیار است زیرا حزب توده از شکست و فرار سران فرقه دمکرات تا سال ۱۹۵۷ بیشتر از یازده سال وقت داشت که " انتقاد " کند و " وحدت " را تأمین نماید ولی چنین نکرد . سؤال اینست چرا در این مدت یازده سال که آقایان در مسکو و آلمان دمکراتیک در جوار یکدیگر میزیستند چنین " انتقادی " را مطرح نساختند . اینکه سران حزب توده مذاکرات " وحدت " را با فرقه دمکرات پس از برگزاری کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی شروع نمودند خود دلیل دیگری است بر اینکه سران حزب و فرقه هر دو از رهبران شوروی اطلاعات بدون قید و شرط مینمایند . تازه آقایان مینویسند :

وحدت رهبری و سازمانی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آنرا بیجان ... از موفقیتهای حزبی ماست )) . ( دنیا - سال ششم ، شماره ۴ ) . این چه موفقیتی است که پس از بنام ساختن استالین بعد از تیر باران باقراف نخست وزیر سابق آذر بایجان شوروی و هالا خره پس از برگزاری کنگره بیستم که در آن حزب کمونیست شوروی نیز از خود " انتقاد " نمود نصیب آقایان شده است ؟ آیا باز در اینجا مجبور نشده اند دستورات غلامحیی دانشیان را که بقول لنین از " غیروسهای روس تو از روسهاست " موبو بموقع اجرا گذارند ؟ بنظر ما چرا \*

دخول افسانه " خلقهای ایران " در برنامه حزب توده ایران نیز از اینجا ناشی میشود یعنی پیروی کورکورانه سیاسی از حزب کمونیست اتحاد شوروی از سوئی و عدم شناخت واقعه های تاریخی گذشته ای مردم میهن ما از سوی دیگر . همین شیوه کار در مورد فرقه دمکرات که اکثر قریب باتفاق رهبران آن از قفقازیه های شمال ارمنند نیز صادق است ( بعد مفصل در باره عدم استقلال حزب توده از حوصله این مقاله خارج است و بارها از طرف اپوزیسیون مترقی ایران با ثبات رسیده است ، مثلا " اشاره میکنیم بموضع حزب توده در باره تقاضای کسب امتیاز نفت وسیله اتحاد شوروی در سالهای اشغال ایران در طول جنگ جهانی دوم ) . در اینجا لازم است بیک مسئله دیگر نیز اشاره کنیم و آن رونویسی حزب توده از قانون اساسی اتحاد شوروی است . \* نسبت میدهند که در پلنوم ماقبل آخر حزب توده در مسکو ، عده ای از اعضای کمیته مرکزی با اخراج قاسمی و فروتن مخالفت ورزیده بسوانند ، ولذا تاواریش دانشیان آنان را تهدید کرد که اگر با اخراج " مائوئیستها " موافقت نشود ، وی بلافاصله موجودیت حزب کمونیست ایران را اعلام خواهد داشت و حزب برادر بزرگ نیز وی را برسمیت خواهد شناخت . آقایان هم برای از دست دادن " رسمیت " خود و مزایای سنجاق شده بان " استدلال قوی " تاواریش را پذیرفتند باخراج آن دو تن رای دادند .

ماده ۱۳ از قانون اساسی اتحاد شوروی ( مصوب مجلس مؤسسان ۱۹۳۵ ) در باره ترکیب ملی شوروی میگوید :

( اتحاد جماهیر شوروی حکومتی است فدرال که بر اساس اتحاد و اطلبانه و برابر جمهوریهای سوسیالیستی سویت تشکیل شده است ( ۱۰ - صفحه ۲۱۴ ) . در ماده ۱۷ از همان قانون اساسی میخوانیم : ( ( حق جدا شدن آزادانه از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برای هر یک از جمهوریهای اتحادیه تضمین میشود ) ( ۱۰ - ۱۰ - ص - ۲۱۶ ) . میبینیم آنچه در اساسنامه حزب توده آمده قابلیت گیری و اطاعت کورکورانه ایست از قانون اساسی اتحاد شوروی اصل دیگری نیز در اتحاد شوروی بتصویب رسیده است . این اصل که در سال ۱۹۱۸ در آن کشور بمرور اجرا گذاشته شد مقرر میدارد که جدا شدن جمهوریهای شوروی از اتحاد شوروی زمانی میتواند صورت تحقق گیرد و برسمیت شناخته شود که طبقه کارگر جمهوری ( یعنی حزب طبقه کارگر آن جمهوری ) چنین مطالبه ای را مطرح سازد ( ۱۲ - ص - ۲۲۱ ) البته میدانیم که در اتحاد شوروی چون حزب یکپارچه است تا زمانیکه کل حزب اتحاد شوروی باصل جدا شدن یک جمهوری رضایت ندهد چنین اتفاقی رخ نخواهد داد . اما بر اساس آن اصل تشکیلاتی که فرقه دمکرات پس از " وحدت " در درون حزب توده دارای استقلال است دیگر نمیتوان تضمین نمود که سران فرقه روزگاری مانند سالهای ۲۶ - ۱۳۲۵ بهیوس جدا شدن از ایران تن در ندهند . بدین سان میبینیم که بر طبق اساسنامه حزب توده و اصل یاد شده مربوط باتحاد شوروی تجزیه آذربایجان توسط فرقه دمکرات ( که خود را بدروغ نماینده طبقه کارگر آذربایجان میداند ) از نظر تئوریک وجه توحیه و تضمین بسیار خوبی دارد . باید یاد آور شد که لنین در جواب یکی از کسانی که به تز " ملیتسمای " او ایراد میگرفت و اظهار میکرد که دفاع از حق ملیتها در تعیین سرنوشت خویش بمعنی کمک بناسیونالیسم بورژوا ملل اسیر است جواب میداد که : ( ( شناسایی این حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نه تبلیغات علیه تجزیه طلبی و نه رسوا ساختن ناسیونالیسم بورژوائی هیچیک را نفی نمیکند ) ( ۵ - صفحه ۲۰ ) .

میتوان مشاهده کرد که لنین در عین دفاع از حق ملل ساکن روسیه تزاری برای تعیین سرنوشت خویش هیچگاه از مبارزه علیه تجزیه طلبی باز نایستاد . حال باید دید که سران حزب توده طی این ۲۷ سال کدام انتقاد یا نوشته را علیه این اظهار بی پروای آقای قاسم و پان کردیست ( که گویا عضو حزب توده نیز هست ) که مینویسد پس از تشکیل حکومتهای دمکراتیک ایران و عراق و ترکیه کردن نیز حکومت دمکراتیک و مستقل خود را تشکیل خواهند داد بترجیح آورده اند آیا تشکیل حکومت " مستقل کردستان " معنی دیگری بجز تجزیه ایران دارد ؟ و اگر ندارد حزب توده در کجا موضعی علیه این موضع تجزیه طلبانی چون آقای قاسم اختیار نموده است در واقع سکوت حزب توده دلیل بکریست بر موافقت رهبران آن با مسئله تجزیه ایران و نه چیز دیگری .

مسئله دیگری را در همین رابطه مورد توجه قرار دهیم . در اساسنامه حزب توده آمده است که فرقه دمکرات آذربایجان " کمیته مرکزی " خود را خواهد داشت . باید پرسید آیا این موافق اصول لنینیسم است ؟ باید گفت که لنین همیشه زوی اصل یکپارچگی حزب بدون توجه بملیتهای تشکیل دهنده آن ایستادگی میکرد و در این زمینه با کسانی که مانند بوندیستها -

اتنومی ملی در درون حزب طبقه کارگر بودند مبارزه بی امان میکرد . پس چگونه است که حزب توده ای که مدعی است  
لنینیست است به "تشکیلات خود" در آذربایجان یعنی به فرقه دمکرات خود مختاری درون حزبی اعطا میکند .

و حتی بانها اجازه میدهد که کمیته مرکزی مستقل و با نام جداگانه داشته باشند آیا احزاب کمونیست دیگر در جهان  
نیز چنین مقرراتی دارند؟ آیا تاجیکها و ارمنه در اتحاد شوروی کمیته مرکزی مستقل با نام مختص خود دارند؟ نه  
اگر این "اصلی" که حزب توده در آذربایجان "رعایت" میکند درست است و یک "اصل لنینی" است چرا این حزب  
آنها در مورد سایر باصطلاح خلقهای ایران در خوزستان و مازندران و غیره ( در مورد همه ۲۹ خلقی که آکادمی علوم  
شوروی در ایران تراشیده است - نگاه کنید به نقشه ضمیمه ) "رعایت" نمیکند ؟

تنها در یک مورد تاریخی مسئله استقلال ملی در درون یک حزب کارگری در خاور میانه پیش آمده که با مخالفت شدید  
کمونیستها روبرو شد . این مورد بخصوص عراق بود . کردان عراق میخواهند "حزب کمونیست مستقلی" از حزب  
کمونیست عراق ایجاد کنند . و در این اقدام با مخالفت شدید کمونیستهای عراقی روبرو شدند ( ۵۰ - ۵۰ - ۲۴۰ )  
بنابراین میبینیم که این تنها حزب توده است که در فرمانبرداری از مقام توسعه البانیه سران حزب کمونیست اتحاد  
شوروی گوی سبقت را از همگان میرباید و در عمل بتجزیه ایران تن در میدهد و برای آن البته توجیه تئوریک نیز میتراشد  
و موضع خود را بلباس لنینیسم تحریف شده میاراید تا قبول انقلابیون ایران افتد و غافل از اینکه لنینیسم تجوی مخفی  
نیست که تنها آنان بدان دست رسی داشته باشند و هرگونه که بخواهند آنها تفسیر کنند و حتی تغییر دهند .  
دیگر نمیتوان شك و شبهه ای داشت که برنامه حزب توده ( ۷ ) که بر آن مسئله "ملی" و "اتحاد" اوالبانیه خلقهای  
ایران" طرح گردیده است ، جز اجرای دستورات و امیال سوسیال شوونیستهای شوروی نیست و خطر تجزیه ایرانرا که  
مطالب امپریالیستها نیز هست ، به هنگام آغاز جنگ انقلابی در نقاط مختلف کشور به چندان مینماید .

مقایسه برنامه حزب توده که خود را "حزب طبقه کارگر ایران" بحساب میآورد با "برنامه ملی" در دو کشور دیگر از انقلاب  
دمکراتیک گذشته اند و در راه متفاوت را در راه ساختمان سوسیالیسم اختیار نموده اند بسیار جالب و آموزنده خواهد بود .  
این دو کشور چین و یوگوسلاوی اند . این دو کشور از لحاظ مسئله ملی با یکدیگر شباهت عمده دارند و آن اینست که  
در هر دوی آنها ملل مختلفی زندگی میکنند مللی که در طول تاریخ گشته با یکدیگر نه وحدت اقتصادی و نه فرهنگی  
داشته اند . در یوگوسلاوی اسلاوها و غیر اسلاوها و در چین خلق بزرگ "هان" و روسها تاجیکها ، قرقیزها  
مغولها ، تبتیها ، مانچوها ، کره ایها ، تاتارها ، ازبکها ، سالارها و دهها ملیت و قبیله دیگر .  
بر خلاف یوگوسلاوی که تا جنگ جهانی اول نه از وحدت جغرافیایی و نه از وحدت تاریخی ( اقتصادی و فرهنگی ) بر  
خوردار نبود . خلق هان در عین برخورداری از وحدت اقتصادی فرهنگی در درون خود همواره در طول تاریخ چین  
با خلقهای غیر چینی ساکن آن کشور در نبرد بود مگای آنها را بزیر حکومت خوین میآورد و گاه در این اقدام نیز موفق  
نمیشد . در چین با اینکه خلقهای گوناگونی زندگی کرده و میکنند و هیچگونه شباهتی نه از لحاظ اقتصادی ( مراحل

انکشاف تاریخی) و نه از لحاظ فرهنگی بین آنها وجود نداشته است. حزب کمونیست چین راه دیگری بجز راه توصیه شده برای حل مسئله ملی در روسیه را برگزید. (( چانگ چی ۵۰ )) یکی از صاحب نظران مسئله ملی در چین در رساله معروف خود ( ۴۱ ) مینویسد: (( با اینکه تفاوت های فاحشی بین اقلیت های ملی کشور ما در زمینه مراحل

انکشاف اجتماعی - اقتصادی وجود دارد . . . و حتی برخی از آنها در دوران ما قبل از راهائی هنوز بقایای سی از شیوه تولید مربوط به مراحل آخر جامعه اولیه را حفظ کرده بودند . ))

"خلق چین تجزیه ناپذیر" است و وظیفه کمونیست های آن کشور عبارت است از (( تحکیم وحدت نام میهن و همبستگی همه ملیتها - تامین دفاع از کشور و ایجاد دسته جمعی خانواده بزرگ سوسیالیستی در میهن )) ( ۴۱ - صفحات ۳۳ و ۵۸ ) .

همین صاحب نظر چینی مینویسد (( به هنگام بررسی مسئله ملی در چین ما نمیتوانیم تئوری استالین را بدون جزئی ( دکامتیگ ) بکار بندیم . . . )) ( ۴۱ - ۳۶ ) .

همین نویسنده چینی که مسأله بخش روابط ملی حزب کمونیست چین نیز بوده است میافزاید که حزب کمونیست چین نیز در آغاز از تشکیل "جمهوری فدرال" هواداری مینمود و ولی پس از ارزیابی و درک اینکه کشور کثیرالمله چین با کشور کثیرالمله روسیه قبل از انقلاب اکتبر "تفاوت فاحش" وجود دارد ( ۴۱ - ۳۷ - ۵۴ ) و با اینکه خلق های ساکن چین در گذشته مرتب با هم در نزاع بستمیبردند و چون (( در طول عد سال یا بیشتری که از جنگ تریاک میگذرد و بویژه طی سی سال و اندی اخیر پیوند های کمک متقابل در میان ملیتها ساکن کشور ما در مبارزه انقلابی خلق های مربوطه علیه ستم خارجی محکوم شده اند و نه ضعیفتر لذا ایجاد یک حکومت متحد و کثیرالمله آرزوی قسمت اعظم مردم همه ملیتها در کشور ما بود و در انتخاب با این آرزوی بزرگ بود . . . که حزب کمونیست چین بتأکید بروی شعار حق تعیین سرنوشت ملی و فدرال - لیسم پایان داد . )) ( ۴۱ - صفحات ۸ - ۶۷ ) .

نکته دیگری که باید در همین رابطه بدان اشاره نمود مسئله یکسان نبودن زبان خلق هایان یعنی مردم چینی الاصل چین است . نویسنده فوق الذکر در همین مورد میافزاید: (( در واقع زبان مکالمه خلق هایان در همه نقاط یکسان نیست . با نزدیکی بیشتری که در اثر انکشاف ارتباطات بین آنها بوجود آمد ، آهسته آهسته لهجه یکن معیار و لهجه شمال بمنزله پایه زبان متحد اول مورد قبول عام واقع گردید . )) ( ۴۱ - ۳۸ - ۶۲ ) .

این نگاه اجمالی بنحوه برخورد به مسئله ملی در چین کثیرالمله نشان میدهد که حزب کمونیست چین با اینکه در سرزمین پهناور شر با خلق های متفاوتی روبرو بود ، که نه تنها زبان مختلفی داشتند بلکه در مراحل مختلفی از انکشاف تاریخی ( از جامعه اولیه تا صنعتی ) قرار داشتند بعزت استقلال راهی و عملی که داشتند مجبور نشد که عینا از آنچه بر شوروی باید انجام میشد کو رکرانه اقتباس کند ، بلکه شرایط مشخص چین را با توجه بخضر تجزیه بنفع امپریالیسم در نظر گرفت و مسئله ملی را بنفع همه خلق های ساکن چین ولی در خارج "خانواده بزرگ سوسیالیستی و تجزیه ناپذیر خلق چین" حل نمود .

برعکس "راه حلی" که سوسیال شوونیست های یوگوسلاوی اتخاذ نمودند راه دیگری است . راه فدرالیسم راه تجزیه و

راه کمک به توسعه و بسط ناسیونالیسم ارتجاعی. خدمتگزار امپریالیسم است. در واقع "راه حل" پان کردیستها (مانند آقای قاسملو) و فرقه دمکرات سران حزب توده (اگر آنها انسانهای درستکار و صادقی بحساب بیاوریم) بیشتر به "راه حل یوگوسلاوی" نزدیک تر تا <sup>است</sup> براه حل چین و آنچه که لنین توصیه مینمود. "جامعه کومنیستهای یوگوسلاوی" هم هوادار "خود مختاری ملی و فرهنگی" است یعنی هوادار همان سیاستی است که لنین با آن مبارزه مینمود (برای توضیح بیشتر نگاه کنید "کتاب کاردل و زیر خارجه یوگوسلاوی بنام (( تحول مسئله ملی اسلاوها)) که در کتاب پال-شویک ۴۸ - صفحات ۱۱ - ۲۰۲ بدان اشاره شده است)).

گرایش روسی ناسیونالیسم ارتجاعی در یوگوسلاوی و بویژه در سالهای اخیر نتیجه انحطاط فرهنگ و رشد سوسیالیستی در آن کشور است. این ناسیونالیسم ارتجاعی انقدر جسورانه رشد کرده که در آن کشور گروهی از مردم را که از نظر عقاید مذهبی اسلامی هستند را بمنزله یک ملت جداگانه رده بندی کرده و حتی برسمیت شناخته اند (۴۸ - ص - ۲۱۶). اینکه سران حزب توده و فرقه دمکرات و پان کردیستها (مانند آقای قاسملو) از مارکسیسم لنینیسم در مسئله ملی (و سایر مسائل) همان چیزی را درک میکنند که رهبران "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" تصادفی نیست تصادفی نیست زیرا هر دو از این مکتب علمی فهم نا درستی دارند، زیرا هر دو گروه نوعی مارکسیسم لنینیسم تحریف شده ای که در خدمت مردم نیست پذیرفته و بدان عمل میکنند. اگر چه ممکن است این دو گروه یکی از راه اطاعت کورکورانه و دیگری از راه بریدن کامل از شوروی بیک سرایشب انحطاط در غلطیده باشند.

شبهت خط مشی حزب توده با سیاست ملی در یوگوسلاوی و نه با چین نشانه اینست که نه تنها رهبری حزب توده مشخصاً تاریخی میهن ما را نتوانسته بشناسد، بلکه از ره اطاعت و انقیاد در مقابل حزب کمونیست اتحاد شوروی نخواسته همچنین امری دست زنده چه اگر چنین میکرد و کشوری را که خود را خدمتگزار زحمتکش آن میدانند شناخته بود هم چنان حزب کمونیست چین توانست بود با تحلیلی صحیح به "مسئله ملی" در ایران پاسخ درست دهد و هرگز موضوع تجزیه طلبانه اختیار نینمود.

### نتیجه گیری

ما قبلاً دیدیم که زبان فارسی زبان ملی و دسترنج همه مردم ایرانست و فرهنگ میهن ما دستاورد همه اهالی اینکشور در طول تاریخ پر فراز و نشیب آنست در میهن ما همیشه در مامیختگی (اندرگراسیون) اقتصادی و سیاسی و فرهنگی وجود داشته است. ما دیدیم که موافق نظر لنین بدان گروهی از مردم "خلق" یا "ملت" اطلاق میشود که اقتصاد و تاریخ و فرهنگی و زبان مشترک و در هم آمیخته داشته باشند. با توجه بهمه این بدیهیات است که ما جز ملت (خلق) ایران در چار چوب مرزهای این کشور خلق دیگری نمیشناسیم. باید یاد آور شویم که <sup>برای</sup> حزب توده از "مسئله ملی" چه مفهوم میشود؟ ما دیدیم که چون اقتصاد و فرهنگی و زبان ایران همه مشترک بوده است ستمی بکسی روا داشته نشده است. مقصود لنین از "ستم ملی" در روسیه تزاری عبارتست از عدم شرکت عده ای از ملتها در اداره امور کشوری واحد که همگی تابع حکومت آن

هستند. هنگامیکه این نحوه برخورد با مسئله را در نظر بگیریم میبینیم که اگر بر فرض "ترکان" در ایران بمشابه "خلقی" وجود داشته باشند نه تنها بدانها ستم ملی روا نشده است بلکه "فارسها" یعنی غیر ترکان بوده اند که زیر ستم مابقی آنان قرار داشته اند. غالب خانوادہ های سلطنتی ایران و حکامای محلی در قرون اخیر از قبایل ترک کوچ کرده بایران بوده اند و ولی همین قبایل نیز به ملت اینکه فرهنگ و نطق و حقیرتر از فرهنگ ملت مغلوب ( یعنی ملت ایران ) داشته بودند فرهنگ و زبان ایرانرا پذیرفتند و سهل است از موجدان توسعه آن نیز بوده اند.

از نظر اقتصادی جالب است این مطلب را مورد توجه قرار دهیم که قسمت اعظم از بورژوازی تجاری و وابسته ایرانرا آذربایجان و جانیها تشکیل میدهند و با توجه باینکه طبق نظر لنین این بورژوازی ملی است که با پیدایش و رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری در زمینه فرهنگ و زبان ملی مطالبات خود را طرح میسازد و برای کسب آنها مبارزه میکند لذا این باید بورژوازی آذربایجان و کردستان باشند که از خود مختاری فرهنگ ملی در این دو استان هواداری کنند و نه حزب توده و فرقه دمکرات و حزب کومله کردستان مگر آنکه همه آقایان اعتراف کنند نماینده بورژوازی آن مناطقتند نه نماینده طبقه کارگر بهم حال حتی اگر خود را باز نمایند طبقه کارگر بنامند از ماهیت امر چیزی کاسته نخواهد شد و چون همانگونه که قبلا از قول لنین دیدیم هواداری از " فرهنگ ملی " از موضع خوره بورژوازی ارتجاعی حرکت میکند و نه از موضع پروتوزی.

ماقبلا دیدیم که لنین بر روی عامل وحدت اقتصادی بخصوص تکیه میکرد و عقیده داشت که این عامل ( یعنی عامل زیر بنایی ) است که عوامل دیگر یعنی رو بنایی را متاثر میسازد. در این رابطه نیز هست که ما باید توسعه و تکامل زبان فارسی دری را بمشابه عامل رابط بین ساکنین نقاط مختلف ایرانرا که با هم سر نوشتی مشترک داشته اند مطابقت کنیم. ما باید بدانیم که برخلاف آنچه در مورد رابطه بین قرقیزها و روسها از یکسو صادق است ( یعنی ستم ملی روا داشته شده و رابطه فرهنگی - اقتصادی نیز موجود نبوده ) در مورد تیریزیها و شیرازیها از سوی دیگر صادق نیست. ( یعنی ستم ملی وجود نداشته و رابطه فرهنگی - اقتصادی نیز همواره موجود بوده است ).

از طرف دیگر باز باید بیاد آوریم که طرح " ملیتهای " لنین برای " یک کشور معین " یعنی روسیه تزاری و در " یک دوره معین تاریخی یعنی دوران رشد سرمایه داری ما قبل از انقلاب بود. بهنگام طرح مسئله ملی در روسیه لنین میگفت مطلب بر سر برنامه " مارکسیستهای روسیه " است. و برای کشوری دیگر عینا قابل انطباق نیست. بهمین دلیل نیز هست که رهبران حزب کمونیست چین از آن عینا تقلید ننمودند و با توجه بمنافع مردم چین و مبارزه ضد امپریالیستی و ساختمان سوسیالیسم در ویژگیهای آن کشور راه دیگری را انتخاب نمودند.

حتی استالین نیز رساله معروف خود بنام " مارکسیسم و مسئله ملی " از شرایط ویژه روسیه تزاری صحبت میکند. حتی اگر تز استالین را که ظاهرا بر اساس آن حزب توده برنامه تجزیه ایرانرا طراحی کرده است در نظر بگیریم نمیتوان وجود ملیتهای مختلف در ایرانرا پذیرفت.

استالین نه تنها از حزب واحد تمام زحمتکشان ملل مختلف روسیه تزاری سخن میگوید ( ۶۶ - صفحه ۱۶ - ۱۱۵ ) بلکه

کراره این مسئله را یاد آور میشود که صرف اشتراک زبان دلیل یک ملت بودن گروهی از مردم نیست و مثال اشتراک زبان بین اهالی ایالات متحده و انگلستان را میاورد ( ۴۶ صفحه ۱۳ ) .

استالین نیز میبرد هنگامیکه در کشوری چند ملت وجود دارند باید همراه حلز راه حلهای دیگر با منافع توده ها " ساز-گارتو " است ؟ و خود جواب میدهد که راه حل بستگی دارد بشرایط مشخص تاریخی و ملت مورد بحث . او میافزاید (( اوضاع واحوال مانند همه چیز های دیگر تغییر میکند و یک راه حل درست برای یک لحظه معین میتواند برای لحظه دیگری ( تاریخی ) کاملاً غیر قابل قبول گردد )) ( ۴۶ صفحه ۳۶ ) .

استالین تأکید میکند که ملت یک مقوله اتنوگرافیک نیست و این درست همان چیزی است که ظاهراً پان کردیستها بدان توسل جسته اند ( تازه اگر این مسئله از نظر علمی قابل اثبات باشد که کردان از نظر اتنوگرافیک با سایر اهالی ایران قابل تمیز باشند ) .

بدینسان میبینیم که اگر حتی معیارهای استالین را بپذیریم صرف قبول اینکه کردان ایران و عراق و ترکیه و سوریه باین علت که در دورانهای طولانی تاریخی وحدت اقتصادی و فرهنگی نداشته اند ( و بهمین دلیل در سراسر کردستان به ۲۲ لهجه کردی تکلم میشود ) نمیتوانند از نظر مارکسیستی یک ملت محسوب شوند . همچنین وحدت آذربایجان ایران با مناطق شمال ارس ( آذربایجان شوروی ) نه تنها اقدامی است ضد مارکسیستی و تجزیه طلبانه بلکه شوونیستی از جانب همسایه شمالی ایران .

اینکه امپریالیسم همواره خواسته بر اساس (( کشفیات اتنوگرافیک )) دانشمندان غربی ( بورژوا ) کثیرالمله بودن ایرانرا ثابت کند امری است روشن و غیر قابل انکار . ما قبلاً در این رساله بنظری وزیر خارجه انگلستان اشاره کردیم و در بخش مخصوص مسئله باصطلاح " ملت " کرد روشن داشتیم که چگونه همواره امپریالیسم میخواست از طریق خوانین ارتجاعی وسایل تجزیه ایرانرا فراهم آورد و موضع استعماری خود را تقویت بخشد

تصادفی نیست که همه هواداران ارتجاع و مبلغین امپریالیسم در ایران نه تنها از کشور " شاهنشاهی " ایران و افتخارات آن دم میزنند بلکه برخی از همان کسان مانند سید حسن تقی زاده یکی از نوکران بی آزر امپریالیسم در ایران از وجود " فرقه ۱۵ " " عناصر " و اقوام " و زبانهای " مختلف در ایران سخن میگویند و معتقد است که (( تقریباً ثلث ایرانیان بزبان ترکی (؟) و عده معتد بهی ( بسیار زیادی ) بحرری و جماعتی شاید نیم ملیون نفر یا کمتر بزبان ( ۴ )

بدوچی و شاید یک ملیون یا بیشتر بزبان کردی ( کدام شاخه؟ ) حرف میزنند ( نگاه کنید برساله تقی زاده ۳-۴۳ ص ۳۲ ) . سخن کوتاه کنیم امپریالیسم همواره خواسته ایرانرا تجزیه کند و از آن طریق تسلط دائمی خود را بر ملت ما تا مین و مستحکم نماید . سوسیال شوونیستهای روس نیز بخاطر ارضای امیال شوونیستی خوینخواستند ایرانرا بجمهوری شمال ارس متصل سازند . برخی از کردان نیز در ایران بخصوص خوانین محلی که میخواسته اند از زیر بار پرباخت مالیات بدولت مرکزی ( دولتی که در ارس آن از خود کرمان هم بوده اند ) شانه خالی کنند بدام امپریالیسم و نقشه های تجزیه کن

و حکومت کن آن افتاده اند. ولی خلق ایران و بویژه زحمتکشانش آن که در طول تاریخ پر فراز و نشیب آن با خون و کار خود از این آب و خاک حراست کرده اند و این سرزمین پهناور و سوار از زخم طبیعی به همه آنها تعلق دارد، بیچگاه از تجزیه آن و "استقلال داخلی" و "خود مختاری" و "ستم ملی" سخنی نگفته اند و اظهار نارضایتی نکرده اند. تنها عوامل استعمار و فریب خوردگان سوسیال شوونیستهای روس و وعده ای از عناصری که تحت تبلیغ عوامفریبانه امپریالیستی و سوسیال شوونیستهای روس در چارگرایشهای شوونیستی گام برداشده اند، در بدین ترتیب در سرانمیب ناسیونالیسم گام برداشته و ارتجاعی خورده بورژوازی در غلطیده اند از چنین مواضع خدشناکی دفاع کرده و میکنند.

ما در عین رد نظریه تجزیه طلبانه خلقهای ایران که طی یک دوران محدود و چند ساله در میان عده ای "باقصانه" ای بدل شده است معتقدیم که اهالی ایران پس از استقرار حکومت دموکراتیک ملی در هر دو شهر و شهرستان و استان باید از این حق مسلم برخوردار باشند که بتوانند مسئولین خود را در تمام سطوح خود آزادانه انتخاب نمایند. ما مخالف سانسورالیسم بمعنی جبری آن هستیم ولی در عین حال با توجه به خطر بسیار زیاد تجزیه ایران از دو طرف مخالف فدرالیسم و ایجاد هرج و مرج هستیم. همانگونه که لنین گفته است برای توسعه اقتصاد سریع و حیوان عقب ماندگیها باید یک حکومت مرکزی دموکراتیک بسرکردگی حزب طبقه کارگر ایران (حزب یکپارچه طبقه کارگر و نه حزب توده) بوجود آید. چنین ضرورتی تنها تاریخی است و میل اشخاص نیست. از سوی دیگر در عین اعتقاد به اینکه زبان فارسی زبان ملی همه ایرانیان است بر آنیم که باید از انحلال نیمه زبانها و لهجه های متداول در ایران که در طول سلطنت پهلوی رو بنابودی میروند جلوگیری نمود و از طریق علمی برای ضبط و توسعه آنها اقدام نمود.

مسئله "ملیت" در ایران مسئله ای نوادی نیست مسئله ایست تاریخی و بر اساس وحدت اقتصادی خلق ایران در طول یک تاریخ طولانی استوار است.

کسانیکه از وجود "نژادهای مختلف" در ایران سخن میروند نه تنها منکر انکشاف و تحول تاریخ میشوند و بنا بر این علی-رغم اعلاهای پرطمطراقشان در عمل ضد مارکسیست - لنینیست اند بلکه در حرکت پان ایرانیستها یعنی نازیبهایی "ایرانی" و عوامل ارتجاع و امپریالیسم قرار میگیرند یعنی در رد یکسانی قرار میگیرند که گمراه از "سلطنت شاهنشاهی" در ایران داد سخن میدهند. اندیشه "خلقهای ایران" اندیشه ایستوار داتی وسیله عوامل امپریالیسم و نسبت دادن آن به لنین نه تنها تحریفی است عظیم بلکه توهینتی به آن مرد بزرگ است.

مارکسیستهای انقلابی ایران باید خود را موظف بدانند که با توجه بسن درخشان جنبشهای رهایی بخش میهن و بخاطر دفاع از میهنی که باید برای بهروزی نسلهای آینده در آن ساختمان سوسیالیزم صورت گیرد از تمام دستاوردهای ارزشمند مردم این سرزمین در طول تاریخ پدید آمده و همچنین برای دفاع از تمامیت ارضی ایران (تا زمانیکه سوسیالیزم پدیدهای جهانی نشده است) با هر گونه نژاد و اقدام تجزیه طلبانه در هر لباسی که آرایش شده باشد بیرحمانه مبارزه کنند و آنها را افشا سازند.

این مبارزه نیز آسان نخواهد بود؛ و با تهمت ها و عوامفریبیها روبرو خواهد شد. اولین گام مبارزه ای آسان بوده؟ بهروزی از آن آنانیستکه مجدانه برای تحقق نظرات و خواستهای خلق خویش میروزمند و از هیچ مانعی درهراس نمیشوند.

- ۱- فرهنگ کوچک فلسفی - (فرانسه) مسکو - ۱۹۵۵
- ۲- فرهنگ فلسفی - (انگلیسی) مسکو - ۱۹۶۷
- ۳- لنین و.و.ای - آثار منتخبه - (فارسی) مسکو ۱۹۵۲ - جلد دوم
- ۴- استالین. ژوزف - مسائل لنینیسیم - (فارسی) مسکو - ۱۹۴۹
- ۵- لنین - Lenin- Questions of National Policy and Proleterian Inter-Nationalism, Moscow,
- ۶- لنین - Lenin.V.I., The Liberation Movement in the East, Moscow 1962
- ۷- طرح برنامه و اساسنامه حزب توده ایران - مصوب پلنوم هفتم (وسیم) و کنگرانس وحدت - ۱۳۳۹
- ۸- دنیا. (ارکان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران) - شماره های ۴۳ سال اول - شماره ۳ سال دوم - شماره های ۳ و ۲ و ۱ سال سوم - شماره ۱ سال چهارم - شماره های ۳ و ۲ سال پنجم - شماره ۴ سال ششم.
- ۹- مردم (ارکان مرکزی حزب توده ایران) - دوره ششم - شماره ۴ تیرماه ۱۳۴۴
- ۱۰- قانون اساسی اتحاد جبهه‌های شوروی سوسیالیستی (انگلیسی) Moore, Russell, Modern Constitutions, Littlefield Adams, Co. Ames, IOWA, 1957
- ۱۱- تاریخ حزب کمونیست شوروی مسکو - ۱۹۶۰ The History of Communist Party of The Soviet Union. Moscow. 1960
- ۱۲- شاپیرو - ل. The Communist Party of Soviet Union, 1960 London
- ۱۳- اولام - Ulam, A., Lenin and the Bolsheviks, London, 1966
- ۱۴- لنین - Lenin, V.I., Selected Works, Mosco, 1962, 2&3
- ۱۵- احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران - چاپ پنجم - امیر کبیر تهران - ۱۳۴۰
- ۱۶- احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - امیر کبیر - تهران - ۱۳۴۰
- ۱۷- احمد کسروی - آذری - زبان باستان آذربایجان - موسسه مطبوعاتی شرق - تهران سال ۴
- ۱۸- بهار. محمد تقی - سبک شفا سی یا تاریخ تطور نثر فارسی - امیر کبیر - تهران - ۱۳۳۷
- ۱۹- راوندی. مرتضی - تاریخ اجتماعی ایران - امیر کبیر - تهران - ۱۳۴۱ - جلد دوم
- ۲۰- قانون اساسی ایران - مجموعه شماره ۲ قانون اساسی - کرد آورنده احمد کمانگر - تهران
- ۲۱- ناتل خانلری. پرویز - زیباشناسی و زبان فارسی - امیر کبیر - تهران - ۱۳۴۱
- ۲۲- سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم - جلد دوم - چاپخانه تابان - ۱۳۲۹
- ۲۳- Wolfe, B. Three Who Made A Revolution, Penguin Books, London, 66
- ۲۴- Carr, E.H.. The Bolshevik Revolution, Penguin Books, London, 66
- ۲۵- قاسملو - Ghassemlou, A.R. Kurdistan and the Kurds, Collet's, London 1965
- ۲۶- کینان - Kinnane, Derk, The Kurds and Kurdistan, Oxford Univ. Press, London, 1964
- ۲۷- ایگلتون - Eagleton, W. The Kurdish Republic of 1946, Oxford Univ. Press, London, 1963
- ۲۸- وانلی - Ismet Sheriff Vanly, The Revolution of Iraki Kurdistan, Kurdish Representation, April, 1965
- ۲۹- سوآن - Soane, E.S., A Confidential Report, Sulleymanieh District of Kurdistan, Calcutta, 1918

- ۳۰- طبری. احسان- یادداشتها و نوشته های فلسفی و اجتماعی- از انتشارات حزب توده- ۱۳۴۶
- ۳۱- همایون پور- پرویز- Homayounpour, P. L'Affaire d'Azaraidjan, Payot, 1966
- ۳۲- ذبیح. سپهر- Sepehr, Zabiḥ The Communist Movement in Iran, Univ. of California Press, 1966
- ۳۳- کاتم- Cottam, Richard, Nationalism in Iran, Pittsburgh U. Press, 1964
- ۳۴- لنچاوسکی- Lenczowski, G., The Middle East In World Affairs, Cornell Univ. Press, New York, Second Ed. 1960
- ۳۵- ارفع- Arfa, Hassan, Under Five Shahs, London, 1964
- ۳۶- المستد- Olmstead, A.T. History of the Persian Empire, Univ. of Chicago Press, 1959
- ۳۷- گیشمن- Ghirshman ایران از قدیمترین ازمه تا فتح اسلام- لندن ۱۹۱۱
- ۳۸- راهنمای کتاب- شماره ۲ سال هفتم- تهران
- ۳۹- آبری- Arberry, A.J., The Legacy Of Persia, Oxford, 1953
- ۴۰- هاری لیست- Lipset, Harry, "The Status of National Minority Languages In Soviet Education", Soviet Studies, October, 1967
- ۴۱- بلشویکیها جامعه ملل و کنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹- Soviet Studies, October 1967
- ۴۲- دانیلز- Daniels, R. a documentary history of communism, V.1, N.Y. Vantage, 62
- ۴۳- تقی زاده. سید حسن- خطابه اخذ تمدن خارجی - باشاه مهرگان - تهران - ۱۳۳۹
- ۴۴- مرتضوی- مقدمه ای بر "تعبیرات و اصطلاحات مشترک فارسی و آذربایجانی- نوشته هوشنگ ارژنگی - از انتشارات دانشگاه تبریز- تبریز- ۱۳۳۷
- ۴۵- معین - استاد محمد- دیگر زبانهای ایسرانی- در برهان قاطع - باهنام محمد معین- جلد اول- تهران - ابن سینا - ۱۳۴۲
- ۴۶- استالین- Staline, J., Le Marxisme e la Question Nationale, Edit. Naim Frasheri, Tirana, 1964
- ۴۷- پسیان - نجفعلی- از مهاباد خونین تا کرانه های ارس- تهران - شرکت سهامی چاپ - ۱۳۲۸
- ۴۸- شوپ- Shoup, Paul, Communism and the Yugoslav National Question, Columbia Univ. Press, N.Y., 1968
- ۴۹- چانگ چی هی chung-ku ko-ming ti min-tsu wen-t'i ho min-tsu cheng cheng-ts'e chiang-hua ( t'i-kang), Chang-chih-i (A Discussion of the National Question in the Chinese Revolution and of Actual Nationalities Policy (Draft). Peking, China Youth Publishing House, 1956- trnaslated by George Moseley, in The Party and the National Question in China, The MIT Press, 1966
- ۵۰- والتر لاکر- Lacquer. Walter, Communism and Nationalism in the Middle East, London, 1961
- ۵۱- مرک بود بازگشت هم بود- نجفعلی پسیان - شرکت سهامی چاپ - آذر ۱۳۲۷-
- ۵۲- Eskandari, Iraj, Histoire du Parti Toudeh, Moyent-Orient, 1950
- ۵۳- (بازهم سخنی چند در باره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا)) مقاله روزنامه ژن مین زیائو، پکن Nos. 11&8

## نامه ای از لنیین به ستفان کریکوریچ شائومیان \*

دوست گرامی،

از نامه ۱۵ نوامبر شما بس لذت بردم. . . . در باره اصل مطلب:

۱- شما هوادر یک زبان رسمی در روسیه هستید. این "لازم" است؛ "چنین زبانی دارای اهمیت روز افزون بوده و خواهد بود." من جدا مخالفم. من مدتها قبل در این باره در پرودا مقاله ای نوشتم و کسی تا شون نخراتم را رد نکرده است. استدلال شما مرا بهیچ وجه متقاعد نمیسازد. برعکس زبان روسی بدون شک برای عده زیادی از ملل عقب افتاده کوچک اهمیت روز افزون داشته است. اما شما مطمئنا تشخیص نخواهید داد که اگر اعمال فشار نمیشد، این زبان اهمیت روز افزون بیشتری کسب کرده بود. آیا رسمیت زبان چماقی برای فرار دادن مردم از زبان روسی نیست؟ چرا شما به روانشناسی توجه نمیکنید که در مسئله ملی این همه اهمیت دارد. و اگر کوچکترین فشار وارد شود، با اهمیت روز افزون سانترالیزاسیون حکومتهای بزرگ و زبان مشترک لطمه میزند و آنرا لجن مال میکند و بی اثر میسازد. اما اقتصاد از روانشناسی بس مهمتر است. ما در روسیه با اقتصاد سرمایه داری رسیده ایم و این امر نقش زبان روسی را اساسی میکند. اما شما بقدرت اقتصاد عقیده ندارید و میخواهید این زبان را بزور ضرب حکومت کنده پلیدی پلیسی حفظ کنید. . . .

۲- شما مخالف خود مختاری هستید. شما فقط از حکومتهای مستقل محلی جانبداری میکنید. من کاملا مخالفم. این توضیح انگلیس را بیاد بیاورید که میگوید تمرکز (سانترالیزاسیون) بهیچ وجه مانع "آزادیهای" محلی نمیشود. . . . ما مطمئنا هوادر سانترالیزم هستیم. ما با فدراسیون مخالفیم.

۳- شما مینو یسید: "حق تعیین سرنوشت خویش تنها بهنی حق جدا شدن نیست. این حق همچنین در ضمن بمعنی حق اتحاد فدرال، حق خود مختاریست."

من کاملا مخالفم. این بمعنی فدراسیون نیست. فدراسیون بمعنی اتحاد عناصر متساوی الحقوق است. این اتحادیست که توافق چند جانبه را لازم میسرورد. چگونه ممکن است یک طرف حق طلب آنرا داشته باشد و طرف دیگر باید موافقت کند؟ این ترهات است. . . .

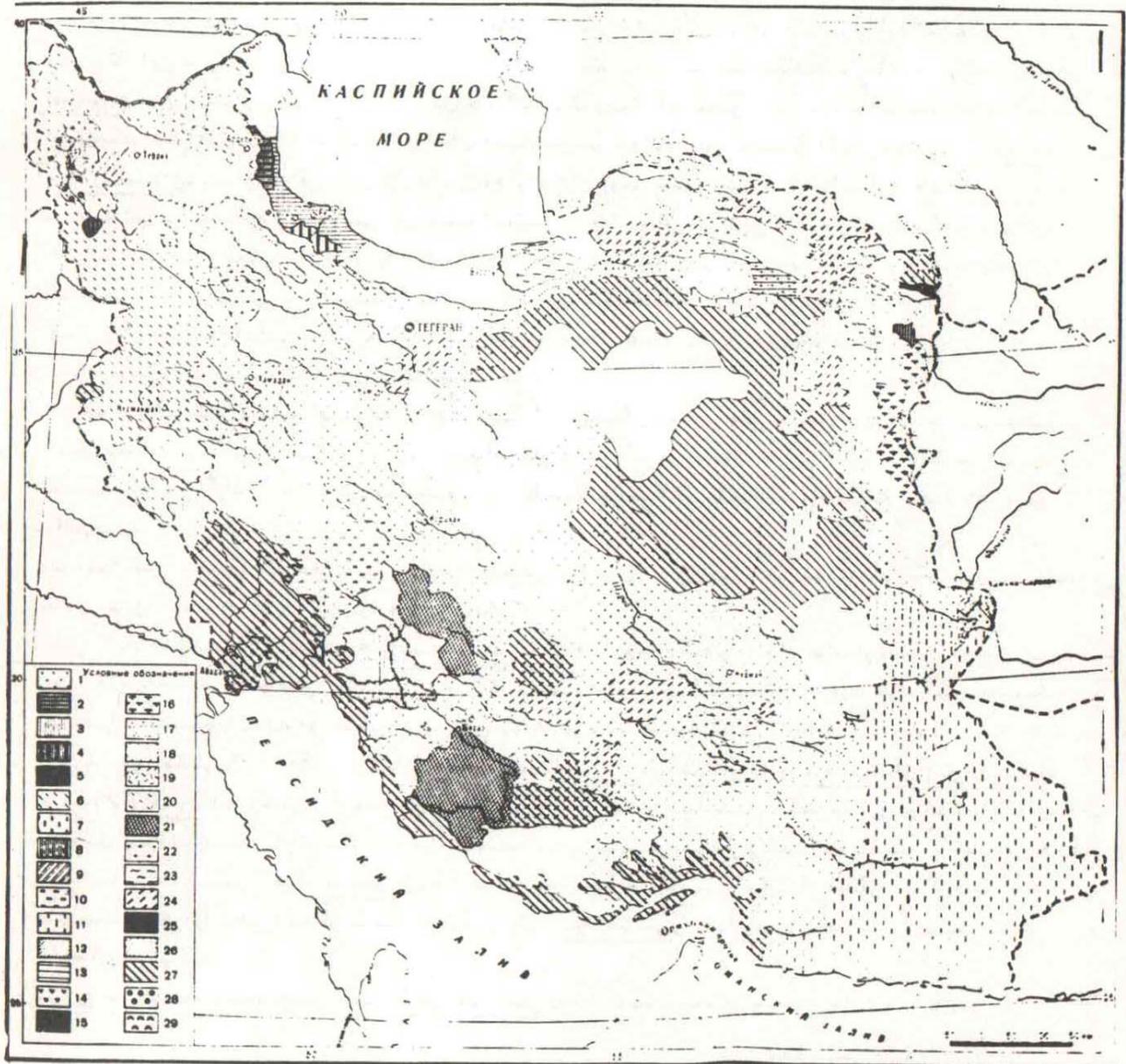
"حق خود مختاری"؟ باز هم اشتباه است. ما هوادر خود مختاری برای همه قسمتهای کشور هستیم؛ ما هوادر حق جدا شدن ( و نه حق جدا شدن هر کس ) هستیم. خود مختاری برنامه ما برای تشکیل یک حکومت مکرانیک است. جدا شدن بهیچوجه در برنامه ما نیست. ما اصولا مخالف جدا شدن هستیم. اما از حق جدا شدن بخاطر ناسیونالیسم ارتجاعی ولگاروسها که ایده همزیستی ملی را آنقدر لکه دار ساخته که پیوند نزدیکتر را تنها پس از جدا شدن میسر میسازد جانبداری میکنیم. . . .

در این حالت هیچ چیز جز حق جدا شدن نه داده میشود و نباید داده شود.

( ۶ دسامبر ۱۹۱۳ )

\* برگرداننده به فارسی از صفحات ۵۰۲-۴۹۹، جلد نوزدهم، کلیات آثار لنیین - انگلیسی، چاپ مسکوه سال ۱۹۶۳.

نقشه (( خلقهای ایران )) منتشره از جانب ایرانشناسان  
اتحاد شوروی



Map of Iran  
 1 - ...  
 2 - ...  
 3 - ...  
 4 - ...  
 5 - ...  
 6 - ...  
 7 - ...  
 8 - ...  
 9 - ...  
 10 - ...  
 11 - ...  
 12 - ...  
 13 - ...  
 14 - ...  
 15 - ...  
 16 - ...  
 17 - ...  
 18 - ...  
 19 - ...  
 20 - ...

در این نقشه، طبق لهجه ها و نیم زبانهای متداول در ایران، دانشمندان شوروی  
 بیست و نه خلق (طبیعت) کشف کرده اند.

هه و النامه كتيب

٦٠ ريال	ايران
٣ مارڪ	آلمان
٦ شلينڪ	انگلستان
٥ فرانڪ	فرانسہ
٥٠٠ لير	ايتاليا
١٨ شلينڪ	اتريش
٣/٥ فرانڪ	سوئيس
١ دلار	آمريكا

در ساير كسورعا معادل ٦٠ ريال

ALL RIGHTS RESERVED:  
MAZDAK PUBLISHING HOUSE  
casella postale 517  
50100 Florence Italy

THE MYTH OF

iranian  
“nationalities”

m ■ mākān

**mazdak** PUBLISHING HOUSE

florence «  
ITALY

9 »